

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234110

UNIVERSAL
LIBRARY

انها انجيد و شفاء ۴۲

پزشک عالم به پاس گناری آلا و منای بارگاه پشاهی کینی خلاصه خبر خواهرهای سسی :



از بدائع روزگار تصانیف نبیل اسطو عدل حکیم اسمعیل بن حسن بن علی بر حانی نورالیه رحمه

در مطبع حبی بی طبع کردید

۱۲۱۱
۱۲۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام جهاندار جان شیرین	حکیم سخن بر زبان شیرین
پیش نعت پیغمبر شیرین	بود خاتمه ابتدار انگبین

بعد ازین میباید شنید که روزی در سرین میچکان خیال افتاد که چون
 اهتمام معاش و الترام معاد همه موقوف بر صحت است در باب حفظ این
 امر بزرگ کتابی از کتب طبیه چنان بستی شد که قانونی از قوانین او فرد
 نشود و خاطر را بملای خطه آن علالتو بهم رسد چون بیشتر که در کتب مطبوعه غیر
 اتفاق مطالعه افتاد بعضش از تعلیق طوالت و بعض از تعلیق عبارت پسند
 طبع نیا مذنب از کشاکش علالت که میچکار درین نامی تنگ خالی از حوادث

نیست فرصتی چندین کو که درین طول مل سرانجام با نجام رساند و شاید
 بکار آورد و بار می این نسیقه لها م شقه از تصنیفات زاکیات نطق اسموز
 ناطقه فلسفی سوره حکما قدوة العلماء المود باللیل حکیم سمعیل بن حسن
 الحسنی الجرجانی صاحب الذخیره که منتسب خوارزم شاه است اعلی الله درجه
 از دوستی بدست آمد چون از سیرش کفایتی برداشتم در تصنیف مصنف
 اعتقادی بردم خواستم که این گنجینه و فینه را که از چشم مردمها چون
 دیده از دیده نادیده فنا ده بود تمهید فادت و شیع افاضت کو شتم
 نسخها چند بجهت تمام جمع آورده اختلافات و شبهات را از یکد گیر
 برداشتم و علی قدر امکان بی در تصحیح عبارت و تحقیق لغت و تدفین اذو
 و توضیح محاذ را که بر پنج فارسی بود بسر بردم و در مطبع صدیقی و آقچه
 علیه طبع پوشانیدم اکنون نسبت از کمالات حضرت مصنف باید دید و
 او انصاف از دست نباید داد و درین اوراق محدود و چهار نظرات
 علمی و عملی را بکار برده که در یار با قطره و قطره را با باره نموده
 الحق بخیر را با کل نسبتی است بزرگ یعنی ذخیره که از انواع جنس فصل

و باب و مثال علی سبیل کلی مالا مال است همچنان متجالبه او این خبریه را
 با هر واحد نسبت تساوی پیدا نه غلط کردم بل ترجیحی فرید بود انمود
 که بعضی فوائد عجیبه و نکات غریبه که اکثر کتب مطولیه از و متراکب بمصلحتی در
 بطون فکر حضرت مصنف مهیا بود از شغف ل مثال در یمیم از سینه صد
 برون کشیده درین سلاک آویزه گوش بیان ساختن منت نهادن
 و زبان مشکوری کشادن فخره الله خیر الجزا حالا چشم از ارباب کرم
 آندارم که اگر ازین مگدسته تازه چهار شام جائز است بکنند و بهمراهی
 مصنف این عا جزییه کارستند مغفرت کردگار را نیز بدعای خیر یاد فرمایند
 که عرض اصلی همین است ۵ بر کریمان کارنا و شوار نیست +

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

المکتب خا طبا مصنف خان
 اذینس دم الاله محمد یو خان

برای سند نمیشود که این کتاب بطبع مصنف یعنی سطر عنوان خوش متضمن یاد تاریخ نوشته



الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله أجمعين
 اما بعد چون نام و گوی اسمعیل حسنین بن حسین ارجانی از جمیع
 کتاب خیر خوازمشاهی فارغ شده بر زبان عالی خداوندزاده مهر الاصفیاء
 الاجل سید عالم عادلان بهاء الدین عمن الاسلام علماء الدولة ضیاء الملة
 نجم الامه مؤید الملک التاج الملوک السلاطین نظام المعالی قزال سلان البوالنظر التشریف
 بن خوارزم شاه حسام امیر المومنین حاصل شد و له رفت که کتاب خیر کتابی بزرگ
 است کتابی بایستی مختصر که هر دست و در توان گرفتن و مطالعه کردن و در سفر
 و حضر با خود داشتن حکم فرمان بسیار کی لفظ عالی زید علوه این مختصر آغاز کرده

چنانچه به بابهای آن مختصری مشتمل است بر مکتبهای بسیار و فوائدی که بیشتر کتاب
 بزرگ از آن خالی است و اهل فضل را باب صنعت را مقصود آن نگین باشد و از بهر
 آنکه علم طب و نجش است علمی علمی و نجش علمی افزون بسیار است اما آنچه از یاد کردن
 چاره نیست در مختصر و نوع است یکی تدبیر حفظ الصحة یعنی نگاه داشتن تندرستی
 و دوم تقدم المعرفة یعنی شناختن احوال که بر بیمار پدید آید و بدان درازی
 و کوتاهی امیدواری و نومیدی از و معلوم شود بدین سبب این کتاب و نجش کرده شد
 علمی علمی ازین کتاب و مقاله نهاد و آید یکی در تدبیر حفظ الصحة و دوم تقدم المعرفة
 مقاله اول در تدبیر حفظ صحت و آن شانزده باب است باب اول در
 تدبیر هوا باب دوم در تدبیر فصلهای سال باب سوم در تدبیر شهر و مسکن
 باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر غذا باب ششم
 در تدبیر آب باب هفتم در تدبیر شراب باب هشتم در تدبیر خواب بیداری باب
 نهم در تدبیر حرکات و سکات باب دهم در تدبیر استغراغ بار دوی سهیل باب
 یازدهم در تدبیر استغراغ بار دوی تابی باب دهم در تدبیر ضد حجامت باب
 سیزدهم در تدبیر استغراغهای دیگر باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفس

باب پانزدهم در تدبیر پیران باب شانزدهم در تدبیر سافران
مقاله دوم در تقدیمه المعرفة

و آن هفت باب است باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نفخ
باب سوم در شناختن بحران باب چهارم در شناختن نشانه های سست
باب پنجم در شناختن علتهای که بعلت دیگر از ازل شود باب ششم در علتهای که پدید
آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و بخش
عملی هفت مقاله آمد اول در وصیتها که طبیب در علاج گوش بدان باید داشت

دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پا سوم در علاج تب حصبه و
آبله و مانند آن چهارم در علاج آماسها و ریشها پنجم در علاج شکستگی استخوان
و از جایی بیرون آمدن بندها ششم اندک داشتن بشره و ظاهر تن که طبیب
آنرا زینت خواند هفتم در علاج زهر باد این مختصر در دو جلد نهاده و بر قطع معلول
آپوسته در هر موزه توان داشتن و بدین سبب این مختصر را حصف علای
نام کرده شد و از این دو تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد

مقاله اول از پنجسختین اندر تدبیر حفظ الصحة :

و این شانزده باب است **باب اول** در تدبیر هوا اسباب تندرستی و بیماری
 شش نوع است که طبیبان آنرا اسباب استم گویند و آن هوا است که حرکت
 و سکون و خواب بیداری و طعام و شراب و استغراق و احتیاج و اعراض
 نفسانی نوع اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر این سبب واجب است از هر آنکه بخواهد
 این سبب چنان باشد که شاید چند آنکه باید و آنوقت باید که سبب تندرستی باشد
 و هرگاه برخلاف این باشد سبب بیماری گردد و از این سبب هیچ سببی نیست بجز
 نزدیکی و با او ملازمت و تن او بدان محتاج تر که هواست از هر آنکه قوام
 جسم قوت است طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتواند کرد
 بیانجی روح و ماده روح است که مردم آنرا نفس میگویند و بدین سبب نزدیکتر از همه
 چیزها که بیرون تن حیوانست هواست که باندرون و بیرون او رسد و تراست
 و اگر چه هوا گرم تر است این هوا که نزدیک است بقیاس با مزاج روح حارتر
 غریزی سرد است و آن هوا که بدم زدودن با بحار غریزی رسد و با روح
 بیا میزد و گرم شود و بسوزد اگر بدم زدودن دیگر از روح جدا نگردد و مزاج روح

از اعتدال گیرد و هرگاه که بدم زدن دیگر از روح جدا شود و فراز
 است بود و هوای تازه اندر آید و روح گردد و حتی از آن هوای تازه بر روح رسد
 بدین سبب روح را از هوا شغفت عظیم حاصل شود و دلیل بر آنکه آن هوا که نبرد یک
 ماست بقیاس از فراز روح سرد آنست که هرگاه از گرمای گرم هوا را بجنبانیم
 خشکی هوا بیاوریم از بهر آنکه آن هوا که ماس پوست ماست و ساکن است در
 مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست
 ماست و حاصل از چیزی خیر نباشد که مانند پوست و هرگاه که هوا را
 بجنبانند آن هوا که ماس پوست ماست دور شود و هوای تازه ماس پوست
 ما از کیفیت آن هوا تازه خیر یابد و نباید دانست که این هوا که نبرد یک ماست هوا
 محض نیست لیکن به بخار ما و دود ما و غیر آن آمیخته است و از هر چیز از
 پذیرفته و همچنین در فصل از فصلهای سال از طبع خویش گردد و طبع آن فصل
 گیرد و بهتر آن باشد که فصل طبع خاصه خویش باشد و هرگاه که فصلها از
 طبع خاصه خویش گردد و نسبت بها گردد و بهترین هوا هوایی باشد که از بخار دریا
 و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بیشها و نباتها و از درختان بد چون بیدانچیر و

در تدریس هوا
در تدریس هوا
در تدریس هوا

انجیر و جوز و چون بخار پالیز تره که در وی کرب و با قلا و سیر و جرجیر باشد و
از بوی آهک و گلخن و غنوتها و در باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای
بلند نباشد و از جانب شمال کشاده باشد و اندر تابستان بخار ناک و اندر زمستان
شمال نباشد و حرکاتش معتدل بود و باید دانست که هوای گرم تن را لاغر کند
و رنگ رومی را زرد کند و تشنگی آورد و دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و
رطوبتهای فسیخ و عفونت پدید آید و مردم سرد مزاج و خدادند بسیار بهای سرد
را سود دارد و رطوبتها را تحلیل کند و مسام بکشد و هوای سرد و اندر بیشتر جاها
مردم مندرست را سود دارد و مادیاتها را غلیظ کند و فردا را ماند بدین آسان باشد
چرا احتیاط کتب شد لیکن زکام و نزل بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد
و هوای سرد مردم را لاغر اسود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بفساد این باشد
و هوای غلیظ هوایی باشد که اندر وی ستارهای خور و اندر شبهای تاریک پدید
آید و مردم زرد و کوبن خورش نباشد و هوای نملک زبان کار تر از هوای
غلیظ باشد و هوایی خانه گران تر باشد از هوای صحرا و هر گاه که هوا بد شود و بخار
بد یا آلوده و آنوقت هوایی خانه بهتر باشد از هوای صحرا و هر گاه و با تولد کند

بخار معتبر و غوطه و کند و متصله چنانکه در معده و لادن قسط و لا جور و جوب
سیر و جوب که بآدم تلخ سود دارد و اصلاح هوا کند و سرکه اندر خانه و حوالی
خانه پراگندن سود دارد و خاصه که اندکی انگوزه در حل کنند با آب و نم
تدبیر فصلهای سال طریق اصلاح هوای و باغی اما در فصل بهار
مادتها که در زمستان در تن مردم گرد آمده باشد و سر پیش از آنکه بجزارت
آبستان گذاخته شود و ضبط گردد و کم باید کردن بد و وجه کلی آنکه طعام
کمتر و لطیف تر خورد و معده را از طعام لطیف بپزند و هر بار پیش از طعام نم
ریاضت کند و از طعامهای گرم تر چون شسته و میاج و گوشت بسیار و از شراب
و طعامهای تلخ و شور پرهیز کند و وجه دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کثیف شود
و او اینتر استفراغ در فصل بهار استفراغ خون باشد و در فصل تابستان با
و طعام و شراب جماع کمتر کردن و آسودگی گزیدن و شربت و غذا را میل بخنکی
و شستن و کسانیکه می توانند کردن کردن چند نوبت خوب است و سهیل قومی بد
خوردن آب میو و آب بلبلاب خیار شنبه و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کاهیت با
صفت شربت بنفشه بگیرد بنفشه خشک هفت گرم داده درم کوفته و نیخته با میخدا

شکر سوده بیا میزند و آب سرد بخورند و فصل تابستان سپرین خداوند
 فراج سرد و بیماری سرد را سود دارد و فصل خزان از گوشت صید و گوشت
 قدید و از جماع و از چیزی که خشکی فزاید و در با و شب بتلا بمعداید خفتن
 و در جایگاه خشک نشاید خفتن و از گرمای نیمروز و خشکی بامداد خود را نگاه باید
 داشتن و اندر آب سرد نشاید نشستن و در فصل خزان استغراغ کردن بدار و
 مسهل صواب باوقتی نباید کرد و اگر کبهن از مروج باید خوردن و فصل بهار
 ریاضت بسیار تر و غذا بسیار نرمیل باید کرد و اگر زمستان طبع مرستانی ندان
 غذا باندازه باید خوردن و ریاضت بیشتر علی الجملة در زمستان اسفید یا جات
 و قلبها و خشک کباب مانند آن باید خورد و بدار چینی و کرویا و غیر آن شراب
 صفت باید خوردن و هر کس در زمستان بیمار شود و استغراغ باید کردن از بهر
 آنکه تا سبب قوی نباشد و در زمستان عارضی پدید نیاید و استغراغ در زمستان
 با سهال صواب ترست از آنکه بقی باب سوم اندر تدبیر شهر و مسکن مسکنی که در
 تریا موانسیم آن خشک تر و بهتر و دمزدن در هوای آن آسان تر و در هر
 مسکن که نشیب تر باشد هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخارهای آن بود و دمزدن

۴۰
 قال فی
 فصل
 در ریاضت
 در فصل

در وی ناخوشتر و هر مسکن که از یک جانب آن کوه باشد از یک جانب ریاهو
 آن تر باشد و زیانه بسیار دارد پس اگر زمین آن صلیب خشک باشد و کوه آن
 سنگ باشد مصفت آن کمتر بود و اگر کوه کل بود و زمین او درخوابد تری آن
 زیانکار تر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفو منها و بیماریهای او عفوئی باشد
 خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از
 جانب جنوب بود و با بیماریها در آن شهر بسیار شود و مسکنی که در میان شود و اگر
 باشد و لفظ و مانند آن همه از اعتدال دور باشد و مسکنهای بیابانی درشت و
 خشک شد و مسکن دریائی تر باشد و مسکن کوهی خاصه کوهی که مقابل مشرق باشد
 هوای آن درشت و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن بود و مسکنی که زمین آن
 کل پاکیزه باشد هوای آن خوش و معتدل بود و مسکنی که در میان بطحها و میشها
 باشد بد بود خاصه که حشرات آبی و غیره بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل میا بود
 هوای آن ندرست تر باشد از بهر آنکه دریا عفوئی نه پذیرد و اگر نه شهر با فناء
 باشد و کسی خواهد که مسکنی نهاده و خویش را بر نهاده و نیک نهد تواند نهاد و آن چنان
 باشد که خانه را بلند و هر خانه که در و باشد روی سوی مشرق کند و گذر سوی

شمال را در دوشم کشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر خانه‌ها افتد
 و سقف خانه بلند کند و در بچهای فراخ باز گذارد و باب مردم تدبیر جامه پوشیدن
 هر جامه که مردم پوشند نخست جامه از تن مردم گرم شود پس مردم گرم شوند و
 جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی بسیار تر از آن کند که از تن می گرمی
 پذیرد چون جامه پشمین پوستین جامه خشک جامه را گویند که گرمی کم از آن باز
 که پذیرفته باشد و این جامه به متخلل که بخار تن مردم در کو جمع نشود و بدین سبب
 گرمی پیش از آن پذیرد که باز دهد چون جامه رمی کتان مانند آن جامه نیمه
 میان این آن باشد و ابریشم از کتان گرم تر و از نیمه خشک تر و جامه نرم خاصه
 خنک و پزوار دتن را گرم کند و جامه نرمستان باشد و آنچه به تن بار گیرد چون
 کتان آنچه قصارت کا فر دارد جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لاغر کند
 و پوست را صلب کند و جامه نرم ضد این باشد و سمور و باه مرغی بیشتر گرم کند پوست
 بره نیز گرم بود و حرارت سنجاب کمتر بود از بره و در و باه و قاقم و سنجاب و یکبار
 به هم وصل کمتر از بره و باشد با جمله هر جامه بهار است باب سخم اندر تدبیر
 غذا و معرفت آن غذایی نیک چیزی باشد که در هیچ منی دار و باشد

چون تره و میوه و هر چه از این نوع باشد اعنی از انواع میوه و تره آنرا غذا
 و دای خوشند و از این نوع چیزها جز بر سبیل علاج نباید خورد و از بهر آنکه هر چه
 کهنه است خون را سوزد و صفر را باده کند و هر چه غلیظ است تری ببلغم افزاید
 لیکن غذای نیکو نان پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده گوشت گوسفند نخست
 تندرست و آسوده باوشیرینی تا که در خوردن فراخ شخصی باشد و بهتر و ماند تر رسیده
 بغذا انگور است و آنجبر که تمام رسیده باشد و خشک شده اما انگور رسیده باید و چند
 آونگ کرده و آنجا که خرا عادت است رطب باید و هرگاه از غذای نیک فضل از آن
 پدید آید زود استغفار نماید کردن بطریقیکه سهلتر باشد و عادت دارد و هرگاه که
 از غذای و دای چیزی خورده باشد بر عقب آن چیزی که خدا آن بود باید خورد
 تا مسفت آن باز دارد و چنانکه اگر خیار و کدو مانند آن خورند از مضرت آن
 ترسند قدری سیر و گندنا و شتاع و مانند این بر عقب آن نخندند و اگر سیر و گندنا
 و مانند آن خورده شود چیزی چون کدو و برگ خرفه و کوک و خیار بر عقب آن بخورد
 و اگر تمام غلیظ خورده شود که از آن سده تولد کند چون هر سه پاچه و نان فطیر
 و صلوای مناسبت بر عقب آن چیزی سده کشانیده خورند و لطیف کنند چون

بیتدیر غذا
 عادت است
 رطب باید
 و هرگاه
 از غذای
 نیک فضل
 از آن

پدید آید
 زود استغفار
 نماید کردن
 بطریقیکه
 سهلتر باشد
 و عادت دارد
 و هرگاه که
 از غذای و دای
 چیزی خورده
 باشد بر عقب
 آن چیزی که
 خدا آن بود
 باید خورد
 تا مسفت آن
 باز دارد
 و چنانکه
 اگر خیار و
 کدو مانند
 آن خورند
 از مضرت
 آن ترسند
 قدری سیر
 و گندنا و
 شتاع و
 مانند این
 بر عقب آن
 نخندند
 و اگر سیر
 و گندنا
 و مانند
 آن خورده
 شود چیزی
 چون کدو
 و برگ خرفه
 و کوک و
 خیار بر
 عقب آن
 بخورد
 و اگر تمام
 غلیظ خورده
 شود که از
 آن سده تولد
 کند چون
 هر سه پاچه
 و نان فطیر
 و صلوای
 مناسبت
 بر عقب آن
 چیزی سده
 کشانیده
 خورند
 و لطیف
 کنند چون

ایستاده کبر بزرگ و پیاز بزرگ و ترب بزرگ و چند پنجه و بخوردل خشک کرده و در یک
 روز یکجین خورد و طعام اندک خورد و اگر چیزی می تیز و شور خورده شود بر معده
 آن چیز تر و نفه خورد چون خیار و کدو مانند آن و نفه چیزی باشد که طعمی خوش
 ندارد و اندر نستان گوشت بخنجر و بوار و مانند آن نباید و اندر تابستان بپزند
 اولیتر و طعام بر شهوت صادق باید خورد و در هرگاه شهوت صادق پدید آید در
 طعام خوردن تاخیر نباید کردن چنان باید که دست از طعام باز دارد که هنوز
 شهوت باشد و پس از آنکه طعام تمام خورد و به طعام دیگر خوردن معده اگر آن
 کردن سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خورد
 و بسیار یا صحت کردن به تنگی و پس از آنکه از خواب برخیزد اندکی جوارش معتدل
 موافق مزاج یا اندکی شراب صرف باید خوردن و اندر طعام ترتیب نگاه باید
 داشت هر چه نازکتر و لطیفتر بود و آشامیدنی باشد نخست باید خوردن و مثلا
 نخست شور باید آشامید پس ترید پس گوشت و از پس تعب رنج چیزهای نازک
 چون شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد
 و چیزی نازکتر زود و اندر معده گرم نماند و آنگاه اخلاط را تباه کند و کسی را

که غذای بد میگوارد بران اعتماد نباید کردن از هر آنکه بر روزگار خطا باشد
 تولد کند بسیار شود و بسیار غذا باشد که در آن نوعی مضرت باشد و گرویی
 با آن خورک شده باشد آن غذا ایشانرا بهتر از غذای باشد که در دیگر هیچ مضرت
 نبود با آن خورک شده باشد بسیار کسان باشند که غذای ایشان اگر چه نیک باشد ایشانرا
 زیاده دارد ایشانرا از آن غذا بپزیر باید کرد و چند گونه طعام مخالف در یکبوت خورد و سخت بد باشد
 و بدتر از در یکبوت طعام بود و هم بد باشد از هر آنکه قهقهه تخمین میزند و قهقهه باز پسین از آن
 افتد و مضرت ناموار شود و بهترین نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز
 سه بار طعام خورد یکروز باید داد و شبها گاهی یکروز نماز پیشین هر که در یکروز دو
 طعام خوردن عادت دارد اگر بسیار اندازد ضعیف شود و اگر بسیار عادت دارد
 پس دوبار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلافی و مثلا تولد کند کسی که معده
 گرم باشد بهترین آن باشد که با دو چند قهقهه مان با شراب غوره با شراب نار با شراب
 آلود مانند آن چیزی بخورد پس ریاضت و حرکت مشغول شود و طعام باید که با ندهد
 خور و اندک اندک چنین مردم چون گرسنه شوند صفرا در معده بسیار گردد و آید و
 چون طعام خورد طعام در معده ایشان تباه شود و سرگاه طعام تباه شود و طعام

نباید خورد و زرد و طبع را نرم باید کرد و معده را از آن پاک کردن باب گرم یا
 شرب آب گویا مانند آن چیزی و هر که از پس طعام نخواهد هضم سختی چند قدم باید رفت
 آب منگنی تا طعام از معده فرو آید پس بخشد و هر که اندک ندرستی چون طعام
 گرم شود و ویرا چندان طعام که کفایت باشد بیکبار نشاید خورد و بتغاریق باید خورد
 و هر که ریاضت کهنه و مردم پیر که قوه ایشان ضعیف شده باشد طعام کم شود
 لطیف تر باید خوردن و از جرم گوشت دست کشیده باید و دشمن و برقر قناعت باید
 گردان خداوند صغیر را غذا ای سر و تر باید خوردن چون خشک جو و قلیه کدو
 خیار و ماش مقشر با کدو و کوک و آشپزی ترش چون غور باد و الو باد و دغ باد و زیره
 و غذا ای خداوند صغیر باید که میل با نرمی دارد و اندک مایه گرم با چون شنبلیله سفید
 و شور با می گوشت بره فریب خایه مرغ نیم بشت و مرغ فریب میبرد و در مطوب را
 غذا ای لطیف و گرم باید خوردن چون نخود آب سفید با خاضه گوشت کنجشک و کجک
 و تمر و دبلط فریه و توابل او و ارچینی و زیره کرمانی و کدو یا دستبر باشد و مطوبه
 را خاضه قلیه آب گامه بهتر و اندکی سیر و مغز جوز و قلیه خشک از سرخ می گوشت که سفید
 از وی جدا کرده باشد و بر دغ و بریان کرده یا بر دغ و بر دغ و مغز و زرد

و غذا نامی لطیف تندرستی را بہتر نگاہ دارد و فضول از ان کمتر افزاید و قوت
 بیشتر دہد و غذا نامی غلیظ قوت بیشتر دہد و ہر کہ غذا نامی غلیظ از بر قوت
 خوردن برشتہ نامی صادق باید خوردن کمتر باید خوردن تا نیک ہضم پذیرد و قوت
 افزاید و غذا نامی خشک چون کاردوس و عدس گوشت نمکسو شہو طعام ببرد و لون
 بشرہ تباہ کند و طبع خشک دارد و غذا نامی چسبہ کسلائی و سستی آرد و ترشی
 اعراض پیری پدید آرد و نیز خشم را زیان دارد و منبت ناگوارید گوشت نان
 کمتر باشد از منبت ناگوارید گوشت و بسیار غذا باشد کہ در یک روز و یکوقت ہم
 نشاید خورد و چون دغ و غور و با و ہج دارد و پس از ان ترش و شفا لو و الو و زرد
 نشاید خوردن و کرم با چیز می کہ از سر کہ سازند نشاید خوردن و سبکاج و
 غورہ باج با ہمی شور و گوشت نمکسو نشاید خوردن و کبوتر بچہ و سیر و پاز و خرد
 بہم نشاید خوردن گوشت نمکسو و سر کہ و شیر بہم نشاید بخن و گوشت مرغ بجز ب
 نشاید بخن و از پس ہم میوہ تر آید بخ نشاید خوردن انگبین و خنزیرہ از پس کدگر
 نشاید خوردن شیر و پاز یکجا نباید خوردن گوشت بریان کہ از نور باید نشاید
 پوشیدہ و اگر پوشیدہ باشد نشاید خوردن و بسیار خوردن پاز کیفیت و سرگشتن آرد

و شیر و شراب خوردن اندر یکدیگر فزونی رود و از پس فصد و حجامت چیزی نای
 شود خوردن که بهیچ آرد و دیگر که اندر چیزی که من از زیر باشد نشاید داشتن و
 دروغن و شیر و زلف و سرسان و روین نشاید داشتن و مای تازه و شیر و پنیر و خایم
 بیکجا نشاید خوردن با قلا و خجرات بیکجا نباید خوردن باب ششم اندر تدبیر آب
 آب خالص سرد و در سبب و باشد که بسبب یکی آب ش با گرمی هوا گرمی عرضی در
 بد بد آید نه آنکه چیزی گرم با بد بیایند و همچنین بسبب سردی هوا سردی عرضی
 پذیرد ولی آنکه چیزی سرد با بد بیایند و در هرگز گوهر آب خشکی پذیرد و اگر آنوقت که
 بفسر و در هرگز گوهر آب تری و فسر پذیرد و از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر گردد
 چه فصل خالص آب تر گردد و اگر گرمی کند یا خشکی کند بسبب چیزی زمینی کند که
 باومی بیایند و با بسبب کیفیت عارضی که پذیرفته باشد و آب باران تری فزون
 تر از آبهای دیگر کند و باران مستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه
 حرارت هوا اندر مستان ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نموده کشیده و بخارهای سرد
 و غبار مانا باشد یا کمتر باشد و باران تابستان بر ضد باران زمستان بود و
 باران بهار می میان این آن بود و آب باران اگر چه سخت نیک بود و زود

تسفن شود از بهر آنکه لطیف است و لطیف زود تر اثر پذیرد و اگر بنزد ویر تر اثر پذیرد
 و بخ که از آب نیک فسرده باشد و بر زمین پاک آمده باشد فو قی نیست میان پنج و شش
 که این را در آب بکنند و یا از بیرون آب را بد و سرد کنند و آب سرد خداوند در
 عصب و بند را از میان دارد و آب را در آب شور مردم را لاغ کنند و چند اند
 بیمار بیاهی سرد و تر و خداوند لقرن ر عشب و استفا و فالج را سود دارد و خداوند
 و ملها و لقرن ملنی را در وی نشستن سود دارد و اگر آب خوش را ناک در بکنند
 و در آفتاب نهید یا با تش بنزد فائده آب در یاد و اندر چشمه گوگرد نشستن و
 آب آن خوردن خداوند ریش کرده شانه را سود دارد و اگر بنج استار گوگرد
 فارسی کوفته اندر صر بسته در مقداری سن آب بنزد تا یک سیر از وی برود
 و بیالاید فائده آب گوگرد بد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش
 آورد و نخست سهال آورد پس طبع را خشک گرداند و آب تلخ هم سهال آورد
 و از آب تیره شده سنگ شانه و کرده تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده
 آورد و تشنه را بچم خور سندی ندید و آب سرد با عتدال همه تن در ستان را سود
 دارد و معده را گرم کند همچون گوارش باشد و دل گرم بجای می هوا خنک باشد و بخا

از دماغ باز دارد و غفوتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا که
 باید که ماده پنجه شود زیان دارد و آب گرم گشتن آورد اگر سخت گرم باشد
 با دارا بشکند و قویتر را سود دارد و تشنگی در مرغ را باطل کند و معده را بشوید
 و خداوند نزل و مالغولیا و در چشم را سود دارد و در ادرار حویض براند و آب چاه
 و کار نیز قیاس آب جوی بد با آب جوی با آب چاه به هم نشاید خوردن و میختم
 آب ایستاده خاصه که در میان درختان باشد یا نیستان سخت بد با سپرز را بزرگ
 کند و همه حشرات را زیان دارد و باشد که با ستفا کشد و فصلتهای بد بسیار دارد و
 آبهای بدر با صلاح توان آوردن و تدبیرهای بسیار و آسان تر و بهتر است
 که آبر با خاک پاکیزه یا نمیزند و بچنانند و نباشند و کمتر است که بنیزند و نباشند
 و آب غلیظ با شراب نشاید خوردن یا شیر نیز نباید خورد و آب شور با سرکه و بخیل
 و اگر چیزی قابض چون خرئوب حبلا س زعفران و در و افکنند یا شبانه روز مضرت
 آن باز دارد و آب زاک با شراب یا چیزی چرب خوردند طبع را نرم گرداند و آب
 تلخ یا چیزی شیرین یا چیزی چرب خوردند آب تیره با سیرا بد خوردن و زیان
 همه آبهای مخالف پاز است خاصه که بسرکه پرورده با و آب ایستاده هیچ چیز

نشاید خوردن چیزهای خشک باید خورد و آنجا که آب اندک باشد در روزگار گرم
 باشد آب با سرکه یا بنیز و تشنگی کمتر آرد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه یا بنیزند با
 کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نشاید خوردن و اگر کسی را صبر نباشد اندکی
 آب سرد بخورد و هر چند سرد و ز تشنگی بهتر نباشد و صبر کردن تشنگی مرطوب مبرد
 را سود دارد و محو رازیان آورد و آب خوردن نباشد و از پس گسخت
 زریان دارد و اگر کسی آب خوردن نباشد صبر شب آب با شراب مفرج کند
 تا زریان کمتر آرد و داند زستان آن شراب آب مفرج کند و نباشد
 بنخورد گرم باید کرد و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن بشب که از خواب
 بیدار شوند زریان را و خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محو زریان
 کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زریان و اگر چاره نباشد اختی در دهان نگاه
 باید داشت پس فرو بردن و اگر تشنگی دروغی غلبه دارد صبر باید کرد و نخت
 تا طبع اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آرد بنزد و تحلیل کند و اگر تشنگی
 دروغی آب خورده شود تشنگی زیاده کند از بهر آنکه ماده مدیانه و قوی تر شود
 و تخم بادیان و آب بادیان این تشنگی را زایل کند باب منضم اندر تبحر شراب

اگر چه دین اسلام شراب را حرام کرده است لیکن چون در ملت های دیگر مباح بوده است
 و طبیبان سود و زبان آن در کتب آورده اند و بعضی مخالفان دین لذت
 و ضرر و منفعت آن می طلبند و از آنجا که طریق طبست منفعت و مضرت آن باز
 نموده می آید اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت او مناسبت
 غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدینجهت حرارت غریزی را بفریاد و
 طعام را نیکو میضم کند و خلطهای غلیظ را میبرد و بعضی سعال و بعضی
 باد را و بعضی بمرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب که هر که شراب خوردن
 عادت دارد و هرگاه که دست از آن کوتاه کند مضطرب شود و حرارت غریزی
 ضعیف شود و همه قوتها در اندامهای او ناقص شود و خلطهای که بمرق و
 اسهال و در دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گردد و بیماریهای گوناگون
 تولید کند و منافع دیگر آنست که رنگ و سی را برافروزند و قوت روح و
 قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی بر و قوت
 و سده را بکشد و رگها را فراخ کند و غذا را بتمام تن برساند و بدین سبب باقی
 را فریب کند و خواب خوش آورد و پا در هرزهرهای سرد است چون افیون شوکران

و مانند آن دگر دم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد اما این منفعت تا آنکه
دارد که بوقت داندازه بکار برد و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت است
از بهر آنکه منفعت بزرگتر اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه
بسیار خرد حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را
غذاست و غذا پذیرنده آگاه قوی باشد که غذا از اندازه قوه او با چون
غذا فروتر شود قوه عاویه مانع از تصف کردن در آن عاجز و قاصر آید چنانچه
غذا پذیرنده ضعیف گردد و در حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون طالع
انداک بود که هنرم بسیار برده نهند تا چنانکه آتش اندک که از فروزانیدن بسیار
برده نهند عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی همچنان از مضمم شراب بسیار عاجز
آید و ضعیف گردد و بدین سبب که هر که افراط کند بیم بود که بمفاجات میان آید
بسیار از بهر آنکه شراب زود با خون بیا میزد و هرگاه بسیار خورد همه رگها و اندامها
چون جگر و شش و دل پر شود و موار که مدور و ح است گذر نماید و حال میبرد
در مفاجات و انهمی البشر حی تا متر اندر ذخیره خوارشاهی یا و کرده ایم
و از مضرت نامی دیگر و سواست او مایه لویا و غطت و کند فهمی و رای نامی مایه صواب

و خیرگی چشم تبا شدن حاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی سکته
و خناق و در عشب و نفوس فالج و مسلم نه دیان و دیوانگی و تپهار محرقه و استسقاء
و چکنگی تولد این علتها در ذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه
قدحهای بزرگ خورند و رست شوند و اگر قدحهای کوچک خورند زود دست شوند از
آنکه سده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بنجارتوان حنغین و چون بنجاء
شراب بدماغ بر نشود و در رست شوند و از قدح کوچک بنجارتوان نگنجین
بدین سبب باغ زود تر از بنجاء شراب مبتلی گردد و زود دست شود و بیایدانستن
که محذور شراب بنفید و رقیق موافق نباشد و اگر شراب قوی را اندک کمک گفته
بچکا تند رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر مزوج کنند و شراب زرد قوی
تر باشد و هر چه رنگین تر و قوی تر پیران مطوبانرا شاید و شراب انگور سیاه
نخا و دیگر جدرات او کمتر از شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ آتش دارد
و شرابی که طعم بومی او ضعیف باشد محذور شاید لیکن از معده میریزد و نشود
و شراب خوشبو و شراب یحسانی گویند خداوند خفیان غشی را موافق با شراب
تا خوش بومی و مانع از زیان دارد و اخلاط بدافزاید و شراب شیرین تر از فریاد کند

و آواز صافی کند لیکن شہ آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان کند و شراب
 رقیق زود تر برگها گذرد و بدماغ رسد و زود تر مست کند و او را بیشتر کند
 و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام جو شیده استی و ہوشیاری زود تر باشد
 و نشا ط زیادہ کند و خون را صافی کند لیکن بوسی مان از مداومت آن خوش
 شود و دماغ را تری فزاید و شراب جو شیده انچه تلخ باشد گوارندہ تر باشد و
 ہوشیاری از وی دیر تر باشد و خمارش قوی تر باشد و نشا ط از وی همچون نشا ط
 شراب خام باشد و شراب شیدہ شیرین سنگ در گاندر نشاندہ و گردہ پدید آرد و با
 کہ ہستفا ادا کند و شراب مویری را حرارت و رطوبت کمتر از انگور می با و غذا کمتر
 و ہود نفہم کند و کسانی را کہ مزاج ایشان سرد و خشک شد نشاید پیران را بہ ہم
 سبب نشاید و انواع شرابہا کہ از کرہ پنجم و کا و رہن و غیر آن کنند آنرا از جملہ شرابہا
 فشرود و فعل و منفعت شراب از ان نیاہند جز آنکہ دماغ را متملی کند و شراب کہ بہ
 حکم دارد و دارد و شراب تمام نارسیدہ جگر را زیان دارد و باشد کہ اسہال
 کبدی آرد و ہر کہ از گرمی شراب ترسد غذا از غورہ و ریواج و مانند آن باید ساخت
 و نقل نامر و ترشی تر پنجم و ہر کہ شراب او را در دسر آرد و نقل آبی و نامر باید خورد

و در میان هر دو سه پاله اندک آب سرد خوردن تا قوه شراب از دماغ باز آید
و هر که معده او گرم و ضعیف باشد نقل حب الاس و آبی ترش باید خورد و اگر معده
سرد باشد نقل کونی و معده و نقل و پوست ترنج باید و اگر کسی را در میان شراب
آبی منش کشتن رنجه دارد نقل زیره و نمک کند و پوست بیرون پسته اند و آن
نگاه دارد و بجزوفی فرو نشاند و شراب شتا دماغ و عصب را زیان دارد و تشنج
آورد و خرد را زایل گرداند و مستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباہ کند و بیمارها
عصب و بیم سکنه و مفاجات باشد و کودک نارسید را شراب سخت زیان دارد
زیرا که حرارت غریزی را ضعیف کند و تحلیل کند و سیکه خواهد که از مستی زود
بشاید شود سر که با آب بیا میرد و مقدار سه پاله بخورد و دوغ ترش و برف
گداخته خورد و کافور و صندل بپزند و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و کسی که
خواهد زود مست شود تا عضوی را بدستکاری علاج کنند بذرا البخ و قشور بروج
اند آب بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیا میرند و بدهند تا بخورد و هر که خواهد
شراب بسیار خورد و دیرست شود اگر محو در باشد آب برخت رز که انکو آن سفید باشد
و آب انار ترش از هر یکی مثلا و درم یا پنجم درم سرکه بیا میرند و یک اوقیه بدهند و اگر

میرود باشد سداب خشک زیره و نمک آب آیند و برابر بوزن رست کنند
و آب بر چکانند و قرص کنند و خشک نمایند و هر ساعت نان بدان خوش کنند
باب ششم در تدبیر خواب بیداری بهترین فتح خواب آنوقت است که طعام
از منم معده فرو گذارد و در معده آید قوت مانده آنرا تصفیه تمام کرده
باشد و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر
و خواب بیمار بهای طبیبی و تزلزل آورد و خاصه اندر زمستان رنگد بر در تابا کند
و تن را سست و کسانى سقوط شهوت آرد و زیانکارترین چیزی خداوند فرج
را بسیار خفتن است و کسانى که خفتن بروز عادت دارند بتدریج از ان عادت
بیایشتن و خواب روز بجای خواب شب یابستد و روی را زرد کند و وقت خفتن
نخست بر پهلوی راست باید خفتن بکمران پس پهلوی چپ باید کشتن و شکم را گرم
باید کردن و چیزی گرم چون سموز مانند آن شکم باید نهادن و اگر بر شکم خیسید
صواب است تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند و به پشت باز خفتن زیاندار
از بهر آنکه فضلا همی مانعی که منفذ نامی ایشان بسوی پیش است چون بینی و کام
برین منفذها باید که فرو آید و بسبب باز خفتن به پشت بسوی پس میل کند

و بسینه و عصبان فرو و آیند و زلزله و سل و درد و عصبان و فالج و درد و لشت و تولد
 اند و از آنچه اندر و مانع بماند که بوس صدمه سکته تولد کند و بجوابی و شب
 ناخفتن گوید و مانع را کمتر کند و طعام شراب هم نماند و گواریده بماند و قوت را استقامت
 کند و خواب باید از زبان دارد و حکم آنکه اندر شب ایامی مضمم یافته اند و معده
 نمایی گشته همچنان باشد که کسی برگرستی بخشد و آوازهای پیوسته و هموار که
 مستعدان باشد چون آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و مانند آن
 خواب آورد و مانند گی و رنج ببرد و مالیدن بسیار و شراب مخمر و
 خواب آورد و کسی را که از بجوابی رنج باشد نگذارند که تکیه کند چشم هم ناز
 و اطراف او بسینند و از اندک مایه غنودنی که باشد باز دارند تا مانده شود
 پیش او جماعتی بنشینند و همای گویند و گناههای بخوانند تا ملوای شود و ناگاه
 از پیش او برخیزند و چراغ بردارند و در حال نخسید باب نهم در تدبیر حرکت
 و سکون بیاید و آنست که حرارت غریزی از سبب بی برود و اندر دنی اثرها
 می پذیرد و اندک آنکه تحلیل نخرجه مبرود و حاجت است بدانکه عوض آن باز
 آرند و آنرا دومی و بندهم از گوهران مهر حرارت که از اندرون میرون

بتن مردم رسد همه غریب و از گوهر آن نیست و حرارتی که مد آنرا شاید و از گوهر
 آنست جز حرارتی نیست که از حرکت گوهر اندامها خیزد از بهر آنکه چون مردم حرکت
 کنند اندامها را گرم شود و حرارت غریزی برافروزد و مد و سکون یا بدست گوهر
 خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ الصحة ریاضت
 از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله را که از غذای روز
 گذشته در تن بماند آنرا تحلیل و دفع کند و بهترین قتی ریاضت را آنوقت باشد
 که طعام همضم شده باشد و طبع اجابت کرده روده از فضله طعام خالی گشته و
 سختی که تدبیر ریاضت خواهد کرد بفرماید و یا برمالند مالیدن نرم و بتدریج
 سخت نمایند و تا آخر سخت تر بماند پس ریاضت مشغول شوند و چون از زینت
 فارغ شوند دیگر باره و یا برمالند مالیدن نرم و در میان مالیدن دوم چند
 اندامها بکشایند و عصب را از کنند و نفس باز گیرند چنانکه تواند که تا فضله
 که ریاضت دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مد ریاضت چندان باید که
 رنگ روی فروخته شود و حرکت بنشاط تواند و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمد
 و عرق آمدن گیرد و چه از ریاضت باز ایستد و ریاضت برگرسنگی زیاندار است

و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوعست فردی و جمعی
 و درمی و دگر و بی دگر گویند نوعی دیگر است که آنرا تشفی گویند اما فردی ماندگی
 باشد که اگر دست بر رو نهند یا حرکتی نکنند المی باید چنانکه از فردم یابند و سبب
 آن فضله باشد رفیق و بسیار حرارتی قومی که اندامها گرم کند و گوشت و پیر
 گدازد و اندر نواحی پوست پراگنده کند و اگر آن فضله بسیار تر باشد سرمانی اند
 پشت می یابد و اگر سخت بسیار با لرزه و تب کند علاج اندر آبریزن نشستن بش
 و مالیدن نرم بر و غنهای کشایند چون و غن با بونه و روغن بخ خطمی و روغن
 شبت و گرمایه فاتر و طعام از چربی که لطیف باشد چون فروج که آب غوره
 نلک شک و جو نخته باشند و چون قلیه که دود غلغانخ و ماش مقشر و ماندگی تنه
 چنان باشد که هر دم پندارد که اندامهای او کشیده است و استلا و حرارتی همی ناید
 از همه رگها و بندها و حرکت دشوار تواند کرد و سبب آن فضله باشد که اعضاها
 مانده بایا با دمی علاج آن گرمایه باشد و آبریزن در و غنها که در علاج فردی
 یاد کرده آمد بکار دشمن و اگر آن ماندگی نه از ریاضت تولد کند از استفراغی
 چاره نباشد و ماندگی درمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عضلهها متصلی و اگر

نوعی ماندگی است که در
 تنه و اندامها پدید
 می آید و سبب آن
 تشفی است

دست بر سردی نهند الی یا بند چنانچه عضوی آنا سیده باشد و سبب آن
 همچون سبب دمی باشد علاجش بسبب چیز تمام شود امتلار ابستفرغ و کم خوردن
 زایل کنند و حرارت را بشربت یا سی خاک تسکین دهند و امتلار عضلهها را و ادم
 از آب گریه و آبریزن در روغنهای علاج کنند و آسایش گزینند و نمدگی قشقی چنان
 باشد که مردم بخندار و که اندر اندامهای او خشکی است و سبب رنجی باشد که عرق
 بسیار کند یا در هوا می سخت گرم سفر در پنج دروزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد
 علاج آن آبریزن گرما به روغنهای مالیدن شربت کشکاب شکر و روغن بادام و
 لعاب اینمول و شکر طعام یا چه اندر کشکاب پنجه و فروج مانند آن باب پنجم
 تدبیر استفرغها می آید و ما می سهیل می آید که مردم تند است را و کودکی را
 و پیرا و مردم خشک و لاغرا کسی که گوشت عضلهها شکم و اندک باشد و کسی
 را که قوت ضعیف باشد و کسی را که معده یا دل ضعیف باشد و کسی که عضلهها
 زبان ضعیف باشد چنانکه بعضی در سخن سین را ناگوید و کسی را که در تن او خون بسیار
 از غلظتها و دیگر باشد این چندین گروه که یاد کرده آمد و سهیل نشاید خوردن
 و نیز اندر فصل گرما فصل سر نشاید خوردن خاصه در گرماست روز پیش از

۹
 انقضا
 شد و الجلد
 خشک شود
 و بدن
 بی اختیار
 تکان
 بخورد
 و اندک
 بجای آورد

از برآمدن شرابی بمانی و بست روز پس از برآمدن او میپسند و داروی
 مسهل نشاید خوردن فصد و حجامت نشاید کردن مگر که ضرورتی باشد
 عظیم الخا ه فصد کنند و شرطهای احتیاط و تسکین بجا آرند و مباشرت نیز نباید
 کردن خائنه در ایام با حور و اول با حور نوزدهم روز باشد از ماه تموز و کسی را
 که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مهمی اندیش بزرگ دارد و در او دید خوردن
 و خوردن سهل بسیار عادت یافته است یا پسندیده تن را ضعیف کند و کسی که دارد
 مسهل خوردن آزموده نباشد طبیب نشاید که او را داروی مسهل بدهد مگر
 آن باشد که بغضای لطیف و اندک تدبیر او کند یا اگر چاره نباشد داروی لطیف
 دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از آن استغفار کند که
 داروی تیز و دارو خوار باید که نخست تن را برابر از ده دارو خوردن کند تا مقصود
 حاصل شود بی منفعت و آنچنان باشد که چند روز چیزی که احتشار اضعیف کند
 نخورد و معن را مراعات کند و گندامی دارو را کشاده و طبع را نرم کند و خلط را
 بپزند پس سهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد باید که طعام نخورد باشد و
 هنوز شهوت طعام دیگر بدید نباید بآورد و از نخت شیرین نباید تا معده از اجوش

در ایام با حور و اول با حور نوزدهم روز باشد از ماه تموز و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مهمی اندیش بزرگ دارد و در او دید خوردن و خوردن سهل بسیار عادت یافته است یا پسندیده تن را ضعیف کند و کسی که دارد مسهل خوردن آزموده نباشد طبیب نشاید که او را داروی مسهل بدهد مگر آن باشد که بغضای لطیف و اندک تدبیر او کند یا اگر چاره نباشد داروی لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از آن استغفار کند که داروی تیز و دارو خوار باید که نخست تن را برابر از ده دارو خوردن کند تا مقصود حاصل شود بی منفعت و آنچنان باشد که چند روز چیزی که احتشار اضعیف کند نخورد و معن را مراعات کند و گندامی دارو را کشاده و طبع را نرم کند و خلط را بپزند پس سهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد باید که طعام نخورد باشد و هنوز شهوت طعام دیگر بدید نباید بآورد و از نخت شیرین نباید تا معده از اجوش

تغذیه قبول نمکند و بهضم آن مشغول نشود و خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد
نشاید و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و اگر کار بهتر کند و
چون در کار آمده باشد اگر بخسپد باقی فعل دارد و باطل شود و اگر دارو نرم و
لطیف باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و اگر اصل کار نکند یا کمتر کند و اگر
خوردن پس از داروی مطبوع قوت دارد و را ضعیف کند و از پس حب های
قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب گرم شورا و شیر تازه و آنرا دفع کند و
اگر کبیرم مصطکی سوده با اندکی شکر خورد و اگر در آید و به تمام فرو برد و دفع کند
و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید خوردن و اگر سده صفراوی باشد
و صبر کردن احتمال بخند پیش از دارو و بزمانی اندک لقمه چندان شراب نریزد
کنند و بدیند یا شربت بنفشه یا آب انار و اگر کسی را بغضه سعال هر دو هم
حاجت آید نخست گاه باید کرد اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند و اگر اخلاطی
است نخست مسهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و آرامی دهد در آید
آید شایانی با فصد بکار دارند یا در اشتغال مصطکی سوده با شکر اندر آب می بیند
و او تا دارو را دفع کند و اگر گها ممتلی باشد و چشمها بیرون خیزد و بیدار

و بسیار باشد که آب سبب غشای نه را که از دارو باشد زایل کند و دارو را
در کار آرد و اگر نیز این اعراض تولد نکند چون اجابت نیفتد هم فصد باید کرد
اگر چه پس از دو روز یا سه روز باشد و هرگاه که دارو کار تمام نکند و تن از آن
ماده که مقصود باشد پاک نشود گریه بکار باید داشتن چند روز تا ماده که نسیج
روده با میل نکرده است و بسوی پو میل داشته باشد بمرق دفع شود و اگر از
گریه لذت یابد نشان آن باشد که ماده دفع میشود اگر لذت نمی یابد و تا
در وی بدید می آید در حال بیرون آید و بشربت و غذای موانع تدبیر کند
و چون از دارو فارغ شد از همه چیز که آن احوال مردم گرداند چون شادی بزرگ
و غم بزرگ جماع چشم عظیم و مانند آن خوشی تن را دور باید داشتن و طعام اندک
لطیف باید خوردن پیش از طعام مبرور را و مرطوب استخیم تر است که از اسهال
گویند و حب الرشاد باید خوردن اندر جلاب محمدر صفراوی رسپول و معتدل
را تخم شامفرم و اگر کسی سخت محمدر رسپول را بروغن کل چرب کند پس جلاب
کند و کسی که سخت مبرور باشد حب الرشاد بروغن زیت چرب و شراب وردن
پس از دارو بیم باشد که تب آرد و بیم باشد که اضطرابی آرد و اگر در آس و سهال

فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند تا تیزی و قوت دار و از رود باز
دارد و اگر تخم سان الحلال در شیر بچشانند و دهند مد حال باز دارد و اگر
تپ آمده باشد اسپغول کحل رنمی صنع عربی بروغمل چسب کنند و با شراب آبی
یا شراب مورد بدهند و تریاق فاروق و فلونیا اسپهال باز دارد و هرگاه که سهال
چندان شود که فواق پیدا آید اسپغول بروغمل چسب کرده با آب سرد بدهند و
اطمس بر بندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و ابل تنعم و ملوک و کسانی که دارد و شوا
خورند تدبیر بار لطیف باید ساخت اما خداوندان معده ضعیف و گرم که استفراغ
محتاج با بگیرند سفونیامقدار کثیف و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یا شربت
شیرین بپاشند و بسر کار و باز کنند و اندرین جلاب نهند کثیف تا ازین جلاب نهند
نویشتن خورد و آن آبی بر چند بسر خالی بدهند و آن جلاب بگذارند تا نهند
سفونیان باشد و مزه دارند اما اگر مقدار سفونیان زیاد از کثیف کند تا آنچه آنست
بازست تا بمقدار شربت باشد صواب بود و اگر استفراغ صفرا و رطوبت حاجت
ترید سفید تر کشیده نمکوفته بگیرند بکرم یا بیشتر بحسب قوت و طبع خورنده دارد و اندر
صددرم آب بچشانند تا به نیمه باز آید یا لایند و مقدار حاجت از سفونیان بپاشند

حل کنند و مقدار می سوزوده در انگشت و کشت بهند پس آنرا با سیب
 پاره کنند و بپزند و در آن آب اندازند و کشت بهند و با مدا آن می سیب
 بهند مقصود حاصل شود و صفت مطبوخی که خداوند تزلزل را سود دارد
 بنفشه خشک پنجمین پنج سقش بنکوفه و هدرم اندر نیم من آب بپزند تا به نیمه
 باز آید و بست شغال شیرشت یا ترنجبین درو حل کنند و بیالایند این کشت
 بود صفت حب لطیف بنفشه خشک و شغال را بسوس کیده هم عسل فلوکس
 بخار شنبه خد آنکه بدان برشند و حب کنند باب یازدهم در تدبیر
 کسانیکه سینه او تنگ بود و از گوشت برهنه باشد و گردن دراز و حنجره ظاهر و
 بیرون آمده باشد و کسانی را که در سینه بیماری باشد قی نشاید گردن و کشاکش را که
 دماغ و غضامی ضعیف باشد و کسیکه سخت فربه بود قی نشاید گردن و اگر که مسهل التبر
 از قی کردن با اما منفعت قی آنست که همه بیماریها و در دمار که از فرو سوزی
 باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد ببرد چون آرزوی گل و مانند آن
 و آرزوی طعام پدید آرد و خداوند بر قان در عشمه و فالج و قهرس و الینحو لیا و
 قو بار اسود دارد و خداوند جبرام کسانی را که رنگ روی زرد باشد سود دارد و

کسانے را که داروی سهل رقی و غشبان ارد اگر بیشتر از آن که دارد خورد
خوردنی کنند چون دارو خوردنی و غشبان شبانه و نعلبای فی آنست که معده
را زبون کند و خلط ببرد و سی بد آورد و دندان بیمار بهای سینه و چشم از آن
دارد پس اگر رقی باندازه و وقت حاجت کند گرانی سرد گوش زایل کند و چشم
روشن کند و از هر رقی چند گونه طعامهای مختلف باید خوردن و چند گونه شکرهای
مختلف تا مقصود حاصل شود و چون طعام شراب خورده با کیزان صبر باید کرد
تا اخلاطی را که مقصود باشد با طعام بایزد و انگاه پیش از آنکه معده بهر شغل شود
مدوقی باید کردن بر مرغ شسته که فرو کنند یا آنکه شبت و آب گندم جو شنبه گرم
بیا نماند و گفته اند از طعامها نخست پاجه و سیاه خوردن تا برا خلط او بزد
و کسی که فی دشوار افتد هر روز پیش از قی هر روز یک قی و روغن شیر خج با یک قی
شراب صندل بیا میزند و بخورند و هر روز در گریه بشوند و روغن اندر راند و شراب
و شور با ماوچسپ بخورند و طعامهای گوناگون و اگر بواسطه سردی خانه گرم کنند یا در گریه
گرم قی کنند و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم نهند و به بند دست بنشینند
و چون فارغ شوند چشم در روی باب سرد بشویند و درمان با گرم بشویند و چند بار

غریزه کنند به سنجین یا آب گامه بهترین و در گاری می کند رانانستان
 است و مرطوب می پس از ریاضت کند و پیش از طعام محروم پس طعام و شراب کند
 یکسکه خواب بعد از بون نشود پس از آنکه در مان شسته باشد و غریزه که مقدار
 یکدم با کشتال مصطلک سوده با اندکی شکر یا بی شکر با آب سیب خور دانا و تخم که
 روی بعد از آرد باز دارد و باقی فصله که در سده اند بهت بجانب و دافع کند و
 محل لشکر و اطراف لعل کوچک هم چنین سود دارد و اگر از و آرد و قی سوزش معده تولد
 کند شور بای هر آب از آن کند خامه شور بای مرغ فریه اگر فواق برانند جرعه
 آب گرم مخور و عطسه می آرد و اگر اندر سینه و پهلو ماری و تمدوی بدید آید
 بر و غن نفثه یار و غن زیت یار و غنل تازه یار و غن یا بونه بالند و آب گرم
 کنند و یکسید چنان باشد که مثانه گاویا مانند آن چیزی پاک کنند و بشویند و
 پر آب کنند و بر آن موضع نهند و از و آرد و مای قی آنچه نخیط است نیست
 بگیرند تخم ترب و درم تخم شبت یکدم بورد نان چهار دانگ کوفته با انگبین بشویند
 و پیش از طعام مخورند این بکثیرت باشد و تربا باره کنند همچون درم اندر تخم
 نهند و بر تو و بر هر توی اندک نمک بر میپاشند پس مقدار سی سنجین علی بر آن

در سینه چنان

و یکشب بنهند دیگر روز پیش از طعام آن ترب آن سکنجین بخورد پس طعامها را مختلف بخورد
 تدبیر قی کند و پاره پاره زنگس اندر میان طعام بخورد و یا ماهی شور بخورد قی آورد
 و فطخ گرم بآب شبت و یا مار العسل بخورد قی آورد و جوز الفی در قی بمانی نخورد
 که بخاطر باشد و الله اعلم باب و از دهم در تدبیر فصد و حجامت فصد
 استفراغی است کلی از بهر آنکه مرکب همه غلاط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده
 شود از هر غلطی چیزی کم شود و فصد را بدین سبب استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد
 آنست که چون رگ کشاده شود رنگ و قوام و قوت بیرون آمدن خون میتوان بدین
 و چند آنکه مصلحت باشد بیرون کردن اندک اندک یا بسیار اما دار و میسهل و قی اگر
 نقصی کند تدارک آن بارومی دیگر خطرناک شود اگر افراط کند باز داشتن شود
 بود بدین سبب فضیلت هیچ استفراغی بفضیلت فصد نرسد و منافع خون در تن بسیار
 آنچه از آن جاره نباشد درین مختصر یاد کردن آنست که معلوم است که جگر گرم است و بدن
 قوت طبعی او تولد خون اندر جگر است بدین سبب اندر خون حرارت طبعی او در تن
 از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خوشت و خون را
 بهمه تن میرساند و بدین سبب که هرگاه خون لختی بیشتر بیرون کنند ضعف قوت

در تدبیر فصد و حجامت
 در تدبیر فصد و حجامت
 در تدبیر فصد و حجامت
 در تدبیر فصد و حجامت

غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که رگ بزرگی از جگر بدل پوسته است و
 فیصیه تمام از خون بدل میرساند و آن خون در دل مرکب حیوانی گردد و اندر سه
 شریانه بارود و قوت حیوانی باطل شود و مردم پلاک گردد و کترین منافع خون
 آنست که پوست را رنگین تازه و بار و لقی دارد و از بهر این منافع بعضی پیشگان
 خون بیرون کردن بهیچ حال روانداشته اند و این ای خطاست از بهر آنکه منفعت
 خون آنگاه باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و مزاج آنچنان باشد که
 باید پس هرگاه که بمقدار بیشتر شود یا مزاج آن گبر و نامطبی شود و سبب بیماریها
 گردد و زایل کردن حال نامطبی واجب است و عذر می خواسته اند و گفته است که چون
 غذا از مجاری باز گرفته آید یا چیزی مانع داند که داده شود هم مقدار خون هم
 مزاج با اعتدال آید و به بیرون کردن خون فاسد بحت نیست و جواب این سگوتیم
 اگر چه این تدبیر صواب است اما نه ملتی و آمانی باید تا غرض حاصل شود و اینجا که این
 نتوان بود که آفت پیشدستی کند و مهلت ندهد پس بفرست خون کم باید کرد و
 صواب آنست که در چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذای مانع دادن اندک دادن
 و مقدار خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون عمدتاً بر

قوت و بر حال دل باید کرد و این به نبض توان دانستن و اولتر آن بود که طبیب
 در حال فصد دست بر نبض دارد تا هرگاه که اثر تغییر می پدید آید در حال بند
 و هرگاه که فصد تباهی خون باز نگردد توأم آن نکرد و نباید بست مگر که اثر ضعف
 پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ از خون نگر و نباید بست بقدر
 بدین سبب گوید که اندر شوصه رگ با سلیق باید زد و تا رنگ خون نگر و نباید بست
 اگر چه بسبب کلی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد رنگ خون نگر گردد
 و بیم باشد که ضعف پدید آید از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گذر نامی خون بسته دارد
 و خون را در آن موضع باز داشته و به بخواری بیرون آید و مردم محروم و لاغر را
 که در معده او صفرا تولد میکند و کسی را که کشاده با و کسی را که فم معده ضعیف
 کسی را که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر نبض
 تا چون اثر تغییر پدید آید در حال سبند و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر
 پس از آن افتد که رگ بسته باشد و فی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و صفت
 کسی که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر در حال غشی قوی
 کند غشی زایل شود و قوه باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از

قصہ بیک زمان اند کے شراب انار دہند و شراب سیب ترش یا شراب آبی
 ترش یا شراب غورہ یا مانند آن دہبر و دراپیش از قصہ شراب پودنہ دہند یا
 یا جلابی کہ افادہ پر و نچہ باشد و مفصلاً بہشت باز خفہ قصہ کند و مہربان کل
 می باشد تا خون چہ آنکہ باید بیرون کند یا کمتر از قدر حاجت و بیج حال است نکند
 و از پس قصہ مالو اللحم دہند و فساد از نافہ مشک آلتی کہ بدان قی تواند نگذرد
 چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارد و دوا المسک نیز حاضر دارد و تا اگر غشی افتد
 در حال پر مرغ فرو کند و فی انگند و مشک پیواید و دوا المسک اندر جلاب یا اندر
 آب انار حل کند و بجلق اندر چکاند و کسی را کہ تب بود اندر میان تب روز نوبت
 رگ نباید کشاد و کسی را کہ دردی صعب ہارگ نشاید زدن نخست در و کن باید
 کردن پس گ زدن از بہر آنکہ در داخل طراسومی خویش کشد و رگ زدن اخلط
 راسومی بیرون کشد و منازعت اندر میان این آن پدید آید و اضطراب شورید
 پدید آید و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زدن کہ ہوا خوش
 باشد و اندر ساعت نخستین از روز آہر روز کہ رگ زند و دیگر روز طعام کم لطیفتر
 خورند و چیزی خورد کہ صفر باشند حاجتہ مردم محمد در را و اندر تدبیر است فراغ

و میان کشیدن

بدارد و می سهیل یا و کرده آمده است که بگردام روزگار از فصل گرمانه سهیل باید
 خورد و فصد شاید کرد آن منعی اینجا نگذاهد و دچیزهای صفرهای نشاید خورد
 و از پس تنه و سهیل جماع بخوابی و در پنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس منصفه
 و از پس هیچکاری که تن را گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد بسیار مسموم گشاده شود
 رنگ نشاید زد و اگر ضرورتی باشد میان آن طاهیا و میان گ زدن و سهیل روزی یا
 دو روز کم نشاید و پیش از گ زدن آسودن غلطیست و از پس گ زدن آسودن
 و غلطیست صواب باشد لیکن نشاید خنق از بهر آنکه کسلانی و ضعف آورد و با که خصلت
 افتد و بر سرگرفا و ده بزرگ باید نهاد و هیچ عطرد و خلط نباید مالید و اگر سرگ
 گرم شود هر ساعت میباید کشادن و رفا و ده بگلاب سر کردن و باز برو بستن و
 مرطوبی پیش از گ زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت برافروزد و
 رطوبتها بگدازد و در جمله طعامی که قوه بسیار دهد چون قلیه خشک و کباب مانند
 آن نشاید خوردن از بهر دو کاری که آنکه مقصود از فصد گرفتن قوه خون باشد
 و از طعام قوی مقصود باطل شود و دیگر آنکه آنروز که فصد کند قوه معده دیگر
 اندامها نفعی ضعیف شود و قوتها می قومی باید تا طعام قوی اینهم تواند کرد

و چون قوه ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد مضمم باشد و خلط بد تولد
کند و در حال کسلانگی و گرانی پدید آید و اما رگها که بیشتر زنند قیال است و کحل
باسلیق و جل الذراع و سلیم و الطبی و صافن و البض الرکبه و عرق النساء و هر یکی را
منفعت دیگر است اما قیال علت های سر و چشم بینی و کام و لب زبان و دندان
را سود دارد و کحل علت های همه تن را سود دارد و باسلیق علت های جگر و سینه
و سپرز و زان و الجنب و شوصه و روی سرین و زانو و ساق و قدم را سود دارد
و جل الذراع اندر بعضی دستها بارگ باسلیق میخیزد و اندر بعضی با کحل میخیزد
است و بر زان و اعلا نهاده است نزدیک خورده دست و اندر کتب میگویند که
آن همچو منفعت قیال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند همانا این خلاف از
سهم ^{ای کاتبان} سخنان کتاب فاده باشد و ایلم و نبال باسلیق است از دست راست در
جگر را سود دارد و از دست چپ و سپرز را سود دارد و خداوند کرد و خارش را
منفید بود و الطبی خلیفه کحل است و صافن خون را از نیمه بالا فرو آورد و حیض
بکشد و در پیش خارش را و خاچه قضیب بر و البض الرکبه اندر پیر زانو است
بعضی طبیان گفته اند البض شاخهاست و ونبال رگها و شاخهای آن یک

شده است و قصد آن درد احتشاد و در پشت راسود دارد و منفعت قصد
 آن فروتر از صافن است حیض کشاید و درد مقعد و بواسیر و راسود دارد
 عرق النساء در پس کعب است بود یعنی کعب خشمی قصد عرق النساء و عرق النساء
 راسود دارد و زایل کند و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیکست و صافن در پس
 کعب چپ بود یعنی کعب سی اما قیصال را بوریب زنند یا از پنهان بوده باید
 تانیش از روی دیگر برگ بیرون نشود و دیگر از وز و عصب عضله غشای آن بینای
 و اندر زیر اکمل عصب است احتیاط باید کردن در بود و باید زدن و از دراز نباید زدن
 از بهر آنکه بسیار باشد که اکمل اندر میان دو عصب باشد و با سلیق را از جهت آنکه
 در زیر او شریانست از موضع خولش بکسیو باید برد و بوریب باید زدن یا از پنهان
 باید زدن و از دراز نباید زدن و اگر از دراز نازند باو گیرد و باشد که از هر دو
 جانب و شریان باشد دست از آن رگ بیاید و شستن درگ دیگر باید زدن و اندر
 بیشتر اوقات که با سلیق زنند بعد از بستن باو گیرد و نشان می آن باشد که برگشت
 حدس و تخمینا هموار میاید یا بد آید یا بد کشاوند و با هستگی میاید یا بد کشاوند
 دور شود و دیگر بربندند اگر دیگر بار باو گیرد دیگر باید کشادن و بمالیدن و

و باز بستن و اگر هر بار باد گیرد دست باید داشتن درگ با سلیق بطی گرم باید
 زدن و همچنین هر گاهی که باد گیرد نباید زدن البته با سلیق را اول سر آن باشد
 که به پشت نیش زند چنانچه نیش حجامت زند تا سلاست باشد و با سلیق لطی را
 بسیار باید مالیدن و اگر گرم بسیار بر درختن پس بسیار شستن و بند بزرگ
 بر باید انگندن و دست منصوب است و باید شستن چنانچه زادیه بغل قائمه باشد و گویا
 را با بهام فرو باید گرفتن و نیش را از بالا فرو بردن و فصد ایلم را سبب باید
 بستن و بویب باید زدن یا از دراز و دست اندر آب گرم باید نهادن تا خون
 چندانکه باید برود و صافن را از بالای شتا نگ باید بستن و گاهی چند بستن
 و کرمه از پنبه در زیر پای او نهادن تا پای برو فشار و تارگ پیدا آید و از آن
 درگ و شاخ بر خاسته است از دو جانب و وصل در میان هر دو است اصل را
 باید زدن و مابض اساق باید بستن و آن نیز باید بستن و چند بار فرو باید
 و بر خاستن تارگ پیدا آید و عرق النساء او پس کعب است بود یعنی کعبشی
 و فصد آن در عرق النساء را سود دارد و زائل کند طریق فصد و می آنست که
 دستاری دراز بگیرند و یک سر آن در میان مغموس بندند و باقی را بران و

ساق اومی بچپند و می بندند سخت تا شتالنگ و چند بار فرو نشینند و بر خیزند
و با پای بر پشت نهند و فضا در پشت پای میان خنفسی و سرگ را بجوید اگر یافت
از خطا این شد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب حشری بجوید و نشان عرق^{لش}
آفت که بر روی خنجره باشد و از دراز باید زد و از بهر آنکه هر دو جانب اعصاب
و هرگاه فضا در خطا افتد و سرشیش^{لش} اعصابی باز آید اگر دست با پای
آماس کند و تب گرم گیرد و گزاز تولد کند همین بروغن بنفشه یا روغن بادام
چرب باید داشت و آب کشیز تر و صندل سرخ و سفید و شیان مانند آرماس
ضماد کردن و اگر قوت بر جانی بود از دست دیگر گزاشادن و یارگ صافن^ی باید
زدن اگر این خطا بر پای افتد از دست رگ باید زد و هم از آن جانب و اگر
جراثیم کینه جراثیم فراخ باید کرد و در فاده ما بر می باید نهادن چنانکه ریم
دفع شود و اگر خطا از آنگونه افتد که رگ تنگ گشاده شود و خون در زیر پوست
جمع شود و جایگاه رگ کبود شود تا اثر آن زایل نشود بدانست همچو کار سخت
نباید که دو هرگاه که کبوی کمتر شود نشان سلامتی بود و اگر کبود تر میشود یا سیاه
از دست دیگر رگ باید زد و یارگ صافن باید گشادن و آن ضما که بیشتر

یاد کرده آمده است باید نهادن در گاه که نبش بشریان باز آید در حال
 سنگ بر باید گرفت و دارومی که آنرا لازم گویند بر باید نهادن در روز و وقت
 بر نهادن و بازومی دست دیگر و پائی که برابر آنست و باشد بر بستن تا خون بدن
 دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد باید کشادن و باز بستن
 صفت لازم بگیرد دم الاخون و انزروت و شب یانی و قلعطار و اقا قیا
 و جندار و مکسید و کثیر از هر یک یکدوم صمغ عربی و دودرم کوفته بخیته بسفیده
 خایه مرغ بپوشند و آنرا با بوی خرگوش یا با بوی خنجر یا خانه عنکبوت پاکیزه بر سر
 جراحات و کرد و اگر دآن نهند و بپزند و ده روز نکشایند پس از ده روز برفق
 بکشایند اگر خون ساکن نشده باشد باز بپزند و هر چند روز میکشایند و باز می بندند
 تا معلوم گردد که جراحات بسته و محکم شده اند درین میان طبع منصفو نگا دارند تا
 فیض شود و باعتبار شد و نشان سیدین نبش بشریان آنست که حرکت برون آمدن
 خون حرکتی با نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیر و خون
 شریان رفیق تر باشد و شقر باشد و اگر گوش جراحات نزدیک دارند آواز خون
 داف آن توان شنیدن اما حجامت کودکان پیران ابجاصد

باشد بر عضوی که حجامت کنند آن عضو پاک کنند و با خون حجامت از کوه
روح خیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و کودکان را تا از شیر
باز کنند نه ضرورتی سخت حجامت نشاید کردن از بهر آنکه ضعیف شوند
و بر آن صفت بماند و بزرگان را پس از شصت سال حجامت نشاید کردن از
بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه گیرد و او لتر آن باشد که روز چهارم
و پانزدهم از ماه فصد حجامت نکند و توقف کند تا نور ماه نقصان گیرد و آنروز
شازدهم و هفدهم شب از بهر آنکه روز چهارم هم متلی باشد از نور و اخلاط اند
تن حرکت کرده باشد میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک شاخهای گها
همه پر شده و اندر نیوقت خون نیک صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور
فقر نقصان گیرد و خون صاف باز گردید و آن خلط که با خون حرکت کرده باشد
بسبب آنچ غلیظ تر باشد باز پستیزاند و بدان زودی که خون صافی باز گیرد
و باز تواند گشتن بدین سبب خون حجامت اند نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید
باب سیزدهم اندر انواع استفراغهای دیگر و آن هفت نوع است
ادار بول و عرق و مخاط و لعاب و مان و جماع و استفراغ بشتاد و استفراغ

و در این کتاب
مستحق

اما اور اربول باید دانستن که هر طعمی که خورده شود آزار است به قسم
 نخستین در معده و دوم در جگر و سوم در مہ اندامها و از هر مضمی چیزی باشد
 که قوت مغیرہ آزار تمام مضمی نگردد و اندر تدبیر حفظ الصحتہ تدبیر دفع آن
 واجب است و ہر فضلہ را طریق است کہ بدان طریق دفع شود و دفع فضلہ نخستین
 نفعی باشد یا سہال تدبیر آن یاد کرده آمد فضلہ دوم با در اربول باشد از
 بہر آنکہ این فضلہ در عروق باشد و ہر گاہ کہ اندک باشد بدارک و ادرار کنند دفع
 شود و اگر بسیار شود بدارک و کہ آن فضلہ را اندر عروق از خون جدا کنند و
 با سہال دفع کنند حاجت آید و تدبیر سہال یاد کرده آمد است و تدبیر ادرار و
 داروهای ادرار کنندہ اندر بخش عملی در باب علاج عسر البول بیاید اما منفعت
 اور اربول کہ با ندازہ حاجت باشد بزرگ است در و بندہ و در و پشت و گرا
 و کسلانی و استسقا و بیشتر بہاریہای کہ از ترمی باز امل کند و افراد کردن
 اندران ہم باشد کہ مثانہ را ریش کند و تشنگی و علت ذیابیطس و وق و گداز
 نن تولد کند تدبیر ادرار عرق باید دانستن کہ عرق فضلہ ہضم سوم است
 و طریق دفع آن گذرنا باشد باریک تنگ ناپید کہ آزار مسام گویند بعضی

از آن فضله بخارست که از همه تن تحلیل خرجه شود و آنرا نتوان دید و بعضی
چرک و دوسخت که بر پوست بماند و اندر گریه پاک کنند و بعضی عرقست که کم
بطریق مسام بیرون آید و در تدبیر حفظ الصحة و علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق
آوردن باید کرد که سخت نافع است و بدین سبب که هرگاه که بیمار عرق کند راح
یابد و هوای گرم چون هوای گرما به رفتن و ریاضت اندر هوای تابستان
عرق آرد از بهر آنکه اندرون تن را گرم کند و فضله را بگذارد و هوای گرم
آن فضله را بیرون کشد و داروهای لطیف کنند و نیز تن را گرم کند و عرق آرد
لیکن در تدبیر حفظ الصحة عرق آوردن با رو مایان دارد و حرکت در پشت
کفایت باشد از بهر آنکه امین نشاید بود که داروهای تپ آرد و عرق بسیار آرد
و تن را خشک کند و لاغر گرداند و پوست درشت کند و رطوبتهای صلی را بگذارد
و تحلیل کند و دق و ذوب شود که اما تدبیر مخاط باید دانستن که مخاط طوی
غلظت با که از سر بسورخ بینی فرو آید و از آمدن آن مانع پاک شود و
بیماریهای مانعی پاک کند و بیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظه خرد چون صمغ
و سکه و مانند آن زایل کند و از بهر حفظ الصحة مرطوب و کسانی را که در دماغ

ایشان رطوبتی بود تدبیر فرود آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است
و عطسه بخار سر که در شراب که بر سنگ می گرم چکانند و بخار طلیخ با بون و پودنه
کو می نخت سودمند است و خرق سفید و طفل و عطر طبیب با ساینده نرم و میوید
عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از استفراغ بار و می سهل
باید کرد و باید کردنی که دماغ و تن را نختی پاک کرده باشند تا باقی بد بطریق دفع
شود تدبیر لعاب این آبی است غلیظ که از کام و بین زبان فراز آید آمدن
آن بوقت حاجت دماغ چشم گوش و حلق و سینه را سود دارد و از بهر حفظ
صحت گاه گاه تدبیر رقیق لعاب باید کردن خاصه در بیستان مرطوب از بهر
آنکه در بیستان طوینها بیشتر گردد و آید و تدبیر آن لعاب قرص و مویزج و نهند
آن باشد که نختی بخانند و غشیر کردن بسره که ریزی یا با بکامه یا با بارجم
و آبکامه یا با غشیر و غشیر اندر گرایه باید کردن یا انداختن گرم تدبیر
مشیا ف فعل شیان اندر استفراغ ضعیف است و جبر بادتی را که بدو
تزدیک باشد نتوان آوردن اگر چه ترکیب آن از دار و نمایی قوی باشد و
منفعت آن اندر در پشت و کمر گاه و سرین و حوالی آن باشد و از بهر شخصی

خردی و بزرگی سلطان در خورد و او باید و از بهر مقصودی دارد و باید دانست
 که بمقصود لائق باشد مثلا از کسی که تپ می آید و محدود از غلبه و لشکر و تقویت
 سازند و از بهر مطلبان و در دماغی مبنی از سبک و جاد و شیر و متل و اشق و نیک
 هندی و شحم خطل و سور بخان و زنجبیل و تخم کرفس و جند بادستر و قسط و زرنبا و
 انزروت و برگ سداب ماهی زهره زنده تدبیر حقنه فعل حقنه قوتیر از فعل شیشا
 بود و از بهر آنکه بمقدار بیشتر در دنده و گرم باشد کسی که مانعی باشد که او را بدین
 سبب از میسبیل توان داد چون ضعف معده و تولد غشیان بسبب خوردن غذای
 اگر امعاء فعل را دفع نکند چنانچه باید بمقصود از دار و تمام حاصل نشود و چنین شفا
 هیچ علاج چون حقنه نیست و کسی را که زخمی بر سر افتاده باشد و با درد دماغ آگاه
 و آفتی باشد و دانه را از دماغ فرد و آرد و بخار بر سر نهد چنان دارد
 مسهل و آرد حقنه گاه باشد که تا بمقدار آید و بیشتری بر دماغی باریک بر آید
 بدین سبب هیچ حال بر نین حقنه نباید لیکن شربت که معده را قوت کند باید
 دادن تا دار و از معده باز دارد و دماغه باید کرد اگر حقنه از برای درد گرد
 که گاه کند بیمار را بقفا باز خوانند و سر بر بالشت نهند چنانچه سینه او

استفراغ طبعی باشد و مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و وسواس و
 قوت عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نپذیرد مریض گران می آید و
 باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل بر آید و بدان سبب
 تبها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بر آید و وسواس و مایه یل و خیرگی
 چشم و خفاش گشتن پدید آید و باید دانستن که تولد منی از خون است که غذا
 اندامهای اصلی را شایده و آن بایسته ترین خون است در تن آدمی و بدین سبب
 است که هرگاه که مردم جمیع نژاد از عادت کندن او سر و شود و ضعیف گردد
 نه بینی که اگر چه مردم در جمیع مملکت کنند جمله منی از وی جدا گردد و بچهره م باشد
 یا نباشد و اگر قصد کند و دوست درم خون بیرون کند در وی آن نقصان
 و ضعف پدید نیاید که از جمیع پدید آید این دلیل است بر آنکه منی از بایسته ترین
 خون است اندر تن مردم و سبب آنکه جمیع ضعیف کننده ترست آنست که او عینی
 بدو یا بایسته یا به پنج جمیع تهی گردد و اگر بیشتر احماح کند خون بیرون آید
 خون شب که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود
 مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب است و پس از گرمای تن را

خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک کند و پای را ضعیف کند
 در جمله از پس هر سبب جو که تحلیل بسبار کند چون شادی با فراط و بخیالی به سر
 و مانند آن سخت زیان دارد و از پس استلا از طعام در در بند تا آرد و سستی
 معصبا و سده و تضیق النفس و داماد و عشم و استسقاء و تولد کند و اگر در حال جماع
 سر می در پشت آید یا بالذات جماع رنجی یابد یا از اندامهای ادبومی نانش
 آید نشان آن بود که در تن او خلطهای سست از جماع در و باید بودن تن از
 خلط بد پاک کردن و باید دانستن که خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی باشد
 و مضت آن بر و کمتر پدید آید و خداوند مزاج گرم و سست قوی باشد لیکن لاغر
 شود و اثر خشکی در وی پدید آید و چشم او فرستند و خداوند مزاج سرد و تر و
 سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و مضت آن زود اندر و پدید آید و
 باب چهارم در تدبیر اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادی
 و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای مهم و الهی
 باریک و آسید و تو مییدی و هر یک را اندر تن مردم اثری باشد ظاهر
 فزون از اثر طعام شراب فزون از اثر خواب بیداری و حرکت و سکون

و غیر آن از بهر آنکه از طعام و شراب دار و تا که مردم خورد هیچ قوی تر و
 اثر کنند تر از زهر نیست و بیشتر از زهر تا اندر تن مردم قرار گیرد و حرارت
 او اندران اثر کند مضرت و فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال
 نیمی بهیچ مهلت اثر نکند نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنهای
 خوش و ناخوش بشنود در حال اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و
 او دیگرگون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فروتر از اثر دیگرها
 است و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اختلاط و ارواح را در حرکات
 آرد چون چشم دشنامی لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و بعضی سرد کنند
 است چون ترس غم و نومیدی و گرم کردن چشم قویتر از گرم کردن دشنامی دیگر
 اعراض باشد و سرد کردن ترس قویتر از سرد کردن ازده باشد و چشم که باند ازده باشد
 و قوت روح حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و چشم عظیم صغیر را بجمعبند
 و رنگ را بگرداند و زرد کند و مردم محرو را زیاندار و در مطوب مبرود را
 سود دارد و دشنامی باند ازده روح را و حرارت غریزی را در تن بگستراند و
 رنگ روی را برافروزند و فربه کند و بدین سبب که بر تن مردم دشنام

اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کاری شاد و کننده پیش آید دل لختی کشاده شود
و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اگر آن بشیر کند و اگر شادی از
حد بیرون شود و تمام کشاده شود و روح حرارت غریزی از بهر استقبال
طلب نامی آنحال خوشتر را برین فکند و دل هم چنان کشاده بماند و غشی آید
و باشد که بدین سبب بغاضات پدید آید و ترس خون و حرارت غریزی
را بقعرن بازگرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن کار و حال دورتر باشد
و از بهر اینست که خساره نگین برود و اگر اندوه ترس از حد گذشته باشد
حسرت همه باندن دل باز گردد و دل در جسم آید و حرارت اندک و خفیه شود
و بغاضات میرود و مردن بغاضات بسبب اندوه ترس کمتر از آن باشد که بسبب
بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب دمی بسوی بیرون است و بسبب و سهواً اندرون
و حرکت شادمانی گاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت
نیز خون و حرارت در تن گسترانده و لختی بطبقت فرو گذارند و تحلیل کنند
از بهر اینست که در آنحال روح بظاهر آید و روحی سرخ شود و عرق روان
گردد و باخرویی زرد شود از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت آینی

و امیدواری همچون منفعت شادی مقدست و منعت نومیدی همچون منعت
اندوه و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند و همه قوتها و حرارت غریبه
را ضعیف کند و رنگ و سی گبرواند و بیماریها زیاده کند چنانچه مشغولی و اندیشه
کارهای مهم از اندیشه درو و بیماریها مشغول دارد و تا دل در آن کبستند و
بریشان بکمر شود و بدین است که سفر کردن شهرها و کارها عجب بدین از بیماریها
عسر و سوسه عشق بر نماند و اندر علاج عشق هیچکاری سودمند تر از آن نیست که
اندیشه کارهای مهم بر دل دارد و همچنین از چشم کسی که از وی لختی خشم دارد و عشق
ناپدید شود و هیچ زیانکار تر از بیکاری و بی اندوهی نیست اما علاج خشم نیز
خنگ بغداد و سنگهای خوش و حکایتها رخسار خاک و بازیهای عجب حاضر کردن
دوستان علاج اندوه و ترس با امیدواری قوی و سماع آوازهای بلند کنند
و شراب مفرجهای گرم و اندر علاج اعراض نفسانی طریق دیگر هست آنرا
علاج روحا گویند و آنچنان باشد که مردم زیر کت همت بلند دارد و از هر چه پیشتر
آید از شادی و لذت و از اندوه و ترس خوشتن داری کند و اندران حادثه
بچشم حقارت نگرد و قصد آن کمتر از آن نهد که شاید که بدان سبب میرود و پیشتر

شود و اگر بن تغصیک آید ظاهر نکند و از دست و دهن پوشید و اردتا
بد بطریق نیک و بد روزگار و بدین کشیدن عادت کند تا حوادث تغصیر
احوال در وی اثر نکند باب پانزدهم تدبیر پیران مزاج پیران
سرد و خشک است و هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او بگرمی تری
باید که چون گرما به مالیند با اعتدال بر و غنهای گرم و خشبو چون و غن سوز
و یاسمین عطری معتدل و شراب معتدل و اندر بتر گرم نرم
غلطین در ریاضت اندک کردن شادکامی خوشدلی جستن از هر چه مزاج پیر
دارد چون اندوه ترس عطشی سرد چون کافور و نیلوفر و از طعمهای ترش
خوشتن را دور باید داشتن و باید دانستن که هوای بد و بخار بد و بوی ناخوش
دود و و بخار همه اندر پیران اثر کند زیاده از آنکه در جوانان خوشتن را
از آن نگاه باید داشتن و غذا را بتفاریق دانک و اندک باید خوردن اگر کسی
معه احتمال کند که بیکبار طعام نخورد و با باشد و طعام پس از آنکه از گریه پیران
آیند موافق تر باشد و طعام خورده اندر گرما به نباید رفتن و طعامهای غلیظ که
سودا فزاید نشاید خوردن و چیزی تیز چون آبکامه غیر آن نشاید خوردن

اگر وقتیکه در معده رطوبتی گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر تازه اگر
 در معده ترش نشود و باد نه انگیزد روا باشد و سود دارد و بدین سبب کرم
 با شیر و عسل یا شکر سود دارد و اگر سنگ سخت زبان دارد و اندر معده و امعای
 پیران رطوبتی بسیار گرد آید و گاه گاه حاجت آید نرم کردن طبع و بعضی مردمان
 را اندر پسر طبع خشکتر باشد قلیه کنند با بار و عنبریت پیش از طعام و دیگر بخورند
 یا آب گامه طبع را نرم کند و بلبلاب اندر آب نمک نهند و آب گامه را روغن زیت
 بخورند طبع نرم کند و پنجدرم بسفاسج باد و سه برگ کزب بنهند و بیالایند و
 مقداری تخم معصر پاک کرده کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند و دو
 درم غلات طعم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم و حشار پاک کند و چهار درم قشیر
 با چند دانه انجیر خشک تخم معصر بکوبند نرم بخورند اجابتی تمام کند و انجیر
 خشک در ماء العسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم دارد و هر وقت این
 ملینات بکار میدارند تا طبع بک چیز خوشمزه و تا ضرورت نباشد قصد نکند و
 طعام پیران گوشتا به شور بای گندم درشته و مانند آن باشد همه با دار پنی
 و اندک زنجبیل و در فصل زیستان زریاق و شر و لیطوس بکار می آید +

باب شانزدهم در تدبیر مسافران هر که غم سفر دارد پیش از آنکه بسفر
بیرون شود هر چه داند که در آن سفر خواهد بود چون کم کنجوابی تشنگی و گرسنگی
گرم و سرما و طعامها مسافران پیاده فتن و مانند آن اندک اندک با آن خور
کند مثلا اگر وقت گرم باشد عادت تنگم گرم از خوشستن باز داشتن خومی کند و اگر
وقت سرد باشد جایگاه کساده نشیند تا با هوای صحرای خود کند و حرکت دریافت
فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا بسپهر تن پاک کند و چون بسفر بیرون
شود متملی برستور نشیند و طعام خوردن وقت فرو آمدن بنزل باز افکند تا
وقت برشتن معده خالی بود و در راه حاجت نباید باب از بهر آنکه آب و طعام را
در معده چسباند و شکم برود آید و اگر اندر گرمی بیرون شود سه درم تخم
خرفه با سرکه بخورد و آب فروج با سرکه تشنگی زایل کند و پیوسته سر از آفتاب
پوشیده دارد و وقت برشتن پست جو آب سرد بخورد و اندر نزل و غن
بناف و کف پا و عصا اندر مالده به بینی در کشد و اگر باد سموم جدیدی در میان را
پوشیده دارد و بر آن رخ صند و پیاز پاره در دهن آغشته بخورد و از دهن
تقدیری بیاشاید و اگر کسی را باد سموم بزند آب سرد بسیار بر دست و پای او بپاشد

در دغغل و آب بید و گلاب بر سر او باید نهاد و او را در آب سرد باید نشاند و
 بک خمره و کوک و خیار و مانند آن آنچه از این بدست آید مقداری بخورد و آب
 منصفه باید کرد و باید ریخت و اگر چاره باشد جرعه جرعه آب خورد و اگر تب نباشد
 شیر و دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی از راه سرما یا بد چون بنزل رسد و دوش
 آتش نشاید رفتن و لیکن بتدریج خوشن را به جگمه گرم باید پوشانید و دست پا
 بر دغن زیت بار و دغن فسیون یا دغن قسط گرم کرده چسباید کردن و در
 طعام سیرور دغن گاوبیاری باید خوردن و اگر دغن گاودنخورد و پیله شراب
 صفت بخورد و سرما باز دارد و معده خالی نباید داشتن و اگر لغوض آب شراب خورد
 موافق باشد و سرما زده را یکدم انگور و خوش در نیم شراب یا ماء العسل
 کنند و بپزند و هنگام نشستن پیش آتش نباید رفتن و البته پایی را بر دغن فسیون
 یا دغن سپرز و بالند و یا بسیر و یا بقطران و نختی نرمی بر سر انگشتان نهند و
 بکا خد اندر چپند و بموزه فرو کنند از سرما سلامت یابند و باید که پایی اندر موزه
 چسبان بود و اگر کسی را پایی سرما در یابد شلغم بچوشانند یا برگ کرنب یا شبت یا
 یا بونه یا انجیر خشک پایی اندران آب نهند و بهترین کاری آنست که پایی در

برف گیرند تا سرما از وی بیرون شود و پیش آتش نشاید رفت البته و اگر پای
 بزرگ بگرداند باید که زدن و در آگرم نهادن تا خون تمام برود پس گل
 ارمنی اندر سر که و آب حکنند و طلا کنند و اگر پاسباه و سبز شود نشان بوسیدن
 و تبا شدن بود و جز آنکه جدا کند هیچ تدبیر نباشد و لعاب انجول با سفید خایه
 مرغ یا کثیر حل کرده یا صمغ عسلی بر وی طلا کنند و اثر آفتاب باد و آب از او
 باز دارند و پیاز بر که و سیر که مضطرب آنها باز دارد و کول نیز سود دارد
 و تدبیر آنها اندر جایگاه خود گفته آمده است در روغن شبت در روغن بابونه بر
 عصب مالیدن ماندگی برود و از ترشی با پر میر کند و مسافر در باران سخت که در کشتی
 سوار شود باشد که قی افتد باز نباید داشت تا خود بیارند پس اگر بسیار شود
 باز دارد و شربت پودنه و آبی و انار و مانند آن حدس بغوره پنجه فم معده خوب
 کند خاصه اگر با پودنه خور و

مقاله دوم در تقدّمه المنع

این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نفع و بحران و شناختن
 نشانه های امید و امید و نوسیدی بیمار و شناختن علتها که بعلت دیگر را

شود و شناختن جاهلها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری که باشد و خوا
 بود و این هفت باب است باب اول در شناختن بیماری طریق شناختن
 بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه عرض عام
 بشناسند و جنس اقصی کنند و نوعها را که در زیر آن باشد یکا یک بشناسند
 و فصل هر یکی بدان از یکدیگر جدا شوند بشناسند و نوع باز پسین بد
 آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میان فرو نماند بنی طریق جنس و نوع و فصل و
 خاصه عرض عام بیماری بتوان شناختن و بر حقیقت هر بیماری که باشد و آ
 توان شدن اما جنس بر دو گونه گویند یکی جنس الا جناس که در زیر آن
 جنس های بسیار با چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این
 هر سه بقیاس با جسم انواع اند و هر یک بقیاس با نوعی که در زیر افتد
 و جنس بود و این جنس الا جناس را نیز جنس الا علا گویند و هم جنس خاص است
 از بهر آنکه نبات و جماد و حیوانات که انواع جنس الا جناس اند و هر یک
 بقیاس با نوع دیگر که زیر هر یک است جنس است چون حیوان در زیر او
 مردم و اسب و دیگر جانوران هر یکی نوعی دیگر اند اینجا حیوان جنس

خاصترست و مردم داسپ دیگر حیوان انواع جانوران هر یک نوعی
 اند و در زیر حیوان پس جسم نامی است که بر چیزها افتد که بنوعی و
 سنی از یکدیگر جدا باشند و نوع چون نام مردم که برزید و عمر
 افتد و زید و عمر و بنوع یک اند و بشخص عدد از یکدیگر جدا اند و فصل
 خاصترست از نوع و این نامی است کلی و ذاتی که بر یک نوع افتد خاص تا هر
 نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران
 جدا اند و خاصه خاصتر از فصل است و این نامی است کلی نه ذاتی لیکن عرض
 که بر نوعی افتد چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صنفی است نه ذاتی
 که در بسیاری چیزها که بنوع مخالفند موجود باشد چون سفیدی در برن و پنبه
 و سیاهی در غراب غیر آن مثال باز جستن جنس و نوع و فصل و عامه عرض
 عام آنست که مثلاً مردمی را تب آید طلب گویند تب بیمار است و بیمار است
 جنس علالت و بیماری را علاج بقصد باید کرد و تب بیماری گرم است علاج بخنجر
 سرد باید و بیماری گرم جنس خاصترست از بهر آنکه بیماری سرد باشد و
 بیماری گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و آماسهای گرم

در دسر گرم و غیر آن در آید و این همه انواع است در زیر بیماری گرم که
 جنس خاص است و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب
 گرم تب غلبه خالصه و تب خفیه و تب محرقه و تب بکروزه و تب
 در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب غلبه خالصه و تب خفیه
 و تب محرقه و تب بکروزه و تب در آید و اندر زیر تب ق و دق رستنی و دق مشابه در آید و هر نوع
 را فصل ذاتی است و خاصه و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه
 فصل ذاتی تب غلبه خالصه آنست که بکروزه باشد و دیگر در زیر تب غلبه خالصه
 و فصل ذاتی تب غیر خالصه آنست که بکروزه آید سخت قوی و در زیر دیگر از تب
 اثری بود و فصل ذاتی تب خفیه آنست که بکروزه سخت قوی بود و در زیر
 دیگر تبی بود ظاهر لیکن آهسته تر و خاصه حالی بود که کینوع را باشد و در
 باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هر گاه که باشد جز آن نوع را نباشد
 چون تلخی دهان در تب صفرائی و عرض حالی باشد که تبعیت بیماری پدید
 آید چون صدائیم بخوابی در تب صفرائی بدین طریق تب غلبه خالصه از همه بیماریها
 گرم و از همه انواع تبهای گرم جدا توان کردن تا بتوان دانستن که این

بیماری است که سبب آن عفونت ماده است و آن ماه و صفر است و علامت
آن استفراغ صفر است و تسکین حسرت و هرگاه که طبع جنس نوع و فصل
و خاصه عرض بیماری بطریق و بدین ترتیب باز جوید و در بیماری بر
طریق علاج اقف گردد اگر از نظری غافل باشد ممکن نیست که به بیماری
واقف تواند گشتن تا علاج صواب تواند کردن باب و م در شناخت نضج
نضج نخته شدن ماده بیماری است و هرگاه که قوت مغیره بر ماده بیماری چیره
گردد و آنرا بپزند و ساخته آن گردانند که طبعیت آنرا تواند دفع کرد
چنانچه در ذات الجنب بسرفه رطوبتی برآید بقوام معتدل و بزرگ سفید بزرگی
گرا میده و با سانی برآید و ناخوش بومی نباشد نشان نضج تام بود و اگر
بقوام رقیق باشد یا غلیظ و بزرگ سفید یا کبود یا سبز بود و بومی ناخوش
و بد تباهی و عفونت را نشان بود و هر خطری که باشد پیش از پدید آمدن
نضج باشد و چون اثر نضج پدید آید بیماری در نقصان افتد و از خطر بگذرد
از بهر آنکه پس از نضج در هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد مگر
که خطای کرده شود و اگر چه نضج نشان سلامت است اما بدینا بون نضج هم نشان

هلاکت نیست از بهر آنکه بسیار بیمار بها بود که دراز کشد و اثر نضج ظاهر
 نباشد و بیماری اندک اندک ابل شود لیکن اعتماد بر قوه باشد اگر قوت
 بر جانی باشد اسید و از باید بود و اگر قوت ضعیف باشد جانی ترس بود و حال
 خداوند تپ اندر تپ همچو عضو نیست که در و می آماس باشد و نخته خواهد شدن
 همچنانکه در و آماس آنروز صعب باشد که نخته خواهد شدن تپها نیز آنروز قوت
 و گرمتر باشد که ماده نخته میشود و چون نخته شد آهسته تر باشد و بدین سبب
 است که غایت قوت بیماری تا وقت پدید آمد نضج باشد و از بهر آنکه حال
 تپ حال ماده تپ همچو حال آماس است و در آماس ناریم سفید و هموار تولد کنند
 آماس نخته نباشد اندر تپها نیز تا در دلیل رسوب نقتد و در بن شیشه رسوب
 سفید و هموار پدید نیاید تپ در رگها نخته نباشد و از پس نضج اینی از خطر
 بیماری باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر
 تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیمار باندازه زود می و دیر می نضج
 باشد و نشانه های نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلاً اندر بیماری سرچون
 زکام و سسرم طوبتی رفیق و نیز و سوزاننده پالون گیر نشان آغاز نضج باشد

اگر بران بماند نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید
 یازرد قوام گردد نضج تمام باشد و همچنین اندر در چشم اشک رقیق و گرم نشانی
 آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر باشد نضج ناقص باشد و اگر باندگی باز آید و متلاطم
 شود و در مص کند نضج تمام باشد و اندر بیمار بهار و سینه هم چنین و اندر زن آفتاب
 لغت رقیق نقصان نضج باشد و لغت معتدل و آسان و زرد قوام نضج تمام
 باشد و اندر دلیل نشان نضج تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی
 آنست که هر چند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دور تر باشد و نشان
 نضج بگو آنست که از پس سفیدی زرد باشد یا از پس قیقی غلیظ شود و هم
 بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که
 در بن شیشه با بر سر آب یا در میان آب رسوب هموار سفید همچون ابری پدید
 آید نشان نضج ناقص بود سوم آنست که رسوب سفید هموار و پیوسته و در بن شیشه
 پدید آید نشان نضج تمام باشد و هر گاه که نضج ناقص باشد بحران جسم
 ناقص آید و بیاید آنست که رسوب ظاهراً اندر قاروره بیمار آن خشک
 اندام و لاغر و اندک خورشش اندک باشد یا خود نباشد و یا ظاهراً نشود

نشان مضج و قوت بیماری از رنگ آب حالتها می دیگر باید جست +
 باب سوم در شناختن بحران بحران در لغت یونانیان لفظی است
 شکافته شده از چهره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانکه دو خصم بد
 میگوشتند تا بر یکدیگر چگونگی دست یابند و هر گاه که فرصت یابند نیز
 در وقت کار خویش بکند و مهلت ندهد هم چنین ماده بیماری و طبیعت بر
 دو خصم با یکدیگر میگوشتند تا بدان مدت که ماده پنجه گردد و طبیعت
 یابد اندرین حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید و
 طبیعت عاجز آید و ماده مستول گردد و اندرین حال نشان عاجزی طبیعت
 پدید آید پس معلوم شد که بحران تغییر حال بیمارست از حالی بحالی یا بهتر
 یا بدتر و بحران شکسته است یکی آنکه طبیعت بیکبار بیماری را دفع کند
 این را بحران نیک تمام گویند و دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز گردد و ماده
 مستول شود و حال بیمار بیکبار بد شود و بیمار ملاک شود و این را نیز بحران
 تمام گویند و این هر دو اندر بیماری حاد و معنی حاد نیز می رود
 که مشتق است سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را می پزند و بدقی

تمام نپزند و دفع کنند این را تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف
 میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی بجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک
 شود و این را از بول گویند و این سوم چهارم اندر بیماریهای دراز باشد
 که طبیبان آنرا فرمنه گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود
 و آنچنان بود که نخست بحرانی کند چیره لیکن ناقص باشد و باقی در مدتی تمام
 کند اینهم از جمله بحرانیهای نیک باشد ششم هم بحران مرکب باشد لیکن
 بحران کند و ناقص قوه آن بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط شود
 و این بحران پنجم و ششم در بیماریها باشد که نه از جمله حاده و نه از جمله مزمنه
 و آنروز که بحران قوی خواهد بود اندر بیماریها به اضطراب و پادیده
 عظیم و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
 قوی قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت تنگبار
 بیماری را دفع تواند کرد بسیار باشد که ماده را از اعضا سرسبم دفع
 کند و از اعضا دیگر دفع تواند کرد و این را بحران انتقال گویند و مثال
 این همچون بادشاهی باشد که نگاردار و شهر را و نواحی بدشمن بازگذازد و

علی الجملة حرکت بحران پیش از وقت انتهائات قببت بیماری و بطاقتی طبیعت
 باشد یا بسبب سیرت که طبیعت را هنگام سنجاند چون عرضی از اعراض نفسانی
 یا طعمی و شکر و ذوق و لذت حال و هرگاه که روزی بحران نیک توقع کنند
 علامت بد پیدا یکنخت پیدا و بیاید و نشان که از روزگار بیماری بعضی روزها
 بحران باشد که ایام الباحریه گویند و بعضی روزهای خست و خنده باشد که بحران
 خواب بود و کدام روز خواهد بود و آنرا ایوم الانذار گویند و بعضی روزها سبب
 این روزها روز بحران باشد و روز خبر دهند آنرا ایام واقعه فی الوسط گویند
 و بحرانهای قومی روز چهاردهم و بیستم که بدان نزدیک باشد پس
 هر روزی که پست باشد بند سچ قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز
 محصول این سخن آنست که بحران قومی و صعب تر است روز بیستم بود و آنچه پس از
 بیستم بود آهسته تر بود و بقراط از پس چهل روز هیچ روز را از روز بحران
 شمرده است مگر روز بیستم و روز هشتادم و روز صد و روز صد و بیستم
 از هر آنکه بحرانهای بخت گانی تا صد و بیست روز بود و آنهم ناد بود و پس
 ظاهر نباشد و بیاید و نشان که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر

روزی و بعضی بر بست روزی و قوت بجران چهار روزی تا بست روز تا متر
 باشد و پس از بستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بیرون نشود که از جمله روزهای
 خبر دهند بود و قوت بجران نهگانی تا چهل روز بود پس ضعیفتر شود پس قوت
 بجران بیست گانی را باشد تا صد و بست روز و از پس صد و بست روز بجران
 بیماری از پس هفت ماه بیا پس از هفت سال یا از پس چار و سال یا از پس
 بست و یک سال بجران همه بیماریهای حادثه بیشتر اندر روزهای طاق باشد
 و بدین سبب که بجران تب غیب در یازدهم پیش از آن چشم دارند که چنانچه
 و اندر بیشتر بیماریهای حادثه در تبها همچون عدد روزهای بجران باشد مثلاً
 هفت روز نوبت غیب همچون هفت روز مخرمه بود و اندر بیماریهای مفرغ عدد
 ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حادثه باشد مثلاً اندر تب ربع سودا
 هفت ماه همچون هفت روز نوبت غیب باشد و در روزهای خبر دهند از روزهای
 بجران بیماریهای مفرغ همچون روزهای خبر دهند از روزهای بجران تیار
 حادثه باشد و اندر بجران بیماریهای مفرغ نیز تقدیم و تاخیر افتد چنانکه در بجران
 بیماریهای حادثه یاد کرده آمد و در روزهای راکه بجرانهای میت در آن روز

الايام الواقعة في الوسط كونيذ وآنروز سوم است وپنجم و ششم و نهم و دهم
 ابجران روز چهارم هرگاه از وقت خورشید بگذرد و یازدهم و سوم بایار روز
 پنجم و بجران روز نهم که از وقت خورشید بگذرد و روز هفتم آید یازدهم و دهم
 و از ایام الواقعة في الوسط روز نهم قویتر است پنجم پس روز سوم و
 روز نهم و دهم ضعیف است و روز ششم نیز بجران کند لیکن بدو هرگاه که در میان
 ماده روز نخست اثر نفیج پیدا آید بجران روز چهارم بود و اگر چهارم گسوم
 سیدیم الحکت باشد بجران روز سوم با و اگر آهسته تر باشد روز پنجم باشد
 و اگر روز انداز روز چهارم با و بیماری گرم بود بجران روز هفتم باشد و اگر
 آهسته تر باشد روز نهم باشد و اگر روز انداز چهارم بود و و نهایی بد نماید بجران
 روز ششم باشد و اگر روز انداز هفتم بود بجران روز یازدهم باشد یا چهارم
 و اگر روز یازدهم قویتر از دوازدهم باشد و اثر نفیج پیدا آید بجران
 اندر چهارم باشد و اگر اثر نفیج در چهارم پیدا آید بجران در هفتم باشد
 یا هفتم یا بستم یا بستم و یکم و بیشتر در بستم باشد و همچنانکه روز چهارم انداز
 روز هفتم کند یا روز دهم انداز روز چهارم کند و هفتم انداز بستم یا بستم یکم

و هجدهم انداز بست و یکم کند و باشد که اثر نصیج که در هفتدهم پدید آید
باشد و بجران از بست و یکم در گذرد و بچهل روز رسد و در بستم انداز روز
چهل کم کند و از ایام الواقعة فی الوسط هرگاه که نشان بجران در دوسوم
پدید آید بد باشد بجران ششم کند و در دینچم روز نهم انداز کند لیکن اگر نشان
بد باشد بجران در دینچم کند و در روز ناکه بجران در وی نیک باشد باید یا ناقص
یا تمام جمله بست و پنج روز است سوم چهارم بر تریب همچنین تا هفتدهم پس روز
نوزدهم و بیستم و یکم و بست چهارم بست هفتم و بست دهم و بیستم
و سی چهارم و سی پنجم و چهل و یک روز اول در روز دوم را از جمله روزها
بجران شده اند از بهر آنکه حی لوم روز نخست بار و دوم بگذرد و از بهر آنکه
گذشتن آن تنبیه حال باشد آنرا بجران گفته اند از پس چهل روز بجران نباشد
لیکن بسیار می تحلیل بگذرد و از روز بیستم تا تمام چهل روز و از ده روز است که
در وی بجران نباشد و در روز بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم
و بست و نهم و سی و ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم
و سی و نهم و آن جهت بیان قوت این روزها این فهرست ننهاد شده است

و نام روز نیک در وی بحران نیک باشد و روز ناکه در وی گاهی بحران
باشد و گاهی نباشد و روز ناکه در وی بحران بد یا ناقص و روز ناکه در وی
بحران نباشد نوشته آمده است تا بر خواننده این کتاب زود نظام شود و روز
نخستین و دوم و سوم بسیار باشد که بسیارها و تنها که لغایت گرم باشد و پنجم اندر آن
روز بحران کند و روز چهارم بحرانست و خبر دهنده است از بحران و ششم و
هفتم یعنی اگر آن نشانهایی که روز چهارم پیدا آمد باشد تمامی آرزو
ششم باشد و اگر آن نشانهایی نیک باشد تمامی آرزو هفتم باشد و روز پنجم
اندرین بحرانهای نیک بسیار باشد و ششم اندرین روز بحران نیک در باشد
و اگر باشد بار پنج و خط باشد و کنفی آرزو هفتم هر بحرانی که درین روز بود و پنج
و خط بود این روز ضد ششم است و روز هفتم روز بحران نیست و اگر بنا بود
بحران کند نیک باشد و روز نهم بحرانست و حکم آن همچون روز سوم پنجم است
و خبر دهنده است از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده است از روز
ششم و هفتم و نهم مثل روز هشتم است روز یازدهم همچون روز سوم
و پنجم و نهم است و خبر دهنده است از چهاردهم روز دوازدهم همچون روز

هشتم است روز نهم و هم در جداول میانه است نه از روز نهمی بحر نیست
 که طیب آن روز توقع بحران کند و نه از جمله آن روزهاست که در وی بحران
 نباشد روز چهاردهم روز بحر است و از پس روز نهم هیچ روز قوی تر ازین روز
 نیست روز پانزدهم اندرین روز کم بحران باشد و اگر افتد نیک باشد و در شانزدهم
 همچون روز هشتم و همچون روز دهم روز نهم هم همچون روز نهم است و خبر دهند
 است از بست و یکم روز نهم اندرین روز بحر کمتر از آن باشد که در نهم
 و اگر باشد نیک نباشد روز نهم و درین روز بحر کمتر باشد و اگر باشد
 بد باشد روز بستم روز بحر است و از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی تر
 ازین روز نیست روز بستم یکم روز بحر است لیکن اندر بستم پیش از آن
 باشد که درین روز روز بست و دوم درین روز بحر نیست روز بستم
 روز بحر نیست روز بست و چهارم روز بحر است و از پس بستم هیچ روز قوی تر
 ازین روز نیست روز بست و پنجم روز بحر نیست روز بست و ششم روز بحر
 نیست روز بست و نهم روز بحر است و از پس بست و چهارم هیچ روز قوی تر
 ازین روز نیست روز بست و هشتم روز بحر نیست روز بست و نهم روز

بحر ان نیست روز سی ام روز بحر ان نیست روز سی و یکم روز بحر ان است
 روز سی و دوم روز بحر ان نیست روز سی و سوم روز بحر ان نیست روز سی و
 چهارم روز بحر ان است و آنچه پس ازین روز باشد ضعیفتر ازین روز باشد روز
 سی و پنجم روز بحر ان نیست روز سی و ششم روز بحر ان نیست روز سی و هفتم روز
 بحر ان است روز سی و هشتم روز بحر ان نیست روز سی و نهم روز بحر ان نیست روز
 چهارم روز بحر ان است و بحسب آنکه پس ازین باشد ضعیفتر با و چون یاد کرده
 آمده است که نامهای روزهای محسب آن غیر بحسب آنکه نام روزهای محسب آن
 است از رنگهای این شجر قوت روزهای بحرانی و غیر بحرانی و ضعف آن معلوم
 گردیده می باشد و آنست که روزهای که در آن بحرانی تمام و نیک آید یکدم
 است و چند است و آنروز چهارم است و هفتم و چهارم و پنجم و یکم و است
 چهارم و است و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهارم و یکم و است
 در روزهای که دردی گاهی بحر ان باشد و گاهی نباشد که است و چند است آن
 سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفتم و یکم و شش روز باشد و روز
 که در وی بحر ان قص باشد یا بد باشد و یا نیم و خطر باشد که است و

و چند است و آن ششم هشتم و نهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و
 هجدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و روز نهمی که در وی بمران نباشد
 بست دوم است و بست دسوم و بست پنجم و بست دهم و بست هشتم
 و بست نهم و سی ام و سی دوم و سی دسوم و سی پنجم و سی هشتم و سی نهم
 و سی دهم جمله سیزده روز باشد مبلغ سی هشت روز حکم روز اول و دوم تمام
 است چهار روز بیشتر یا کرده است آداب چهارم در تدبیر شناختن
 نشانه های سلامتی و امیدی هرگاه بیمار بر پهلوی تواند خفتن
 زرد بر پشت نیفتد و از بستر نشیب فرو نیاید و خود از پهلوی دیگر بر پهلوی
 تواند گشتن و بدان شکل بخشد در تندرستی عادت داشته است این نشان
 قوت طبیعت و امیدوار بود خاصه که دم زدن بیمار طبیعت با و نبض قوی
 بود و اگر بیمار را پرهیزی کند و بیماری زیاده نشود نشانی درست بود و از
 قوت طبیعت و آرام خواب یا خفتن بشب بامداد که از خواب بیدار شود آ
 بودن حاستهای درست و نظر چون نظر تندرستان نشان سلامتی دانغ
 باشد و رنگ رومی بر چال خویش بودن نشان سهلی بیماری بود و عظم

از پس سلام نشان پاک شدن دماغ باشد غایت اگر دیگر نشانه‌ها نشان سلامت باشد
و همواری حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشند از بهر آنکه معلوم
گردد که اندر حشا و آهاسی نیست و اندر تب مطبوعه ناقص و در سحران نشان
پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر تب صفراوی شربانه که آزار تنخال
گویند نشان خیر باشد و اندر تبهای گرم عاتق و اسهال و ادرار بول در عروق
اندر و در سحران نشان سلامت باشد و اندر همه بیماریه‌ها شهوت طعام نشان
قوت معده و سلامت جگر و دیگر احشا بود و نیکویی لون بول در رنگ اندر تبها
و بیمار حشا و آهاسی نشان سلامت است **باب پنجم در شناختن علته که**
که لعلت و دیگر زائل شود و هرگاه که خداوند تب گرم را گوش کر شود و
اسهال صفراوی اتفاق افتد گرمی زائل شود و ممکن بود که خداوند
اسهال صفراوی گوش کر شود و اسهال باز آید از بهر آنکه صفرا و ماده صفرا
رومی سوسی بالا کشد و اگر خداوند استسقاء اسهال بلغمی اتفاق افتد و
یار طوبی آنجا که برود علت استسقاء بدان زائل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی
راتب آید حرارت تب آن ماده را بکشد از تشنج زائل شود و مصرع تب برب

زائل شود و یا سببتر شود و سوره الفراج سرده که اندر معده و احشا بود
هم به تب زائل شود و اگر خداوند ذات الریه ابرپای جراحی پدید آید آنچه
بسرده برود نشان فصیح و در نشان آن بود که ماده انتقال کرد و طبیعت
آزما باطن از دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الریه او برین گوش باد و حوا
سینه و سر و پهلو را ریشه پدید آید دلیل بحران انتقال باشد و سبب سلامت
بود لیکن آن ریشه سبب بک ماده ماضی شود و اگر خداوند مایه لیاذ^{فرد}
سکرم را بوسیر پدید آید بحران انتقال باشد و علت بدان زائل شود و من
ویدم که خداوند مایه لیا را ابرپای رشته پدید آید مایه لیا زائل شد و اگر
خداوند خناق و دوج را بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد
و طبیعت ماده را بظاهر دفع کند و همچنین اگر بظاهر خلق و زبان آماس پدید آید
نشان سلامت باشد و اگر خداوند منبر کهن ابرغایه آماسی پدید آید منبر
فرمن زائل شود از بهر آنکه اندامها در من زایل اند اما بهر تناسل مشارکت
است و اگر خداوند دار الثعلب را پدید آید دار الثعلب ازل شود و از بهر آنکه
ماده انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند در درده و در اندامها و تقرس

را و دالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت زایل شود و اگر خدای تعالی
 فواق امتلائی را عطسه پدید آید فواق زایل شود و **باب ششم** در شناختن
 حالها که در تن مروج پدید آید و نشانههای بیماری که باشد
 و خواهد بود و هرگاه که در چشم مدوی اختلاجی بسیار افتد بیم نوره باشد
 و اگر اندر عضو گیر باشد بیم باشد که در آن عضو شنج افتد و هرگاه که چشم در
 دمی سرخ شود و از چشم آب بسیار رود و روشنی آفتاب نخواهد که ببیند
 از دیدار آن خیرگی یابد بیم **سرم** بود گشتن بسیار و کا بوس پیوسته مقد
 مرع باشد اندوه مندی و ناخوشی پیوسته بی سببی مقدمه بالینویا باشد
 دیدن خیال نشه پیش چشم یا دیدن دو مقدمه آب باشد در وقت صبح
 و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار یا آب کسلانی و کند می حاستها
 و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه بکته باشد بیماری زکام مزمن
 بیم کننده باشد بعلت سل و ذات الریه عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا
 باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بقوت و عرق تاب
 بیم کننده باشد به تنهایی عفونی امتلا و مغرط بیم کننده باشد بکته یا بد آنچه

خون از گلو بر آید و گریه و نفی نعل ناخشبوی نشان تخمه باشد بول ناخشبوی
 بیم کننده باشد به تب های عفونی سقوط شهوت یا منش گشتن و کس و الم یا منش
 نشان استلا و مقدمه بیماری باشد سقط شهوت یا منش گشتن و تولد باد و نار
 شکم مقدمه قو لنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج
 سرد باشد اندر سده با ماده یکا ماده سقوط شهوت و تولد باد و نار
 نشان گرمی فم سده با آرزوی ترشیا نشان تولد صفر باشد اندر سده
 آرزوی تیز بجا چون خردل مانند آن نشان باد و غلیظ باشد در سده سرخ
 چشم تیرگی رنگ رو و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جذام است بسیار
 و ملها مقدمه خراج بزرگ باشد بسیار عدد و مقدمه دبیله عظیم باشد بهر سنفید
 و بسیار و لازم مقدمه برص باشد خفان پیوسته مردم ندرست را بیم کننده
 باشد بفاشجا مردن گرانی حدیه تمد که اندر جگر باشد و میل بسوی پهلوی راست
 دارد نشان غلظی باشد که اندر حصب جگر باشد سفیدی نعل و اندکی آن نشان
 سده و مقدمه یرقان باشد با آس پشت چشم و دست و پایی نشان ضعیفی جگر
 باشد و مقدمه استسقاء بود گرانی و تمد و تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گلو

اسهال که مقدر السوزاند بیم کننده ^{اول} اسهال سوزانیدن آتیاختن بیم کننده
 باشد بدانکه در مثانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد که بسبب گرمای خورد
 نباشد مقدمه بوی شیرشباب **باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها**
 و توتهای تب اندر بیماری حاد و صعب کشنده آرزو میزند که در بیماریها
 سلیم بمران نیک باشد و اندر بیماری محرقه و آنچه بدان ماند اندر انتهای تب
 میزند نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده با دماغه صعب خیز و باضعف غنودگی
 پدید آید پس در دست تاریک شدن چشم تولد کند و دل درو گیرد و بیمار بقرار
 گردد و دملاک شود و اندر بیماری بلغمی اندر اول تب میزدن نشان مرگ آن
 باشد که مدت سرما دراز باشد و گرم نباشد و نبض ضعیف و متفاوت نماید و
 کلامی و سبات پدید آید و در آن هلاک شود و در جمله مرگ اندر آن ساعت
 باشد از در و اندر آنوقت از تب که اعراض تب بیماری صعب تر بود اگر در ابتدا
 تب بود یا اندر تر آید یا اندر انتها و اگر علامتهاست نیک اندر چنین وقت باید پدید
 آید که یاد کرده آمد کمتر باید تر رسید و هر بیمار که اندر ابتدای تب یا در وقت
 تر آید میرویشتر اندر بیماری میبرد که سبب آن آماسی باشد اندر اندامها

اندرونی و در آنوقت که ماده در حرکت آید و در وی بدان موضع نرسد
 الم زیاد گردد و آسیب آن بدل باز گردد و یا اندر بیماری که ماده آن
 سخت باشد بسیار باشد و طبیعت را از حرکت آن نهیمت شود و حال طبیعت
 با آن همچون آتشی اندک باشد که در زیر بنیرم بسیار فرو میرود و با همچون حال
 کسی که او را گلو نفشارند و اندر وقت انتهای تب نیز میرند هم سبب طبیعت
 را از ماده نهیمت شود و بنا بر اندر وقت انحراف تب نیز میرند هم سبب آنکه
 طبیعت از ماده نهیمت شود و لیکن در وقت جز سبب می که اتفاق افتد
 نمیرند چون آتشی قوی یا شیمی عظیم در جمله سببی از سبب نفسانی چون غم
 عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند و یا سببی که از نوع دیگر باشد چون
 طعامی و شرابی بسیار یا ناموافق و نخت عرق الزج کند پس میرود و حقیقت
 آنست که این انحراف ضرر باشد حقیقی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد
 و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و همیشه باشد و بدان
 آنکه تب اندر انحراف است و نباشد از بهر آنکه اندر انحراف طراستی و قوت
 باز آید و حرارت غریزی برافزود و نبض قوی تر گردد و در نظام باز آید

اما در آبله در وقت انقطاع بسیار میزند و سبب آن بسیاری مایه و تباهاست که
 همه اخلاط بود و آنچنان شد که بعضی اخلاط با آبله بظاہر تن بیرون آید و باقی
 باطن باز گردد و سهال تولد کند و حشامی رنجاند و میگردد و تا ملاک کند و علامت
 بد اندر عیارهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پدید آید چنانچه
 چشمها دور اندر شود و بینی باریک شود و سر شود و باشد که سر بینی کبود
 یا سیاه شود و گوش هم چنین سر شود و تشنج شود و ناخنها کبود شود و پوست
 پیشانی کشیده شود چنانچه کسی پوست بگیرد و بر چیزی پرشد و بنهد تا خشک
 شود پوست پیشانی همچنان شود اینها نشان سر شدن و فرو کردن
 حسرت غریزی نارسید باطن او با خرسای چشم بسوی بالا تر شدن
 گیرد و سفیدی پیدا آید و از جمله علامت های بد آنست که بیار به پشت از افتد و
 دستها فرو گذارد و به نشیب فرو آید اندر بستر و دندان بر هم ساییده و ضرر کند
 و بعضی را باشد که لب برین بر جبهه و دندانها که پوشیده بگرد و برهنه شود و
 کشاده ماند و بعضی باشد که بیشتر لب حرکتی کردن گیرد و بعضی با که انگشت
 بر دیوار میمالد چنانکه کسی پزند از جام بر چند اینها علامتهاست و نشان و یکی وقت مرگ

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش دوم از کتاب حنفی علانی و علی

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله در هر مقاله چند باب در هر باب نکتی که متصو
 از آن باب آن نکته باشد و در بیشتر کتب اگر بگویند یا بنده هر یک شرح که بدان لائق
 یاد کرده آمده است چنانچه خبری بر خواننده شود بنابر مقاله نخستین در صحبت
 که طبیب و علاج گوش بدان بر یاد میاید و مقاله دوم در اشاره کردن به علاج
 بیماریها اندامها از سرتا پا و این معجزه باب اول در بیماریها سردیها و با
 دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در بیماریهای بینی
 باب پنجم در امراض زبان و خلق باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شویه
 و ذات الریه ذات الحجب و ضیق النفس باب هفتم در بیماریها دل باب هشتم
 بیماریها معده باب نهم در انواع اسهال باب دهم در انواع قولنج باب یازدهم
 در بیماریهای مقعد باب دوازدهم در بیماریهای جگر باب سیزدهم در
 بیماریهای سینه باب چهاردهم در انواع یرقان باب پانزدهم در
 انواع استسقا باب شانزدهم در بیماریهای گروه و مثانه و خصیه و ذکر

باب بنفقه هم در بیماری زنان باب بنز و هم در ادجاء مفاصل
و نفوس و دوالی و دوار الفیل مقاله سوم در علاج تبها و آبله و حصه و تها
آن مقاله چهارم در علاج آما سها و ریشها و جراحتها مقاله پنجم در علاج
شکستگی استخوانها و از جایی بیرون برآیدن بندها مقاله ششم در زینت
و پاکدشتن ظاهرین مقاله هفتم در علاج هر یک از مقالات نخستین در وصیت با
طبیبات که بنزد یک بیمار آرند پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت مردمی
بجا آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه پاسبندید با نگاه داشته
نخست باید که نوع بیماریها و حقیقت آن بدانند بطریق که در بخش نخستین یاد
کرده آمده است پس احوال آن روز و روز گذشته بپرسد و بداند تا قوه بیمار
امر و همچون قوت و می هست یا کمتر است یا فزونتر است و دیگر روز نیز پرسد
احوال بیمار اگر روز سوم یا روزهای دیگر همان با حکم کند که بیماری نهایت
رسیده است و اگر هر روز می افزاید هنوز در تری است و اگر هر روزی همیکدام گردد
در انحطاط است و برپایان رسیده است تدبیر را در خواحوال کند چنانچه در بخش
نخستین گفته آمد و باید پرسید که بیمار در هیچ عضوی الهی می یابد یا نه اگر می یابد

معلوم گردد که معظم بیماری در آن عضو است و اندر آغاز تب مادی بر عضو مختص
می شود آن عضو قوت دهد بضای یا نطولی موافق صفت ضما و طول
عدس متشرد سماق و نار پوست و گلزار و گسرخ و برگ مورد از هر یکی را برابر
بپزند و غرقه بدان آب میکنند و بر آن عضو می نهند و نقل آن ضما کنند و احوال
خواب بپرسند اگر بیمار خواب می باید بداند که دماغ او سلامت است و آسایشی
و امیدوار است و اگر خواب نمی باید برخلاف این باشد و از شهوت طبعی هم نیز پرسند اگر
شهوت بر جای باشد بداند که اعضای غذا سلامت است و امیدواری زیاد
باشد و باید که جایگاه خواب لائق حال بیمار سازد و شربت و دارو و خدمتگاه
اختیار کند چنانکه باید و اندر بیمارهای گرم خانه تنگ فرماید و بیمار را بجا
پوشیده و دشمن فرماید تا خنکی هوادراحت آن بدل برسد و تن او سرد شود
و حرارت باندرون تن بزرگردد و اگر بیمار کودک یا ابل تنغم باشد یا قوت ضعیف
باشد و چیزی آرزو کند متابعت آرزو نامی او باید کردن ازان نوع یا مانند
آن چیزی اندک میباید داد و بپاید و نسبتی که حال قوت اندر بیماری همچون حال
توشه است در سفر و همچنانکه ساز تو شنه نگا دارد و تا سفر بدان تمام کند طبیب باید

که همه عنایت مستغرق باشد شستن قوت بیمار کند تا بیماری بپایان رسد و بدین سبب
 نگاه باشد که طبیب حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که یقین داند که بیماری بپایان
 آن زیاده نخواهد لیکن بدان نگر و نگاه شستن قوت بیمار نگیرد و بدان مشغول شود
 و آسپهان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندک آسمان حرارت تب
 نگاه نکند نان را بشربا بریزد و بدینا قوت باز آرد و هم چنین اندر قولنج سرد
 هرگاه که در دومی سخت پدید آید طبیب دومی خضر کنند و بدینا بیمار از درد و بخت
 بدین سبب عارض قومی را از ایل کند پس بعلاج واجب باز آید و اینجا که قوت قوی
 باشد و با استفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و اینجا که قوت ضعیف بود نخست
 انتعاش قوت را تدبیر باید کرد پس استفراغ کردن و اینجا که با استفراغ تمام حاجت
 آید بیکبار طبیعت الحاح نباید کردن بتعاریف استفراغ میباید کرد و اگر بیماری
 خطرناک باشد امن نبود که قوی پندانی پایی دارد که ماده نخته شود زود
 استفراغ کند و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی تاخیر باید
 کردن تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماری که هر چند روز
 قوتی باید انگند تا هم قوت نگاه داشته شود و بیمار از علاج آسایشی یابد

و طبیعت از پس قدرت علاج را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه
 در مدت دراز بسبب اومت علاج طبیعت با دارو خورده شود و منفعت آن
 پدید نیاید و هر چند دوزی شربت یا اگر چه همه از یک نوع با یکی بدگیری بدل
 باید کرد تا طبیعت بیک چیز خورده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج بیک طریق
 می سپرد و هیچ اثری نبیند بقصد آن باید گشتن و اگر بحقیقت داند که تدبیر صواب است
 اگر چه داند که اثر آن دیر ظاهر شود و از طریق صواب پیش گشتن و اگر در علاج
 خطائی است و اثر آن خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید گشتن پیش از آنکه
 اثر قوی شود و اگر بسیار خفشی باید بر خلاف قیاس بدان فرقیته نشود و همچنین
 اگر بر خلاف قیاس عارضی آید پدید نیاید ترسید که عارض زود زایل شود
 بیمار قوی ترکیب تن ابادان را استغفار غمیش باید کردن و بیمار نازک را غم
 را علاج به تغیر مزاج باید کردن استغفار غمیش و در همه بیمارها دل خوشی جای
 باید جستن و با مراد او باید ساختن و تدبیر قوت دل باید کردن بهر چه ممکن
 گردد و از آنده و ناخوشدلی دور باید داشتن و بعضی اینها را به دستها و سینه
 و بعضی را بزر و جوار و غیر آن بعضی را بخسود و رستان و نفس خوشدل کردن

تا شادمان و قوی دل گردد و اندر گرمای گرم و شسته سخت هیچ علاج قوی
 نشاید کردن و اینجا که با تغیر مزاج حاجت آید و یک چیز اینست که هر دو
 معنی را یا غنیمت باید دانست چنانکه در تب صفراوی آلودگی طیب تواند کرد
 علاج بغذ اکنه بدار و مشغول نباید شدن و تا تواند که بیک داروی بسطی یعنی
 نا آمیخته علاج کند باروی آمیخته نباید کرد و طیب داروهای مجهول که مجهول
 و پیر زمان آزمایند حکایت کنند باز باید در این اعتماد نباید کردن البته والله اعلم
 مقاله دوم در علاج بیماریهای مزاجها از سرتاپای و این را
 بنیزه باب است باب اول در بیماریهای سرد دماغ
 سرسام گرم و انواع است یکی آنکه ماده آن صفراوی خالص باشد و هم آنکه
 صفرا با خون آمیخته باشد و غلبه خون را بود آنچه ماده آن صفراوی خالص
 آنرا بلغم یونان قرائطس خوانند و بسیاری سرسام و بلغم پیشگیان آن است
 است یعنی سرآماس این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد و اگر دماغ
 یا در غشای دماغ یا در هر دو لیکن متلطیس در غشای دماغ باشد و ترجمه فراط
 ندیان است و سبب این علت بسیاری صفرا بود و در تن و بسیاری بخار آن که

که بدماغ برآید علامتها تب کرم و دروسه بخوابی و ندیان نخست لاط
عقل نشکلی خشکی دمان و تلخی و درستی و زردی زبان علاج صندل سفید
واندکے کافور بگللاب سود و قطره سرکه برچکانده میبایند و خرقه کتان
بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ اومی نهند و همچنین سرکه و گللاب و روغن گل
بهم آمیخته بنسب و بر پیشانی و صدغ اومی نهند و پامی در آب گرم یا طبعی بنفشه
و بابونه نهاده میمالند و می شویند و طبع را بحتنه نرم میکنند و یا شبانی که از
بنفشه و شکر و قهوه نیا ساخته باشد استعمال نمایند تا طبع فرو آید صفت حقیقه
نرم بنفشه و درم نیلوفر و درم عناب ببت و اندک پستان چلبعد و بابونه
و درم همه را در کین آب بنزند تا دو بهر برزد و دیالایند و هفت درم روغن گل
یا روغن بنفشه و یکا و قهوه شکر سرخ در پنجاه مثقال زین مطبوخ کنند و
حقنه کنند و اگر از حقنه و شیا ف مانعی باشد مارال را بنین و شیرخشت دهند و
یا طبعی خلسی هندی و شیرخشت و درم اسفند در جلاب غام و آب انار
ترش میدهند و بهامی خانه خوش باید و در تار یکی و در شنی معتدل و دیوار خا
ساده باید نقش و صورت و کتاب هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بشیسته

و نیلوفر و بنفشه و میوای خوشبوی و خشک باید و شربت از بهر شکم جگر
 آب خرد و شراب غوره و شراب بواج و شراب حاض ترش و شراب شک
 شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب کدو و آب غوره و میوه دانند
 شکر بر نهاده و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو و شراب خرمای هندی و
 آب خرپره هندی و آب سیوه و اگر حسارت بی اندازه باشد پس نانکه سفراغ
 کرده و با قریص کافور و هند و هر روز می که تب گساریده شود و پانی از بنیان
 ماست نانک به بند چنانچه از رخ بستن اندکی آگاه باشد و بکیزان و آب
 گرم نمهند و ببالند و پس بکشایند و بستن از بنیان آغاز کنند و کشادن
 سومی شش انگ مروره از جهت نرم داشتن طبع از میثوق و آلو سیاه و
 زرد آلو و خرمای هندی و از ماست مقشر اسفناخ و از کشک جو به بشیره
 مغز بادام و سکه و در ترشی با برگ چغندر و راغ کنند و بشکر چاشنی دهند و
 جهت باز گرفتن طبع از انار و آنه و زرشک آب سیب ترش و آب آبی ترش
 و آب غوره و به بشیره مغز بادام بریان کرده و اگر اندر مروره و در تخم
 خشخاش کوفه و راغ کنند و صواب باشد و از جهت تسکین مغز و خون طیفشیل از

حدس متشدد زیره با غلبه در وی نخته نافع بود سرسام خوشه
 این علت را بلغمی یونانیان فلفمونی خوانند علامتها سرخی زبان و گها
 منتهی و تب گرم لازم و گرانی در شستی زبان و بی سرریج و صلب با و با کدل بگیرد
 در روشنی نخواهد علاج فرق میان علاج این علت و علاج فرط نیست که این
 علت را نخست فصد کنند با حجامت و دیگر علاجهای به بدن نزدیک باشد و نیز بط
 باشد که تحفه قویتر یا سبیل قویتر حاجت آید سرسام سرد و این شیرین گویند
 و ماده آن بخاری باشد از بلغم غص که بدماغ بر آید و سبب آن تخم و بسیار
 طعناهای سرد و تر باشد چون بامی تازه و گوشت کاه و با قلع نخته و پیاز نخته و خام
 و میوه های تر و فطاع و سستی متواتر علامتها غلبه خواب فراموشکاری و صداع
 و تب آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بیماری آب بیان
 علاج نخست تحفه تیز و یا شیان فی تیز نهادن پس فرمون پس ایج فقرا
 زمودن بشحم خنظل مرکب کرده در مطبوخ افیمون پس هر ما دگل نگین با
 مصطکی و انیسون دادن مفاصل بر دغن قسط و مانند آن مالیدن اگر تب
 آید کسکاب با پودنه کوهی و زرد فاف خشک و تخم کرفس و بادایان و معتر و مانند

آن در وی نخته بدادن و اگر تپ گر تر باشد بادیان تر و برگ کرفس و قدی
 سخودان در وی نختن صفت حقنه تیر ششم خنظل و فقیه از هر یک یکشت بسفای
 نیکوخته و دشت پودنه کوهی یکشت بپزند چنانچه رسم است و بیالایند و دودرم
 بوره در ده درم آبکاسه حل کنند و دودرم روغن زیت و دودرم فانیذ در آن
 و بکار برند و شیان کنند از ترب تر مشیده یا از صابون یا از شحم و بوره نمک و
 فانیذ در هم شسته بر نهند و پس از آنکه همه استغراغها کرده باشند بخار سرکه و پودنه
 و حاشا در وی نخته به بینی او میرسانند و بار دومی لطیف کننده غرغره میفرمایند
 و طفل و چند بیدستر میبایند تا عطسه آورد و هیچ وقت نگذارند که در خواب
 غرق شود و فلافل و سحر نیاید و مانند آن میدهند و اگر بیماری دراز گردد و دو
 دانگ چند بیدستر با انگبین شسته بدهند و ضمادی از چند بیدستر و سقر و پودنه
 کوهی و حاشا و مرزنجوش بسیر که غصل شسته بر سر او می نهند و نظری از طبیح
 با بونه و نام و پودنه و حاشا و مرزنجوش و شبت بکار برند و موی سر مردم
 سوخته با سرکه سرشته بر سر و پیشانی او مالند سودار و مالینجولیا علی است
 و از بهر آنکه گوهر داغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در داغ است

روشن است و سودا غلط تیره است و تاریک هرگاه که بخار سودا بدماغ برآید
مزاج دماغ گردد و آن بخار بار روح نفسانی یا منیر در روح تیره و تاریک شود
از بهر آنکه مردم از هیچ چیز خیال ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز خیال
شاد و ایمن نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد را دوست
دشمن را نتوان دید و در روشنائی توان دید و شناختن و بدین سبب مردم
همیشه از تاریکی ترسند و بگریزند پس نصیحت کسی را که تاریکی از درون دماغ
او باشد ترسان تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از خوشتر
و از تاریکی دماغ خویش نتوان گریخت خداوند این علت همیشه ترسان بدگان
باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج او سرد و خشک و چیزهای خشک
و غلیظ هر نفس که بگیرد و نگاه دارد و در و بماند همچنان هر خیالی و صورتی که خداوند
این علت را آید بشواری از وی زائل توان کردن و این علت بمناسکت
و سپید بود خداوند این علت از قی کردن احتیاج دارد و آنرا مالخویای می فرمائی
گویند و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روز از سپید بعد برآید و در هم رسد
تقصیر باشد سبب آن تفصیر بادا اندر بعد و تولد کند و مسدود متفحش شود و بر

طعام مثل نتواند گشت و قوت دافعه بدان سبب در خویش تمام نتواند کرد و
 بیشتری اذان در معده بماند و گرم نشود و بخار آن بدماغ برآید علامات
 خداوند این علت بسیار موسی و مطهر موسی بود و لون او سبزگونه باشد و باشد
 که سخت سرخ باشد یا اسمر باشد و کتف او قویتر از اندامهای فرسوسه باشد
 از بهر آنکه در تن او باد بسیار تولد کند و باد قوت بالا کند و حرکات چشم او
 پیوسته باشد چنانکه یک چشم بر هم نیند و سخن بشتاب نامسین گوید و دل و جگر
 گرم باد بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد
 و بدان سبب لون پدیزنده بخار باشد و اندر احشاء او باد و باد و قوا بسیار
 باشد و بدان سبب ^{بسیار} شبنم بر او غالب بود و بعضی را بسبب تقصیر هم لعاب دندان
 میرود علاج اندرین علت استغراغهای بسیار باید کردن پیش از استغراغ
 شربتها و غذاهای لطیف و خنک باید دادن و گرمابه و آبریزن بکار داشتن و
 آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد اغنی اگر مبداء علت دماغ بود و اگر
 صافن بکشد تا ماده از دماغ فرود آید و اگر علت مراقی باشد رنگ باطلی
 زند یا اسیم و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف کند و آنرا که فصد کند اگر

خون سیاه بود و چند آنکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نبود نشان
آن باشد که هنوز ماده اندر داغ است و در همین پرگنده نیست رگ پیشانی
زردن صواب تر باشد و داروی سهل نخست ایاره فیکرا دهند غار لقون و فقیون
و شحم خطل با وی ترکیب کرده و حبصه خقیون و ایارج و لوفا و باد هر روز یا سه روز
بمعجون بنجاح در مطبوخ فستین میدهند صفت آن غار لقون نیم درم بیشتر
آنک نفعی نیم درم فانیذ پنجم درم بکوبند و بنیزند و بشنند و بدست و فقیون کوفته با
مویر دانه بیرون کرده و بشنند و بدهند و هر بار مقدار پنجم درم تا درم بدهند
و فقیون کوفته هفتم درم با گنجین شسته سوو دارد و دل را شراب لسان الثور
مفرح قوت دهد و اگر فراج سر باشد دواء المسک معتدل و مشرد و بطوس و
تریاق بزرگ دهند صفت مفرح بادرنجبویه پوست ترنج قرقل مصطکی قرفه
جوز بویه قافله نار مسک بهمین سرخ و بهمین سفید درونج زرباد و زعفران تخم بادرنج
تخم فرنج مشک از هر یک دو درم مشک بتنی دانگی و طسوجی بلبله کابلی چلدرم
شیر آبله شصت درم بلبله و آبله را در مقدار و من آب بنزند تا به نیمه باز آید
بپالانید و انگبین برافکنند و بقوام آورند و دارو را بدان کشته شربت می روم

استقیل غرغره فرمایند و لعوق استقیل بدهند و نطوسه از بابونه و اکلیل الملک
 سداب و مرزنجوش و نعناع و سقندر برگ مورد و بزرسیچکانند و زعفران و جندباد
 بروغن سداب سوخته بر صندغ و پیش سر طلا میکنند فراموشکاری علاج
 فراموشکاری بجلج سبب آن نزدیک است و غرغره بخورد و سونچ عاقر قرحا و
 پوست بنج کبر کوفته و بنجیه با انگبین شسته سو دارد و ایارج فیرا با سنگ کلبین
 سو دارد و دوج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان سو دارد و چوب
 لبان بگیرند کنند و دوج و سعد و دار فلفل و زنجبیل از هر یک و جزور و غن گار
 ده جز انگبین سی جز و این دار و ناکوفته و بنجیه با انگبین بشنند و زعفران کنند
 چهل روز در میان جوینان کنند پس از چهل روز بکار برند شربتی و دودرم سکه
 این علقی است که ناگاه افتد و بیکبار راه بر آید و قوه روح حیوانی از دل سو
 دماغ راه فرو و آمدن قوت نفسانی از دماغ همه اندامها بسته شود و همه
 اندامها بیکار ماند و حاستها باطل شود و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر
 نماند و سبب آن خلط غلیظ لزج بود در تجویفها و منفذهای دماغ و بسیار باشد
 که سبب بسته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجارین دماغ پر شوند

لبان
 سداب
 مرزنجوش
 نعناع
 سقندر
 مورد
 بزرسیچکان
 زعفران
 جندباد
 بروغن
 سداب
 سوخته
 بر صندغ
 پیش سر
 طلا
 میکنند
 فراموشکاری
 علاج
 فراموشکاری
 بجلج
 سبب آن
 نزدیک است
 و غرغره
 بخورد
 و سونچ
 عاقر قرحا
 و پوست
 بنج کبر
 کوفته
 و بنجیه
 با انگبین
 شسته
 سو دارد
 و ایارج
 فیرا با
 سنگ کلبین
 سو دارد
 و دوج
 پرورده
 و زنجبیل
 پرورده
 و معجون
 لبان
 سو دارد
 و چوب
 لبان
 بگیرند
 کنند
 و دوج
 و سعد
 و دار
 فلفل
 و زنجبیل
 از هر یک
 و جزور
 و غن گار
 ده جز
 انگبین
 سی جز
 و این
 دار و
 ناکوفته
 و بنجیه
 با انگبین
 بشنند
 و زعفران
 کنند
 چهل روز
 در میان
 جوینان
 کنند
 پس از
 چهل روز
 بکار
 برند
 شربتی
 و دودرم
 سکه
 این
 علقی
 است
 که
 ناگاه
 افتد
 و بیکبار
 راه
 بر آید
 و قوه
 روح
 حیوانی
 از دل
 سو
 دماغ
 راه
 فرو
 و آمدن
 قوت
 نفسانی
 از دماغ
 همه
 اندامها
 بسته
 شود
 و همه
 اندامها
 بیکار
 ماند
 و حاستها
 باطل
 شود
 و جز
 حرکت
 دم زدن
 هیچ
 حرکت
 دیگر
 نماند
 و سبب
 آن
 خلط
 غلیظ
 لزج
 بود
 در
 تجویفها
 و منفذهای
 دماغ
 و بسیار
 باشد
 که
 سبب
 بسته
 غلبه
 خون
 باشد
 چنانکه
 همه
 رگها
 و شریانها
 و تجارین
 دماغ
 پر شوند

و شیرانها بسبب پیری و مانع حرکت نتواند کرد سکنه فرو گیرد بعضی طبیبان این را
خناق قلبی گویند علامتها گران می سرود و در دین و دوی و کسلانی اندر حرا
و تارکی چشم و اختلاج همه اندامها و برهم سودن دندانها در خواب امتلاسه
رگهای گردن و سرد شدن دست و پا اینهمه مقدمات سکنه بود و کفک اندر سکنه
نشان زیاده شدن علت باشد و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سبلی
و صعبی علت آسانی و دشواری دم زدن بود لیکن دم زدن بی نظام باشد
نشان ضعیبی علت بود و اینجا که شبهت افتد که سکنه افتاده است یا مرده پاک
چشم باز گیرند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد و اگر سکنه باشد حدقه بر جای باشد
علاج نخست پر مرغ چرب کنند بر دغن سوسن یا روغن دیگر و با ایارج فقیرا
الوده کنند و بخلق او فرو کنند باشند که قی اقد پس حقنه نیز بکار دارند و مهرهای
کردن و پشت او بر روغن فریون کرم کرده بپاشند و تریاق بزرگ یا شراب بطون
یا سجزینیا یا انقرد یا با یک مثقال حلتیت یا چند بیدستر یا سکیخ اندر ماء العسل
حل کنند و بخلق او فرو برند و سوسن را بسترند و خردل و چند بیدستر با سرکه
کرم کرده بسایند و بر سر او طلا کنند و سداب مشک و چند بیدستر می بویاند

و زهره کلنگ آب مرزنجوش اندر بینی او چکانند و قفل و سبانه خبر بوا
 و جوز بوا و وج همه کوفته و گرم کرده در خرقة کنند و بر سر او نهند و نمک سوو
 و گرم نموده بر نهادن سوو دارد و از پس استقرا غبار گریه خشک در آب گرد نشستن
 سوو دارد و هر گاه که سکه کشاده شود بست و چهار روز همین علاج میکنند
 و طعام و نخود آب و شور با سی کنجشک کبوتر بچه دهند با سمن و دار چینی و
 هر باد ادا و الاصول دهند یا روغن بید انجیر و یا روغن تلخ با دام و هر منفعت
 ایاره فیقر دهند با شحم خنظل و ملح و افیمون غار یقون صرع ابن علی
 است که در آن حال اندامهای بر سیات خویش نماند و فعال اندامهای
 مردم در حس و حرکت بی نظام شود و سبب آن سده باشد تا تمام در منفعت
 مقدم مانع و بدان سبب تشنج پیدا آید و اگر سده تمام بودی سکه بودی
 و حس و حرکت همه باطل شدی اگر سده نبودی فعال اندامها و حس و حرکت
 نئے نظام گشته و تشنج بجز آنست که دماغ از بخاری و کیفیت ناخوش که
 بد و رسد گریز جوید و خوشین را بدان سبب اهم گیر و همچنانکه سده چون
 طعام ناپسندیده را خواهد که از خوشین دفع کند خوشین را فراهم گیرد

و قزاق و تهوع کند و این غریز هرگاه که کیفیت ناخوش بدو میرسد خوشتر را
 خواهم آورد و بدان سبب اندر عصب و عضله‌های چشم و روده دیگر اندامها
 حرکت‌های مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مردوغ
 را بجای قزاق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست در
 دماغ افتد بدان میباید که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن نوع
 عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک بود و لطیف
 و دفع صرع بسبب باری ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و تا بخاری و
 کیفیتش بد و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته در دماغ
 بود می صرع لازم شد می می بینیم که ناگاه پدید می آید و زود زایل میشود
 از اینجا بدانیم که آن بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که یکبار
 پدید آید و زود زایل می شود سبب آن ثابت و متکثر نباشد پس معلوم شد
 که سبب صرع ناگاه بدماغ میرسد و در آن زود گسسته می شود و آن سبب
 اندر عضو دیگر است از آن عضو بدماغ میرسد و بشتری در معده و سپرز
 و اطراف و بعضی را بود که صرع تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق

واندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب تشنج بگذرد و علامتها زبان
مصروع زرد باشد و در گهای زیر زبان او سبز و از چیزهای که موجب
خشم نباشد خشم گیرد و از اعراض النجولیا و نفخ خالی نباشد علاج او را
مصروع خوشین را باید که از گرما و سرما نگاه دارد بواجب برگزید و کنگر
آب نشاید شستن جماع هستی و در گرما به در ماندن و در جایگاه دور بلند
نگریستن و استپا ختن و نظار چشم را خیره کند و طعمهای غلیظه و شیرین
بسیار زبان دارد و کرفس صرع را بچسباند و گوشت بز بسیار بخورد که بیم باشد
که صرع آرد و قفل و ضرول مانند آن زبان آرد و بطعام خرگوش تدر
و دراج و طید و کنجشک سرخی گوشت بزره و قلیه خشک مرغ بمریان و اسفید یا
بخورد و دار چینی و کشنیز خشک دیگر هر چه هست خراش زبان دارد و دارو را
گرم اندک اندک بتدبیر میدهند و در حال صرع اندامهای مصروع سست
کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانچه در علاج میگفته
آمده است تا زود بهوش باز آید و چند بادستر و طلیبت در مادر اصل بگذارد
و بخلق او فرو برند و هر دو شب یا سه شب نیم مثقال ایرج نفیر آید

در استغفار بحسب قوت با وجب استغفار و ایارج لو غا ذبا و مطبوخ انقبون
 کنند و غیر مزاج کنند به تر باق اربعه و همچون سیالیوس و مشرود لپوس و
 تر باق بزرگ و اگر دو دانگ شحم خنطل با مشرود لپوس و تر باق بزرگ ترکیب
 کنند صواب بود و شلیا آب مرزنجوش در بینی چکانند و اگر صرع مسمومی باشد
 نه فرمایند و ایارج فقیر ایوسته نیز میدهند و این ضما در بر سده و منقش
 ضما و بگیرند گسرخ و سنبل و صطکی و قشور کند کوفته و بختی بشاراب بشنود
 بر سده نهند و اگر بخار از اطراف می آید بگیرند فلفل و فستقون و خردل
 و عسل با در بهبه بشنود و بدان موضع نهند تا ریش گردد و دریم برود و مدتی
 همچنان بگذارند تا ماده بیالایند پس جراحت باز بر و باند معجون سیالیوس
 بگیرند سیالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس از هر یک ده درم غار بقون پنج
 درم فردمانا حلیت زرد آوند مدحج از هر یک دو درم نیم کوفته و بختی در
 سنگین که از آب بصل الفار کرده با دانگین بسنود و بر بادا دیکرم
 تا بکشتال خوند فالج این نام نازیست و در وقت عرب فالج حالی باشد که در
 یک نیمه خیر می پدید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد و نام این

علت از نیمه‌ی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه‌ی تن خوانند علامت با
 نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالاتها سفید باشد
 و سرخ نیز باشد و سبب خسر یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی کرده یا در سخت
 یا آماسی و هرگاه که عضو منطوق بزرگ خویش باشد و لاغر و کوچک باشد
 امیدوار تر باشد و هرگاه که برخلاف این باشد نشان ضعیفی قوت و صحتی
 و ناپذیرفتن علاج بود علاج اول اما چهار روز یا هفت روز نگذرد و هیچ
 علاج قومی نشاید کردن اگر علت سخت قوی باشد چاره روزی لیکن هفته
 تیز را بود و اما الاصول که سخت قومی نباشد و سنگین باندک زوفای
 تحشک صواب بود و از پس چهار روز یا پنج روز فیکرا دهند و از پس کهنه‌ی ابار
 فیکرا با غار یقون و شحم خنظل یا اندکی ملح دهند پس از دستفراغ قوی
 سحر فنیون و شیطرح و شبیار و طلیخ فنیون و حب قوفا یا با فیکرا کب بکنند
 و از پس استفراغ اما الاصول قومی دهند و اگر در مارا غسل حل کرده داد
 صواب باشد و غذایان با مارا غسل و طلیخ کنند با انگبین اگر قوت قومی باشد
 و اگر ضعیف باشد کنجشک بریان کرده و در راج و مانند آن دهند و قی کردن

سخت شود باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج
 بقصد باید کردن از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونسد و اگر ماده بلغمی باشد
 نخست کیشرت سحرینیا یا مشرد و بطوس یا تریاق بزرگ یا انفراد یا بابک
 شغال سبکینج یا جاد شیر یا طنیت اندر مارا لصل منند پس بکیاست قصد
 کنند و بعضی اطبا گفته اند که هر روز کیشغال یا ابرج فیکرا و نیم شغال فلفل
 ترکیب کرده غسل باید دادن تا در معده دیر بماند و اثر آن قوتیر باشد
 و بعضی گفته اند ابرج و جند بیدستر نیمایم می نماید و او از یکد رم تا پنجم رم
 لقه و علتی است که در عضلهای رومی و چشم پدید آید چشم دایره بینی و پوست پیشانی
 از سیات خویش برود و کوش شود علامت ما خداوند این علت آب مان
 ر است نتواند انداختن و باور است نتواند رسیدن و اگر سبب لقه و تشنج
 باشد حاستها درشت باشد و پوست و عضله رومی ترنجیده باد اگر سبب تریخا
 باشد حاستها باخلل باشد و پوست عضلهای رومی نرم باشد و پلک چشم فرو
 آمده باشد و غشای کام فرو آویخته باشد علاج احتیاط آنست که تا
 چهار روز یا هفت روز نگذرد و هیچ علاج نکنند لیکن چون طبع خشک باروز

نصفه

دوم بحقنه معتدل طبع فرو آرند و اگر بالقوه علامتهای فالج یا حلاطه
 سکنه باشد در حال بحقنه تیز یا بسهل قوی استفراغ کنند تا بکیفته نگذرد
 استفراغ قوی کرده نشود و بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که
 علامت فالج نباشد از پس چهار روز یا چار فترت دهند و از پس کیفته
 بحقنه استفراغ کنند یا حب قو قایا و یا چار فترت دهند و گوشت رد باده یا
 کفتار یا گوشت گور خرنیزند و بکوبند و پس گردن و پس منبر و کتد بار و غن
 زیت یا بیره و غن و پودینه و زرد فامی خشک حاشا و ستر اندر سر که بپزند و
 روی و مهربانی گردن بدان میمالند و خردل در سر که سوده بر صدغ در رو
 و میمالند سود دارد و پیوسته جز بوا در دمان میدارند و کندر و قنفل شنب
 و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی او چکانند و عصاره چقدر و عصاره مرزنجوب
 در چکانند سود دارد و بگیرند بوره سه درم نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر درم
 بکوبند و بپزند با سنگین غرغره کنند تا چهل روز نگذرد و هیچ دار و در بینی نشاند
 چکانیدن سرگرمش بازی دوار گویند و سد نیز گویند و این علتی است
 که مردم چون بر پای خیز چشم او تاریک شود و بیم باشد که بقیه و چنان نماید

که جهان گرد و سبک رود و سبب خاستن بدین علت خلطی باشد در تجویف و داغ و
 بهر حرکتی بخاری از ان خلط برخیزد و در منافذ داغ بگردد و بسیار بود که
 خلط اندر معده بود یا اندر رحم یا اندر گردنه شانه و سبب رکت بد داغ بر آید
 علامتها اگر ماده اندر تجویف داغ بود و دار لازم بود و اگر از عضوی دیگر
 می برآید نخست نشان آفت آن عضو پیدا آید پس دوا را حادث شود علاج
 اگر ماده در داغ باشد حب مبر و ایا ره فقر واجب قوا یا وجب صطخه قوت و
 و اگر مشارکت معده باشد فی فرماید پس از قی معده را با طریفل کوچک و کلشکر
 و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره عطسه نمایند و در طعام کشنیز خشک یا تر
 بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد معده را از پس قی شرباب غوره و شراب
 لیمو مانند آن قوت دهند و اگر داغ سخت ضعیف باشد باید دوشنبه نگاه است
 و کشنیز خشک بریان کرده باشد که بیا میرند و تختی رو و عسل بار و عن بنفشه
 بر چکانند و بدهند و از میوه های سیب آبی و امرود موافق بود و کابوس
 این علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینه
 اوست و او را میفشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند

سبب

جذبیدن و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا سکتة علاج
اگر خون غلبه دارد و سخت فصد باید کرد پس استفراغ کردن با یارج فیهرا و
شحم خنظل و غاریقون یا سمب صطخجقون یا یا ابارج لوناز یا طبعیم فقیون
و غذا هر چه لطیفتر اندک تر تشنج و کرازش تشنج سه نوع بود یکی آنکه عصب
و عضله عضوی متلی شود و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و پنهانی آن باز
شود و بدان سبب انقباض دراز تر توان کردن و دوم آنکه عضلهها از رطوبت
اصلی خالی شود بسبب استفراغ و تحلیل که پیش از آن بوده باشد و از تشنج
خشک گویند سوم آنکه در باب صرع گفته آمده است علامتها تشنج استلای
بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغهای بسیار افتد
علاج اما علاج تشنج استلای همچون علاج فالج است دروغن قسط دروغن
سدا بلیدن و تکیه کردن بهمک سوده و هزار اسفند و اندر طبعیم با بونه و سعفر
و شبت و پودنه و شتی و هزار اسفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب
بر سنگها گرم بکانه بینی او رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن برطل
بغداوی و موم یک اوقیه بگذازند و یک اوقیه یا بیشتر فرفون سوده بر آن
فکندند

و بسته شدند و ملا کنند پس از آنکه بخار شراب بدورسانید و باشند از سنگ
گرم و تشنج خشک را اندر طبع نبسته و خطمی و برگ کنبه و چغندر برگ کوک و برگ کدو
نشانند و مهرهای پشت و گردن را بروغن نبسته و روغن کدو چرب کنند و نبسته
و خطمی کوفته و بنجته اندر موم روغن شسته بگرم برگ گردن و سر او نهند و روغن کدو
اندر بینی چکانند و کشکاب دهند باروغن بادام و سکر و شوربای مرغ فربه
و علاج کزاز همچون تشنج باشد حشر رخصت و گراش است و پایی را بتازی
خدر گویند و مقدمه فالج باشد علاج فی کردن و بحقه تیز و داروی سهیل
استفراغ کردن و بحقه تیز و داروی سهیل استفراغ کردن و اما الاصول
دادن باروغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج باید رفتن عرشه ازین
دست و پایی را بتازی عرشه گویند پیران را افتد و کسانیکه آب سرد بسیار
خورند و کسانیکه شراب پیوسته خورند علاج همچون فالج باشد و باز
ایستادن از شراب درین باب نافع است و در غمغل باروغن مورد و بر سر لبتان
با اندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج آن از علاج سرسام گرم بر باید
گزدین بقد حاجت صداع و شقیقه سرد علاج آن از علاج سرسام سرد

در علاج سبابت بود در مرد و باب تالی باید کردن باب و هم اندر بیماریها
 چشم مرد و آن آماس طبقه پنجم است لیکن از بهر آنکه آماس از درد و گرانی
 غلبه جنائی نباشد همه انواع در چشم وارد گویند و طبقه پنجم طبقه ظاهر
 است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب با عضله های چشم آمیخته
 و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب
 آنرا طبقه گویند و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه می پوشد و پلک چشم
 و شوار بر هم توان زد و از غطی آماس و این کودکان را بیشتر افتد علامتها
 درد و سوزش نشان داده صفرا و می با و گرانی سر چشم نشان بسیاری داده
 باشد و سرخی در می نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ نباشد و بدان تری
 نباشد غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان داده
 بلغم باشد و اگر تری و سرخی کمتر باشد نشان داده سودا باشد علاج اگر
 غلبه خون ظاهر شود و سخت رگ فعال زنند از آنجا که رسد باشد پس طبع را نرم
 کنند آب میوه با و با قرض بنفشه و با خر و صبر و ابار و فیقر و حب قوت یابد
 حباله مهب و اگر نشان غلبه صفرا باشد استفراغ بطبع هلیله زرد و خرمای میهند

کنند و بهاء الرمانین و نخت اندر چشم شیر و خمران چکانند با سفید و خایه مرغ
 پشیا فیهض شیر و خمران سود دارد و شیاف کافور شیر و خمران سوده
 و شیر تر تمک نارسیده کباب گوشت تازه و گوشت چوبه و زرده بیهض مرغ
 جو شانیده بار و غلغل بر پشت چشم به بندند در و بنشانند و سود دارد و با خر
 زرده بیهض و آرد جو و با بونه و بنفشه بهم بپوشند و ضماد کنند و صبر و صبر و صبر
 شیاف اما میثاق و فلفل و صمغ عربی و انیسون و اقاقیا در آب عناب الشعلاب و آب
 کسبه و آب کشنیز تر و آب کوک و طبع خشناس شسته طلا کنند در و صمغ سکن
 کنند و اگر ماده بلغمی باشد استفرغ با یارج فیتون و غار بقون و ترب
 شمر خنظل کنند و طبع بلبله کابی و اگر ماده سوداوی باشد با یارج فیتون و غار بقون
 و غار بقون و شمر خنظل و نمک لفظی و طبع فیتون و مر و انزروت آب حلیه و
 معالج گمان سوده طلا کنند و طبع حلیه اندر چکانند و اگر دت دراز گردد و در
 و آب فتن کم نشود و باید دانست که اندر طبقاتی چشم خططهای بدست توتیا
 مفصول و شاسته و سفیداج میباید کشیدن خیر این علاج دیگر صواب نباشد
 خارش و سوزش و دمه و سبل را بر دو به غوره و شیاف سماق علاج کند خا

پس قصد و حجامت و داروی سهل و شیان احمد بن محمد در آخر برده تا شود و اگر مایه و شراب بخت سود دارد طرفه نقطه باشد سرخ بر سفید می چشم بدید
 آب بسبب خمی و مانند آن علاج نخست رگ قیال زنند و از گوشت و شراب
 باز دارند و از شیرینیا پر سر کنند و کبوتر بجه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره
 قطره خون او اگر کم چشم در چکانند و شیرینان اندر چکانند **سبل** این علتی
 است که رگهای چشم پر خون شود و خارش اندر چشم بدید آید و عطسه آرد و
 آفتاب نتواند دیدن و آب بسیار رود علاج رگ قیال با رگ پیشانی زنند
 و ایا رگ فیقر با رگ دشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پر سر کردن و
 برود و غوز و شیان سماق کشیدن بالش بالین بلند کردن چسب پاستن و
 بسیار پاکوفتن و آواز بلند ناکردن **جبر** این علتی است که چون پلک باز
 گردد سرخ و درشت و ناهموار شود علاج رگ قیال زنند و برگردن حجامت
 کنند و پلک چشم باز کنند و تبراشند تا هموار شود و زعفران سوده بر آن موضع
 کنند و پیله بر روغن بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و به بند دشت
 ساعت صبر کنند پس بکشایند و روز دیگر شیان احمد کرکشته با شیان

خضایه شبان ساق با گلاب سوده موی فستق و علاج آن
 استفراغ کردن بایارج فبقرا و حب قنایه شبان احمر لیم و سرسلون
 کشیدن موی نزدنی کند بدن در هر روز و دیگر هر روز با
 با جندید ستر بخون کبوتر کشید و شبان کنند و آب دهن مردم حل کنند
 در جایگاه مو که بر کنده باشد ملا کنند و یک زمان صبر کنند پس بشوید و قمر
 اند چشم علامتھا در دغلند و ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم
 سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید پدید آید علاج فصد و خون بسیار بر و گردن
 بچند کرت و غذا ناهمی سرد و تر و لطیف بخار دشتن چون سفاناخ و کدو کوک
 و خیار و میثاق و حبایف ایض کشیدن بشیر زمان سوده لیکن اگر ضربان سالن
 نشود و شبان کنند باید چکانیدن در فاده بر نهادن و بر فاق بر بستن باید
 تا آن روز که بر فاده بریم نمید پس شبان آبار و کسیرین بخار دارند و فرو و
 آمدن آب سبب آن سوری مزاج دماغ باشد علامتھا پیش چشم
 چون دو دو یا نقطه یا خطی سیاه می بیند بپوشته و لازم علاج استفراغ
 بایارج فبقرا و حب قنایه و از طعامهای سرد و تر و از جماع و از شراب از

استلا بر نیز کردن و از پس استفراغ غرغره نمودن که رطوبت از دماغ فرو
آرد و سودا و دوشیاف مرارات و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری
شب کوری علاج آن بایارج فبقرا و قوقایا و غرغره بود و گیند فلفل
و ار فلفل قنبیل است بکوبند و بنیزند و چشم اندر می کشند و فلفله از جگر
و بخار آن سودا و رو کباب جگر زیر آتش کنند و آن آب که از وی زیر آید
بگیرند و در فلفل بدان ترکند پس خشک کنند و بکوبند و بنیزند و در می کشند
و معده این علتی است که پیوسته اشک می آید گوشه چشم تر باشد علاج
استفراغ با فرص بقشه و قوقایا و ایارج جالینوس و ایاده فبقرا با اطر فلفل
کوچک سرشته و هر باد ادا اند گریه نجی مقام کردن چند آنکه عرق کند و در
بکار داشتن و از هر چه در وی انگبین و خرا و سیر و پیاز و باد بخان فلفل و غرغره
باشد بر نیز کردن خارش و سوزش بپاک گوشه چشم علاج استفراغ
بایارج فبقرا مرکب با تخم خنظل غار بقون و فیتون و نمک فلفلی و بجمب قوقایا
و غرغره آب بکامه بایارج فبقرا و از شیرینی و طعما مهای تیز بر نیز کردن و
هر باد از تخم خرفه و کنبجین و بنیزند و قدس و کل سرخ و تخم انار ترش و سنبل است

بپزند در گلاب و بگویند و میفنج بر افکند چند آنکه بر چربی های دیگر غالب نشود
 و آنرا چون ^{چند} خنثی کنند بر سر آنش و دیگر م چشم نهند و بر بندند سپس در
 قمرگان پدید آمدن علاج استفراغ کنند با یاج فقیر مرکب با شحم خطل
 و غار بقون و فینون و نمک لفظی و بجز بقون و غرغره با بکامه ایاره فقیر
 و پلک را آب شور بشویند و بگیرند شب بمانی و سوزج و بوره کوفته و نجته
 بسیل نرم در چشم و مژگان بماند و بگزمان صبر کنند همه از وی فرو آید و پاک
 شود باب سوم در بیماری گوی گوی باید دانستن که از حاستها که
 از وی و تعالی مردم را و بیشتر جانور را داده است و حاسه در بایسته تر است
 یکی لیس و دیگر حسیع و هر آفتنی که درین دو افتد خلل آن در تن بزرگ باشد
 از بهر آنکه چون حس لیس نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزی موزی خنده
 سوزنده خویش را نگاه ندارد و از آن نگریزد و بدان سبب پاک شود چون
 حاسه سمع نباشد که و کان که از ما درز ایند سنگومی نشوند که سخن گفتن از
 شنیدن توان آموختن نه بینی که هر که از ما در کرز ایند سنگومی نشود و ناقص
 بینی زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده نه آموخته باشد و بسیار کس بود که

تا بینا زاید و با آفت تا بینایی چیز یا یا آموزد و بداند سخت زیرک باشد
 همچنین از آفت حس بویائی دآفت حس درق آن خلل نباشد که از آفت حس
 شنوائی افتد در اینجا فضیلت شنوائی ظاهر است بر دیگر حاستها بدین سبب
 بیمار این حاسه بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی موده صغرا باشد که
 از دماغ برآمده باشد از هوای گرم منجم یابد و سر پوشیده نتواند داشتن و
 گاه گاه چیزی بشنود اگر سبب موده غلیظ باشد و هیچ نشود علاج صفرائی
 را استقرانیم با قراصن غشیه و بار الرمانین یا شیر خشک و طبعیم بلبله زرد و حب
 قوفا یا دجبت بلبله پس باید کرد و زرد و دانه او بیرون کنند و آرا با دانه کتان
 دیگر بیفت زرد آب آن بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده با دانه کتان
 کنند و سر که در و منگل با آن پاشند و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و در گوش
 بچکانند و هیچ چیز سرد هیچ وقت در گوش نشاید چکانند همه بگرم باید و اگر
 موده غلیظ باشد استقرانیم با یارج فیهرا و شحم خطل و غار یقون و فیتون و
 نمک کنند و بکب یقون روغن سداب روغن بابونه و روغن بادام تلخ

کوهی بایک قطره زهره گاؤ در چکانند نیم گرم و شش خطل در روغن بادام
تلخ بزنند و در چکانند و در گوش اگر در سردی و می حرارت باشد و باد و
و ضربانی باشد علاج فصد قیال و استفراغ با قراض بنفشه و حب صبر قویا
جالینوس و سیخ بلبله زرد و خرمای هند و بکیرند روغن گل و درم و سرکه
سی درم بچوشانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره گوش در سچکانند
نیم گرم و شیر و خمران بخار طبع بنفشه بد و رسانند سود دارد و اگر در صعب باشد
یکمبه فیون با شیان بعضی روغن گل در عطران بایند و قطره سرکه در آن
و اندر چکانند اگر ضربان مساوت کند باید دانستن که اسباب شربه ایست
باید بزنند بدین تدبیر بکیرند پیه بط دپیه مرغ خانگی بار و روغن کنجد بگذرانند
و هر ساعت نیم گرم در چکانند و پس از یک زمان باز میگردد و تار و روغن برون
آید و باز اندر سچکانند چون در وساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرد
در چکانند با شیر زمان و چون نچته شود و پالودن گیرد و پلیته با نگین آلوده
در گوش می نهند تا پاک شود پس اندکی زاک سوخته سوخته در دستند تا
خشک شود اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد بکیرد و زکار و زفت مشال سنگ بکیرد

حکمشند و در می چکانند با یک قطره زهره گاوی یا یک قطره عنق و ام تلخ آمیخته
 اندر چکانند و اگر در سردی و حرارتی نباشد سبب در در طبیعتی و سردی
 مزاج بود بگیرند شیر خشک روغن زیت و روغن بید انجیر بنزد و در چکانند
 و چند بیدستر بار روغن بادام سود دارد و اگر مایه ناشتا و شراب کهن صفت
 سود دارد و اگر بار در که از سردی بود و طنین دومی باشد نکند نه یک گاوی
 گرم کرده و گوش بر بخار پودنه و شیخ و سداب و مرزنجوش دارند و اگر در از زخم
 و آسببی خاسته باشد کند بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و در چکانند و بگویم
 در دز امل شود خارش گوش - و حیوان که گوش اندر شود و گرم که
 اندر گوش تولد کند صبر در آب حل کنند و در چکانند و فستقین رومی اندر آفتاب
 یا اندر عصاره پودنه در چکانند و فطران و مر و عصاره ترب عصاره برگ شفتالو
 باندک ستمونیا اندر چکانند حیوان را بکشد و بگیرند شراب انگوری و در دم
 انگبین سه درم روغن گل یک درم سفیده و و بقیه مرغ با هم بیا میرند و بگیریم
 کرده چشم بدان نزن کنند و گوش در کنند و بران گوش اعتماد می کنند بر دست
 یک ساعت پس کیبار آن چشم پاره در گوش بر بایند هر گرمی که تولد کرد و بیا

باشد با آن چشم بیرون آید یا بچهارم اندر بیماریهای بینی
 یا یا قطن لوبی اگر سبب این علت خلط غلط باشد سرگران باشد و اوصاف
 خالی باشد علاج استفراغ یا بارج فبرایا تو قایا پس غره کردن عطسه
 آوردن و اگر در سفد بینی سده باشد شونیز در ریخ سرخ و پودنه کو بی می میخته
 و و کنند و پوسته بخار سرکه به بینی رسانند و زهره کلنگ و شحم غلط و ضرب
 سفید است با راست بهم بکشند و همچون عدسی بروغن مرزنجوش حل کنند و
 به بینی بکشند و این بینی اگر ریشی و ناصوری باشد بشواید بکافی می شود
 و به بینی بکشند و سعد و منبل و گل نسرين و قصب الزریه کوفته بنجیه بر می کشند
 و نافع ترین چیزی بول خرس است بدان می شویند قروح بینی بعضی خشک باشد
 و بعضی شربا باشد بر ظاهر و باطن و بعضی لثیه های پلید باشد و بعضی لثیه
 علاج خشک را موم بروغن اند و روغن بنفشه و موم صافی با منفرساق گاوی
 سازند و طلا کنند و اگر تر باشد بلبلیه زرد کوفته و بنجیه و چید مرغ در و غمگر
 و ماز و بهم بکشند و طلا کنند و لثیه های پلید را پوسته بصلابون می شویند
 پس سعد و زعفران و مر و صبر و ماز و دشب یمانی و زریخ سرخ همه را را

کوفته بخیه دردمند و اگر دردناک باشد بسبب سوخته و سفیدانچ مردار است که در
 روغن گل و سوم در هم گذاخته و شسته طلا کنند و با سوربمنی را بگیرند اما ترش
 تمام نماند و بگویند با پوست با هم بشارند و آب آنرا بنزد تا غلیظ شود
 و در خمره مسین کنند یک شبانه روز و آن اما که کوفته باشند و آب گرفته
 یکبار دیگر بگویند نرم و از آن شبان کنند و بدان اما که کوفته و نبسته باشند
 و در خمره مسین کرده آلوده کنند و به منی اندر نهند با سوربا پاک کنند بی درد
 و سینه بخ لیکن بر بزرگاری در از تر خون آمدن از منی علاج عصاره
 بادروج با عصاره برگ خرفه با اندکی کافور چکانند و نخست رگ قیال زنند
 و مقداری خون بتاریق بیرون کنند و پلته بسفید و بیضه مرغ تر کنند و بوز
 زرگران بر روی بپراکنند پس آن پلته در منی نهند و عصاره گین خرد چکانند
 آنزموه و نافع است و شراب غایب و فوشیل با چه بسماق نخته و پست عدس
 مانند آن سود دارد و باب پنجم در بیماریهای دندان زبان و دندان
 خنجر و حلق تر قیدن لب علاج به مرغ بار و عن گاه بگذازند و شسته
 و کثیرا و مازوی کوفته بخیه بر آرد و آن بماند تا هموار شود طلا کنند

و پوست اندرون بضمه مرغ بر آید نهند و چند روز بگذرانند و میدگی
 و دمان اگر سرخ باشد نخست به قصد و بجا است و چهار رگ مشغول شوند پس
 با استفراغ بار الرمانین بطبیخ بلبله زرد پس مضمضه بر توت و طبیح ساق
 و عدس و گلزار حب لاس اگر لعاب بسیار آید افاقا قیاد آب غلبه شعلی
 کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و آب کاهه میدگی سفید سرخ را سود
 و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با انگبین بشنند و در دمان گیرند و بخارند
 چند آنکه توانند پس کنکبین مضمضه کنند و آب کاهه سعد و فلفل و کبابه عاف و قوا
 بکوبند نرم و در آب کاهه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه با زریخ سبز و زرد
 و بوره و شب یمانی و قلع طار و زاج و کف دریا و ماز و افاقا قیاد و انار پوست
 کوفته و بنجته با انگبین سفید بشنند پس در خرقة بنزند و در گل گیرند و در آتش
 نهند تا گل بریان شود پس از گل سیرون کنند و بکوبند بنزد و بدان در می کشند
 پس حب لاس و کز ماز و در سرکه بخوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر
 بسوزاند و دغنی گل و گلاب دمان گیرند خورده بون دندان و گوشت
 بون دندان و خون آمدن و سستی دندانها

بعض عود و قریفل صندل فلفل کسند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر
 با خوشی بوی از سوده باشد اطر لیل کو چک شراب فستقین و نفع صبر ایازہ ^{فیقا}
 بکار برند و زرد آلودی خام پنجه و مار الفواکه سود دارد و در دندان
 علاج آن نخست آب سرد و آب گرم بپاشند اگر آب سرد ساکن شود فصد
 و حجامت کنند و با قرص نفثه حب صبر استفرغ کنند و بکبر و گلاب غرغره
 نمایند و برگ مورد بخانید پس گ زبیر زبان یا چار برگ بزنند و عاقر حاد
 اندک کافور سوده اندرین دندان کنند و اگر آب گرم ساکن شود ایازہ ^{فیقا}
 خورند پس قرص حاد و پودنه و سقر و زرنبا و گلزار و شحم خنظل در سرکه بپوشانند
 و بدان مضطرب کنند و بخیر نیاتریاق اربعه خورند و درین دندان نهند و اگر
 آب گرم سرد ساکن نشود تمکید کسند بک در سن نمک گرم کرده فلفل و طنبیت
 و سعد درین دندان بکنند و تخم بادیان بخانند و اگر دندان کاواک باشد
 سجز نیاتریاق اربعه و تریاق فاروق و شونیزریان کرده و با سرکه
 بهم سوده و رکاو نهند و اگر درین دندان کرم باشد تخم کندنا و زبرالنج
 بکوبند برابر و با سوم بپوشانند و دود کنند و دمان بزربران از کنند تا دود

بدندان سرد و بن دندان پاک شوند گندی دندان علاج آن برگ خرفه
 خابیدن و یا با دایم تلخ با سوم و نمک لیدن سیاه شدن دندان
 بگیرند قنبیل و درم فلفل چار درم حمامه درم باز و می سوخته سازد چوبند
 از هر یک دو درم بکوبند و بنزد و بدان مسواک کنند آماش با آب لاج
 همچون علاج سبیدگی دندان علاج خنای باشد ترقیدن پوست زبان
 سپستان در دمان بگیرند و لعاب انجور و لعاب بهدانه تجرع می کنند
 و در دمان نگاه میدارد و طعام دشو را می مرغ فربه با چه و به نصیه مرغ
 نیم برشت خفصع و ورم لہات علاج آن اگر علامت های گرم ظاهر
 شود غلبه الثلب آب انار ترش و طبع سماق و گل سرخ و انار پوست و
 خرنوب حب لاس کزماز و در دمان میگیرند و بدان غرغره و منصف میکنند
 و آب تخم خرفه و آب کشنیر و آب میوه خور و دوز و رگنار بکار دارد و در و
 گلنار بگیرند گلنار هشت درم شب بانی چهار درم زعفران دو درم کافور
 و نوشادر از هر یک یک درم بکوبند و به بنیزند و ملازه بدان بردارند و اگر
 حرارتی نباشد را مک و نوشادر و شب بانی رستاس است کوفته و بنجته با دوز و رگنار

بیماری زبان بن دندان ملت و قطب بنوشاد در مار اصل حاکم کنند و بدان مضمضه و غرغره کنند
 گرانی زبان سبب خشکی بافراط بود یا تری بافراط علامتها نشان
 خشکی آنست که استفراغها بافراط افتاده بایاتیهایی محقره بوده یا چیر
 تر قطش خورد و باشد علامت تری علامتها نالنج باشد علاج با آنرا
 که خشکی باشد بشیر خرد طبع طبع انجیر غرغره باید کردن و مهربانی
 کردن بناگوش بر دهن منقبه الیدن و آنرا که سبب می بافراط باشد
 علاج نالنج باید کردن و استفراغ با یاره فقرا و قویا و اما الاصول بکا
 داشتن و سردی بن زبان بنوشاد و فلفل و عاقر قرحا و خردل سوخته
 الیدن و آنرا و سختی و یوچه اندر حلق علامت آن سوزش حلق و آب
 دمان با خون رقیق آمیخته بود و علاج بسرکه و خردل و یا سرکه و حلیتیت
 یا سرکه و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل بسانند و بخلق اندر دهند و اگر
 بعده فروخته باشد دار و ما که کرم از روده پاک سازد و بکار دارند
 و چون و یوچه بقیه طبع سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند نافع بود
 خنق اگر علامتها می خون ظاهر باشد با فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و

و بر ساق حجامت کند و روز نخستین بر ب جند و بلعوق بر مان غرغره کند تا نافع بود
لعوق بر مان بگیرند اندر ترش و شیرین اندر آب بپزند و بکوبند و بکشند
و آب بکشند و شب یانی سوده و گلزار کوفته و خیمه برین آب بنهند و بپایانند
بقوام آورند و بدان غرغره کنند و اگر در صعب باشد بشیر تازه و شرب
بنفشه غرغره کنند و روز دوم باب کشنیر و سیفنج و آب خیارشور و بادیان که خیارشور
و سیفنج در آن حل کرده باشد و اگر آده بلغنی باشد یا سلاطینی پدید آید طبع طبعه و انجیر
بگیرند و خیمه ترش و سیفنج در وی حل کنند یا خیارشور و بدان غرغره کنند و اگر
بروغن گا و غرغره کنند سود دارد و هرگاه که کساده شود و دریم پدید آید آب
گرم باروغن بنفشه باروغن گا و بپایانند و بدان غرغره کنند تا پاک شود
پس بطبع سماق و مانند آن بچیزهای قابض غرغره کنند سود دارد
باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوره و ذات الریه و
ذات الجنب و ضیق النفس زکام گرم علامت تا از بینی آب
رقیق آید و متغذی را میسوزاند علاج شراب خشخاش دهند و کشکاب
غنا و پستان در و پنجه باشند و تخم خشخاش کوفته با پنجه سرشته با

جلاب بدینند و با قلاب بر که حکم کرده بر آتش افکنند و منفذ بینی بکشایند
 بخار آن سود دهد و بخار سبوس سرکه و صندل سفید و سنگ و گل سرخ و برگ گوی
 و شکر طبرزد و سوختن سود دارد و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و مواد
 بسینه فرو آید و سرفه آرنفشه پرورده در آب با قلاب یا کشکاب و شراب و فا
 گرم کرده بدینند و حب السعال نرم در دهان دارند و آنرا که سرفه نباشد فصد
 بکنند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد استفراغ کردن بحب قایا و هر بایداد
 بگرمای شدن سود دارد زکام و نزله و سرفه سر و علا آن چنان بود که ماه
 در بینی فرو آید غلیظ باشد و بدشواری فرو آید علاج کا درس گرم کرده
 بر سر نهند تا حرارت آن بدماغ رسد و بقرع اگر گرم کند و سنگهای گرم کرده
 و شراب افکنند و بخار آن در بینی کشند و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام
 که باشد دو کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل یا انگبین
 شسته اندک اندک میدهند و شونیز بر سر که تر کرده بریان نموده کوفته میسوزند
 و هر بایداد شراب و فا یا مجون زوفا خورد و گل انگبین علی و شراب و فا
 سود دارد و سرفه کهین را هر بایداد تخم بادیان و شیر بچوشانند تا بقوام

در
 سرفه
 و
 نزله
 و
 زکام

آید و بخورند و طعام بسوس آب طبع کنند باروغن بادام و شکریا غسل یا
 فانیند و انجیر خشک سحر و جز مغر سود دارد شراب و فانیه نسخه عام
 سوز منقی انجیر بستنی از هر یک بست عدد حلبه تخم کرفس تخم بادیان بنفشه
 پرسیاوشان زوفا خشک از هر یک پنجم روم پنج سوسن دهرم زراوند
 مدصر ج نیکوفته سه درم فراسیون پنجم همه راورد و من آب بنزند تا نیمه
 باز آید یا لایند دهر یا د چهار اوقیه با سه درم معجون زوفا بدست
 معجون زوفا زوفا رب السوس پرسیاوشان از هر یک ده درم فسد و
 قفل از هر یک سه درم مغر بادام تلخ زراوند مدصر ج تخم انجیره از هر یک پنجم
 کوفته و بنجته با انگبین شسته شربت بی سه درم حب السعال گرم رب السوس
 قفل بادیان تخم کرفس پرسیاوشان از هر یک یک درم مغر بادام تلخ پنجم روم
 هفت درم بشند و حب کنند چنانچه رسم است و پیوسته در دمان میبندند
 برآمدن خون لبهر گل ارمنی و گل منخوتم اندر عصاره برگ خرفه میدهند یا
 عصاره برگ لسان احمل و تخم لسان احمل کوفته بمقدار دو درم با عصاره
 برگ او میدهند و عصاره برگ خرفه میدهند و در حال که خون آمدن آغاز کنند

فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و بر پنج پاک کرده شسته
 اندر آب بسیار بنهند تا آب غلیظ شود و مقدار یک درم کند رسوده با آن بداند
 و یک درم نیربان خروگوش اندر آب سرد بدهند بیه شربت و سفوف الطین و
 اقراص کبریا و طلسن نهی اندر کشکاب نیمه سودار و غذا پاچه بره
 و صریه و ناسته نیک سودار و ضیق النفس علاج آن یا ضت و پر سیز
 هر چه تری قزاید و از خواب بسیار خاصه خواب روز و شربت سکجنین زبردی
 یا غصه دگاه گاه کشکاب یا اندکی فرنیون پیچ و حب ارشاد کوفته مقدار
 نیم درم با انگبین روغن بادام با مقدار چهار دانگ زراوند صرح یا فانیند
 شسته هر بایداد دهند و چهار دانگ سکجنین اندر آب سداب حل کرده بدهند
 شراب و فامعجون زرد فاد گرم موافق بود و حب السعال گرم پیوه در دمان
 باید دوشن و استفرغ بحب غار ليقون باید کرد حب غار ليقون غار ليقون خیار
 دانگ و نیم شحم خطل دو دانگ رب السوسن نیم درم کثیر انیدانگ انجمه کثیر شربت
 نسخ دیگر غار ليقون تربد از هر یک یک درم یا رجم فبقار السوسن سیون
 از هر یک دو دانگ شحم خطل انزروت صبر از هر یک چهار دانگ شربت سی درم

حب السعال ب السوسه بنجدرم فلفل قردمانا مغز بادام تلخ از هر یک در
 درم طبتیکدرم در ماء العسل بشند و جها کنند ذات الریه ذات الحنج
 و شوصه ذات الریه آماشش باشد علامت ماتپ گرم و تنگی نفس و
 سرخی رخسار و گرانی سینه و نفث بالکفک و ذات الحنج بسام بود یعنی آما
 عضلهها را بپلو و سینه و شوصه آماس حجاب عضلههای آن بود یا آماس
 معالین جگر و سپرز علامتها تب گرم و تشنگی و تنگی نفس و دشواری در مزه
 و در دغله علاج نخست فصد باید کردن و ماء الشعیر و ادون با شرب بنفشه
 در دغن بادام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند در
 ماء الشعیر غناب سپستان موز دانه بیرون کرده و انجیر بستی و بیج سوسن
 و بنفشه باید بختن اگر نفس دشوار تر بر آید و کمتر باشد طبع زوفا دهند
 بد نصف غناب بست عد و سپستان پنجاه عد و بنفشه هفتدرم و بیج سوسن
 و درم کشک جو و درم تخم خطمی و بیج خطمی از هر یک بنجدرم موز دانه بیرون کرده
 و درم بزرند چنانچه رسست و با شرب بنفشه بدهند یا با کشکاب سکر و ضاوی از
 با بونه و آرد جو و بیج خطمی و بیج سوسن بنفشه در دغن بادام و موم صابرا بنفشه

می‌نهند و غذا بسجوس آب با شکر و روغن با دوام و استقراغ بطبیخ غلاب و
 آلودی سیاه بنفشه و لسان الشوریخ سوئینج خطمی و سپستان و ترنجبیر
 فلووس خیارشور کنند باب نهم در بیماری دل علامت دل گرم
 تشنگی و خفان و حرارت یافتن از هوای خشک آب سرد علاج اگر علامت
 خون بنید از دست چپ رگ با سلیق بزنند و شراب ترشی ترنج و شراب سبب
 ترش و انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل و
 و صندل و گلاب کافور و عصاره آبی و سیب بزمیه می‌نهند و پیرا من بصندل و گلاب
 آلوده بپوشند و شربت‌ها از اقراص خشک همه باندکی زعفران و لسان الشوریخ
 سازند و اگر تب نباشد و روغ ترش سودوار و خاصه باندکی طباشیر گل
 و کشنیز خشک علامت دل سرد رنگ روی همچون ارزیز باشد و تازگی و
 رونق رفته باشد و گرانی و کسلانی آورد علاج شراب یحانی مقدار می‌مقدل
 و دواء المسک و مشرودیطوس ترایق بزرگ و مبدل المزاج و انوشدار و بکار
 و گوارش غصبر موافق بود و اگر ترشی غلبه دارد نخست فرمایند یا سهیل پس
 ازین شربت‌ها دهند که یاد کرده آمد علامت خشکی مزاج دل خشکی دهان

و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بیطاعتی اندر حرکت و سبزه خشک و زرد
 شدن بازغبار سی اندک و دودی اندک ریخ کشته علاج همچون ق
 باشد و شیر خرد و کشکاب آب انار شیرین همه بار دغن یا دام سید هستند و غن
 تبخشی و که داند ریخته و پهلوی میالند و در آبریز نشستن چنانچه در علاج
 دق یاد کرده آمد باب هشتم در امراض معدة در معدة گرم علائم
 تشنگی و راحت یافتن از شربت خشک علاج اگر در معدة گرانی باشد فی
 آب گبرم و سنگین کشکاب سنگین از پس سنگین میفرجی دهند و شراب انار
 ترش و شراب بواج و شراب لیمو و شراب خن و ترنج و شراب صندل اگر داده در
 فقره شده بود فی دشوار باشد استفراغ کنند بطبیخ لیلیه زرد یا حب صبر یا ابارج
 فقیراد لیلیه زرد و ستر است بهم شسته مقدار دو درم سنگ سودا و دو درم لیمو
 سخت موافق باشد خاصه با سیرخت در معدة سرد علامت آن گرگی
 زرد و زرد و آرد و غ ترش دبا و ماد در شکم و تشنه نابودن علاج اگر
 معدة گرانی باشد سخت فی کنند بطبیخ شبت و سنگین عسل و دهند
 آن پس چند کت اباره فیتر اخورند و اگر با استفراغ فویر جات

حاجت افتد حب مصطفیٰ شود و هر باد او مار الاصول دهند باروغن
 بادام تلخ و گل انگبین که با عود و قنصل مصطکی شسته باشند یا بگوشت
 گرم چون کوفی و فلاطی و سحرینیا و فنداقیون و زنجبیل پرورده و دوار المسک
 و مشرود بطوس و تریاق بزرگ این معجونها از پس استغراغ بکار برود و بیه و حار
 عود و اقراص گل سود دارد اقراص گل بگیرند گسرخ سه درم عود مصطکی
 و سنبل و اذخر و ارچینی و سلجیه و فسنقین و می از هر یک یک درم کوفته و بخته
 بشراب کهن برشند و اقراص کنند هر یک یک شقال و هر باد او یک قرص با
 گلنگبین برشند و اندر طبع انیسون بد و ضامی از سعد و سنبل و مصطکی و سحر
 و اذخر و فسنقین معصاره آبی شسته بر معده می نهند و اگر نخست دارد را
 بشراب سجانی تر کنند و آبی را در آتش بریان کنند و دارو با گوشت آبی
 برشند و گرم بر معده بر سخت صواب باد و روغن مصطکی مالیدن نافع است
 ضعیفی قوت و نابودن شهوت علاج آن هر باد او ریاضت مستند
 و از پس ریاضت گرم با باد و مالیدن ترنج پرورده بکار داشتن و اندر طعنا
 کبر لبر که و پازیر که و لبر که و شلغم بر که شهوت طعام را بجناند و قهرا

پودنه که باب انار ترش و سنگین سفرجل و پست جو با اندک سرکه و آب نجف
 شهوت محرور را بجنباند و با آب پیچیده شهوت پدید آید و از بوی مرغ بریان و بو
 نان خانگی گرم شهوت پدید آید و گاه باشد که ایارج فقیر اسود دارد و شهوت
 کلبی این علتی است که مردم را بر ساعت بطعام حاجت نکند و سبب آن اندر
 حالها سردی معده باشد و علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و باید
 که سبب آن بسیاری سودا باشد که بعد برآید علاج آن که با این یاسم
 باید کشود و جوارش خوزی کار باید داشت و استفراغ و دیگر علاجه از یاس
 علاج بالغویا باید بستن و گاه باشد که سبب سردی معده نزله دماغ بود و علاج آن
 ایارج فقیر و حب قوفا یا و علاج نزله باشد چنانچه اندر جا گامش یاد کرده
 آمده است جوع البقر این علت بیشتر از شهوت کلبی افتد و جوع البقر
 بهر آن گویند که این علت گادانرا بسیار افتد و این گرشگی بهر اندامها
 باشد چنانکه همه اندامها بضع حاجت مند باشد و معده غذا نخواهد پذیرفت
 تخت شهوت کلبی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رگها متحی شده و گاه غشی
 افتد و گاه باشد که سبب غشی بطن زجاجی باشد که در فم معده گرانی کند

و مزاج آن تباه کند و قوت جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد
و شهوت باطل کند بهین سبب اندامها گرسنه بماند و قوت ساقط شود و علاجه
مشکل گردد از بهر آنکه به تنقیه معدة حاجت آید و باستفراغ و ضعف قوت از
استفراغ باز دارد و این علت مردم سرد مزاج را افتد و کسانی را که در سرما
سفر کنند علاج آن قوت را با باد اللحم و بنان که در شراب ریجانی ترکرد
باشند و یوهای خوش چون سیب آبی و مشک مرغ بریان و بره بریان
و بومیان خانگی گرم بخابد ازند که هم شهوت بدین تدبیر پیدا آید و هم قوت
بجای ماند و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و خسار او را بشکنند و موی
صدغ او بکشند و آوازهای قوی ناگهالسمع او رساتند چون آواز بوق و
طبل و چغیری از بام بگینند و بشکنند چون بیدار شود شراب ریجانی در حلق
او بریزد و خاصه شرابی که اندر داند کی ز تره یا حب لاس فرغار کرده باشد و
مار اللحم بدهند و ضاوی از مشک لادن و سعه و سنبل و مصطکی و عود و عنبر
و آب برگ مورد و آب سیب آبی بر سعه دهند آرزوی گل خوردن و مانند
آن سبب آن خلطهای بیش از حد علاج آن فی باید فرمون با آیه فقیرا

و شراب فستقین و هر باید مقدار کمی صطکی باز برود و ناخواه و بخایند و
 با کشکوز خورد و از پس طعام نیز نختی بخایند و اگر این علاج نفع نرساند
 به بستن را افتد و راتی نشاید فرسودن گر که خود افتد و با سانی برآید
 مسعود را بگوارش عود و میبه فوت دهند فوق استلانی طاعت آنچه بسبب
 ماده غلط باشد در فم مسعوده تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد علاج قوی باشد
 فرموده با همی شور و تراب و سکنجبین عسل و بکنیم شبت و گویای می سرخ و از پس
 آن بخواند چندید تر بودیدن و کند در آسن زیره و ناخواه و مستقر و بود
 خائیدن و اندر طعام بکار داشتن مسعوده را با یارح فقیر پاک کردن پس
 ایارج کوفی و سجزیا و قند و لیون و ترایق اربعه و ترایق بزرگ سود دارد
 فوق خشک آن از پس استغراغهای بسیار افتد چون فی با فراط و بسیار
 با فراط و از پس پیضه و از پس زنف طمت و مانند آن و از پس جماع بسیار
 علاج شیر ناز و کسکاب بار و عن بادام دادن و ضاوی از بنفشه
 خطمی و پیمرغ در و عن بنفشه و سوم صافی برگردن و مهرهای گردن
 و بر مسعوده نهادن و همه مفصل را بر و عن بنفشه و گردن و از لحم دادن

و بیضه مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ بار و غن بادام و شکر منوش
 گشتن و بسیار علامتها اگر سبب ده صفر باشد پیسته و مانج باشد
 و تشنگی دائم بود و اگر ماده بلغمی باشد دمان پر آب می شود و طعم دمان خوش
 باشد علاج اگر ماده صفر او باشد فی فریاد بکینکین بکری و اگر گرم و طبع
 شبت اگر قی نتواند کردن ایاره فقیر و ستمو نیاید دادن و از پس
 استفراغ آب از ترش شیرین دادن آب غوره و ضامدی از صندل
 و لادن و سنگ و گلسرخ و کافور و آب سیب آبی و آب برگ مورد تر بر نموده
 نهادن و اگر ماده بلغمی باشد فی فریاد پس شراب پودنه و میه بکار دارند
 و بیضه علاج هر گاه که حس آن بیاید که طعام اندر معدده تباہ می شود فی
 فریاد و معدده را پاک گردانند و اگر فی دشوار افتد معدده را گرم دارد و در و
 مصطکی گرم کرده طلا کنند و پوست سمور و مانند آن بر معدده نهند و تکلیف بخواب
 کنند و هیچ طعام نخورند و برگرسنگی صبر کنند و اقراص خود بکار برند و مردم محرو
 را ضامدی از صندل مورد و آبی و سیب بر معدده نهند و از پس آنکه فی کرده
 باشند و ضامدی از آرد جو دمان جواب مورد یا سرکه سرشته بر نهند و آب انار

صغیر

و آب سیب شیرین و آب سیب ترش کو بی و آب آبی ترش سود دارد و
 اسراف همیشه را اقرص رسن اقرص حب الاس باز دارد و مکن فلو نیای
 رومی و اوم در حال باز داشت اقرص عود و قنفل و کبابه از هر یک یکدم
 مصطک و سنبل از هر یک نیم درم مشک و عود خام از هر یک چهار درم مشک خند
 وزن همیشه شبتی کیشغال با شراب سیب با کلشک اقرص رسن قنفل
 و درم شک یکدم خرفه و دو درم رسن یکدم و نیم مصطک و فیون و پوست
 پنج فلاح از هر یک یکدم و نیم اقرص کنند انجمله و هشتت باشد خواب رد
 و همیشه باز دارد اما س معدة بیشتر از غلبه خون افتد باز صفرا عکاشها
 تب گرم و درشتی زبان و شش گشتن و اگر صفرا غالب تر بود دمان تلخ
 بود و تشنگی صعب علاج اگر آما س خونی بود و نخت رگ با سلیق زنند و آب ناز
 دهند و صاومی از صندل و فلفل و آبی و سیب آب مورد و زترانه کدو
 برگ خرفه و کوک و کسنه بر سنده بر و غذا باز گیرند و بر کشکاب فضا ر کنند و آب
 شراب غنچه و شراب نیلوفر و شراب نار دهند و از پس چهار روز آب کسنه و آب
 غلب الشلب چونین صاف کرده بخورند و چهار درم فلو س خیار شیر و جبه عفران

در دمی حله ده بدهند و از پس هفت روز آب کرفس و آب باد یا بنی با این
 شربت یا میزند و اگر طبع نرم بود بجای فلوکس خیارشمار اقراص طباشیر دهند
 و ضماد پس از هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ غنبل الثعلب با بونه و آرد جو
 بنج سوسن اکلیل الملک سازند و با موم و روغن شسته لختی زعفران مرکب کنند
 بمالند و با خراش ضماد حله لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیاده کنند و اقراص
 سنبل دهند و اگر آماس کهن گردد و اندر آن ضماد منقل و اشق و تخم کرب و مصطکی
 حب البان زیاده کنند و اقراص سنبل دهند و مروره از ماش مقشر سازند
 و عنبوبی از آرد با قلا و سبوس آب بدهند و اقراص سنبل فلاح از خرد و پنجه
 و کلسرخ در یونجه چینی و قصب لذریره و سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو
 درم اشق یک درم شربتی کیشقال یا منختم یا کلنگین و اگر بدان حاجت آید که نخسته
 شود و دسر کنند پس از آنکه تب زایل شده باشد و در و ساکن شده است
 ماند بمشیرازه میدهند هر ساعت و طبعی انجم و لعاب کتان و لعاب حله از
 هر یک دهر بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دودانگ زعفران و دودانگ
 صبر در دمی حل کرده ضماد نمایند و اگر هنوز تب می آید خمیر ترش و فلوکس

خیارشنبه اندر آب گرم بجای آب جلاب دهند و هرگاه که نخفته شود و دیر کرده باشد
 و آماس فرو نشسته و ریم پدید آمده ماء العسل و جلاب میدهد و هرگاه که پاک
 شود و بگیرد کند و دم الاغین از هر یک بخورم و کسرخ و کبر باد و درم و گل ارمنی
 سه درم کوفته بنخسته شربتیکردم تا یک مثقال بارب سیب ربابی یا منقح شربا که
 در معده بر آید علامت آن تشنگی صعب دمان نیز در میان شود علاج با
 دوغ ترش سر کوشند و با یک درم طباشیر و یک درم بذر حماض یک درم بدهند و باقی علاج
 و کدی پالوده **باب نهم در اسهال اسهال صفراوی** علامت آن سوزن
 اندامها و تشنگی و بر از رقیق و زرد باشد و باشد که تب آید علاج از
 طباشیر یا رب آبی ترش دهند هر بار دود و شبا گاه اسهال بریان کرده
 و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب آبی و آب سرد دهند و اگر تب نباشد و
 ترش پالوده طباشیر و بذر حماض از هر یک یک درم سود دارد و غذا
 سفید و آب بنخسته سه بار و آب ازوی بنخسته و چهار بار با آب غوره بنخسته یا
 آب انار ترش و سفر بادام بریان کرده و با چوب ساق نخسته اسهال صفرا
 و بلغم علامتها در برابر پدید آید علاج ساق و حب لاس و کزماز و نسکانه

هر یک یکدرم بلبله زرد و پنجدرم کوفته و بنجیه حب الرشاد و ناکوفته و دو نیمدرم کشمش
 و دو درم با شراب سورد یا میبه و دو درم تخم کاسان الحبل یکدرم انیسون مرد و دیریا
 کرده نار پوست کوفته و بنجیه نیمدرم دم الاخون نیمدرم یکشربت بود در آب
 باران یا در آب آشنگران و اسهال بلغمی علامتها در برابر پدید آید
 علاج دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بپزند و تخم
 خشخاش سفید دکنه از هر یک راستار است بگویند و مقدار یک کف با شراب
 سورد و یا شراب آبی بپزند اسهال کهن باز دارد و دکنه رومی و زعفران
 و مر و مسند و سن افیون راستار است بگویند و حب کنند شربت یکدرم و نیم
 اسهال بلغمی باز دارد و حب یکدرم یکدرم کی دار چینی افیون جدید خندبسته
 راستار است حب کنند چون فلفل شربتی هفت حب از کدو کان و حب
 ناسه حب اسهال سودا و می علامتها فراج سودا و آبخنان باشد که
 معام چرب سودا دارد علاج رگ با سلیق نزنند یا سیلم و بگیرند ناردان
 بریان کرده و دو درم زرنبا و بریا کرده یکدرم کهربا یکدرم شاه مسفر ^{باز} نیم
 ناکوفته و دو درم بهمن سرخ بریا کرده بدم شربت سه درم با شراب و اسهال ^{بلغمی}

علاج ان اقراص کبریا دهند و درم طباشیر سوده در شراب مورد
 دهند و درم تخم مسکین الحن بریانکرده در آب لسان الحن یا رب آبی
 دهند و درم حب لاس از تخم پاک کرده و درم کند نامرد و کوفته با
 سفوف کنند سهال خون باز دارد و خداوند بوسیرا سود دارد و طباع
 در همه انواع سهال پاچه باشد یا زرده بیضه مرغ نیم برشت و از ان پوست
 کشیده و کرخج بریانکرده بشیر منغز با دام نخچه و پاچه و کاورس پوست کشیده
 بسماق نخچه و گوشت ندر و کبک بنار و ان نخچه زخمی علاج زرده بیضه
 مرغ بار و غلغل بیا میزند و مردار سنگ منسول و صمغ عربی و سفیداج بد آن
 بشنند و طلا کنند و حمل سازند و شیاف زجیر کار دارند و مقلبا تا دهند
 اگر تب نباشد نان در شیر نازه ترد کنند و بدهند و اگر سبب زجیر بر باشد
 حبالرشاد دهند با آب گرم و گوگرد با پیس بز بشنند و دو و کتند چنانچه
 رستم و بگیرند منغز جز بریانکرده سه درم ناخواه یکدرم نیم کنند زخم
 بگویند و سفوف کنند بر خشت گرم و برتابه گرم نشستن سود دارد و بر از آن
 و نمک گرم نشستن سود دارد باب هم در قولنج - قولنج با آماس علامتها

۱۶ تب گرم و تشنگی و احتباس بود و علاج اگر قوت قومی باشد غلیظ است
 با سلیق زنده و اگر حاجت آید نیز رگ صافن زنده و آب کاسنی و آب غلبه ثعلب
 آب انار و آب کاکج و آب لوب با فلوین خیارشبر و روغن بادام می دهند و بوقت
 حاجت اگر قدری مقنونا درین شربت ها حل کنند صواب است و از کشکاب روغن بون
 حقه کنند و ضماد بنفشه و خطمی آرد وجود با بونه و اکلیل الملک و موسوم در روغن بنفشه
 بر شکم نهند قولنج ریجی که از با و غلیظ و خلط غلیظ باشد علامتها
 علامت خلط غلیظ درد و گرائی باشد و سبب آن خلط غلیظ از پیش آن
 رفته باشد و علامت با و غلیظ درد باشد با تمه و و پندارد که روده او
 بشقرب سوراخ کند علاج حقه نیز کنند یا شبیا فی غیر نهند حقه که قولنج
 نقلی و بلغمی و بادسی را بکشاید بگیرند تخم بادیان تخم کرفس و سیبون و تخم
 شبت از هر یک سه درم در آب بپزند و با لایند و مقدم بپزند و در
 فائید و روی حل کنند و درم روغن کنجد یا روغن تخم معصفرا و میانه
 و حقه کنند جی که قولنج بکشاید سبکینج و درم تخم حنظل و درم مقنونا
 و درم و دودا لک سبکینج را آب سذاب حل کنند و باقی را بدان شیرین

شربتی و در دم و تا نخست بختنه و شبان راه کشاده کنند و در می سهیل
 نشاید دادن و اگر غشیان رخجه فرمایند مغز جلای سهیل دهند یا سمجون راحت
 معجون راحت مصطکی قرنفل رنجبیل دار فلفل و فلفل و جوز بویه از هر یک
 و در دم گرفته نیمه سقمونیا و دانه در دم سحر در جلاب که از آبی و شکر
 کرده باشند شربت و در می که زود تر اطلاق کنند شحم خصل و در دم
 سقمونیا در می مصطکی بیدرم نیسون بیدرم کبریا انگلی حب کنند آب کرفس
 شربتی از یک درم تا یک مثقال نوعی قولنج است که سبب انواع کرمهاست
 که در روده مانده کند و تری از نفلی که برود با فرو آید ایشان بخورند
 غذای ایشان گردد و بدان سبب طبع خشک میشود غلامتها تولد کرم
 چنان است که گاه گاه در نفلی کرمی فرو آید و احساس در روده خلیدن باشد و
 رنگ روی زرد و تیره شود و قوت ضعیف گردد و زود در کرسنه شود و از هر
 هر چه برود با فرو آید کرمها بخورند و در روده مانده اند که سبب
 کرسنگی و پیش ناف و دغدغه و غشیان پیدا آید و خواب بیداری تنب
 نباشد و در خواب ندانند بر هم سایه دارند و ان لعاب و دغلاج بگیرند

شیخ ترمس و بزنگ کابلی مقشر و خسر قنبل و در مننه ترکی از هر یک پنجم
 تربنفید محلول پانزده ورم کوفته و بنجته پنجم ازین جمله بیشتر از ده بنجته
 به بند بر گرسنگی و نیز بگیرند بزنگ کابلی مقشر مقدرم و بوزن آن خرمای
 مک و نغز جوز از هر یک مقدرم هر سه را بکوبند و بشند و شبانگاه بر گرسنگی
 بخورند و بنجسند با دوا کرم کدو دانه پاک کند و از پس آفران کهنه بپزد
 پنجم از آب گامه بخورند ناشتا داده نوک کرم را پاک کند و اگر زهره گاؤ و
 صبر آب بپزند و استراست پنبه بدان تر کرده بردارند کرمان خود را پاک کند
 و کدو کا را بزرگ شفا کو کوفته بر شکم ضا و کنند و زهره گاؤ و قطران و پیسه گوز
 و صقر و ترمس بهم بشند و بر ناف طلا کنند و شونیز بسیر که سائیده طلا کنند
 سود و دار دیاب یا زو هم در بیماری مقعد بیرون آمدن مقصد
 علاج گلسرخ و انار و ماز و انار پوست و برگ مورد و خرثوب بپزند و در آن
 آب نشاند و گلزار و ماز و انار پوست و صدف سوخته و افاقیا و سفید
 و شب بمانی کوفته و بنجته بر آن موضع پراکنده به بند چنانچه رسم است و خداوند
 مزاج سدر را و ارو ما و شرا قبا بض بپزند و مزخوش زیاده کنند و اگر

مقعد بیرون آید و ریش باشد شراب قابض که دارد و مای قابض در وی سخته
 باشد بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند و در گرم گسرخ ساق از مرکب
 پنجمم مردم در دم و نیم کوفته و بنجیه بر آن موضع پراکنند و بیند شقاق مقعد
 طرفین لبها می شرج را شقاق گویند و گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج
 باشد و گاه باشد که رگها متلی گردد و دهن رگها بشکافد علاج اگر
 سبب متلا می رگها باشد رگ با سلین زنند یا صافن یا قابض یا بر میان
 سرین حجامت کنند اگر آماسی و حرارت باشد سفید و بنیه مرغ در غمگل در
 تاون سبب بایند تا سیاه شود و طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت
 قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جوبانید و جوشانند
 مرهم کنند خداوند مزاج خشک را سود دارد و اگر بیز و با آن بار کنند هر سه
 رستار است صواب باشد خارش مقعد اگر سبب آن کرم خورد باشد
 علاج آن باد کرده آمده است و اگر سبب آن کرم نباشد و خارش سوزان
 بود مقعد مه با سور بود و علاج رگ با سلین زنند و بر میان سرین حجامت
 کنند و طبوخ افیمون استفراغ کنند و از طعنا مهایی سوداوی پرمیز نکند

شرح الکلیه امراض مقعد
 خوار باقی مقعد و سبب آن
 سخته و زنده و شرج
 از اجازت شرج
 وطن علی مقعد و
 عصبه و جگر

و آن موضع را بر روغن مغرزد آلودی تلخ که مقل در وی حل کرده باشد چرب
 میکنند بگو سیر این علت از خون سوداوی بود علامتها اینها
 خون گرم صفرائی بود با خلیدن و سوزش سخت باشد و آنچه از خون غلیظ
 باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر و باد با سوراوی
 غلیظ باشد و اقر و زنا فید آید و گاه گاه بجانب زمار و خایه و قصب
 فرو و آید و گاه به شیف و کف بر آید و گاهی سها ل خون آرد و گاهی
 شکم باد گیرد و در وی بقرار همچون در و قولنج تولد کند و گاهی در داند^{معا}
 پدید آید و از منفاصل و از اوانها سنگام برخاستن و شستن آدازی می آید
 که تباری آنرا فرقه گویند علاج اگر خون صفرائی باشد تخست گ سلیق
 زنند پس مطبوخ بلبله و پستان منخار شنبه و غناب آلودی سیاه تفرغ
 کنند و اطریفل کو چک اطریفل مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ
 بی درد باشد و بوقتی معلوم رود باز نشاید اشتن الا که قوت ضعیف شود
 و هرگاه که خواهند باز دارند اقراض کبریا دهند و چون خست احمدی حب مقل
 حب مقل بلبله کابی بریان کرده در روغن کاه و می روم کبریا پانزده روم مقل حب و

مقل را در آب حل کنند و دارو را بدان بسازند و جب کنند شربت بی هر باداد
و در دم و اندر طبع دارو می قاطب می نشیند و بگیرند باز و در کتاز و واقا
و کنند و مود سفید را چستار است کوفته بخیمه آن موضع را بش آب قوی بشویند
این در در بر و پراگند و به بنزد و اگر با سوز بدن گرمی نباشد هم نخست رگ زنند
پس طبخ فیتون و علاج اصحاب سودا بکار دارند و بلیله پرورده بکار دارند
و اگر در دناک باشد بگیرند مرهم و خلیون در روغن گل و اندک زعفران اندک
افیون در پیچ سرشته بکار دارند و در بنشانند و نافع باشد و با بونه و اکلیل
و اندک زعفران بلعاب تخم کتان بشیند و برو نهند و اگر با سوز متلی باشد و در
سنت باشد اندر آب گرم نشاند و روغن زرد آلود می تلخ و روغن کوبان
طما کنند پس بگیرند آب یاز و ششم باره بدان تر کنند و بخوابتن بر دارند
بکرمان صبر کنند زرد کشاده شود و در دسا کن شود و بگیرند شمع خطل و مغز
بادام تلخ رستار است کوبند و شیان کنند و هر ساعت یکی بنهند تا اندر روغ
ساعت پنجم شیان نهند و ارومی که با سوز خشک کند بگیرند مارا
از جایگاهی که از آب در باشد و سرد نباشد و بپزند و شکم او پاک کنند

و بشویند و بنیزند تا مهران شود و سردی که به پیشین پوشیده دارند پس روغن
زیت در افکند و بچوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن بخار دارند و
طلا کنند خشک کند و بریزند آن بهترین میگوید با سورا بر روغن زیت چرب
کرون و شنان سبز کوفته برومی پاشیدن خشک کند و بریزند و اروی
که با سورا را بشکند بگیرند لبلبه سیاه و آله و لبلبه و طبع هند می عافه
و نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کند نا و متل را است بگویند و بنیزند و قتل را
آب موز حل کنند و دار و ما بدان باشند و حب کنند شربت سی درم باب
و دوازدهم در بیماری جگر علامت جگر گرم تشنگی و حرارت اند
جانب راست و موضع جگر علان جگر با سلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه
بسنگین دادن چاشنگاه کشکاب باروغن با دام و از پس چهار روز بهشت
روز آب بنه و آب عنب الثعلب هند و طبع را آب میو نامزم دارند و فلو س خیار شیر
و آب کاسنی که اخته و شراب غوره و شراب انار و شراب زرشک و آب انار
سود دارد و اگر طبع نرم با قرص طباشیر دهند و ضا و ناز صندل و گسرخ و
ترانه که در و آب کوک آب عنب الثعلب آب برگ مورد سازند و از اندکی

سید بنی
شکر

مصلک و دار چینی خالی نگذارند و بگری نهند علامت جگر سرد زبان
سفید باشد و زنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و اشتهای طعام
پیدا آید ولیکن دشوار گوارد و باید دانست که اسهالی غسالی با بسیاری شته نشان
سردی جگر باشد و با تسوط شته نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج اما جگر
سرد را مار الاصول بار و غن فسق در و غن بادام تلخ و دودانگ جگر که خشک
کرده و کوفته و دانه‌ای ریونند چینی با پنجدرم گلشکر بپوشند سخت سودمند باشد
خاصه اگر سه بادا و بدهند از بهر آنکه از جگر جانوران هیچ جگر مقتدر و با جگر
مردم ملائمت از جگر که نیست و اگر سه شب بوقت خواب انا سبب بزرگ دهند
سود دارد و شیر اشتراعی ابی اخلاط سرد را با سهال دادار پاک کند و صند
کبشاید خاصه اگر اندک بول شتر اضافه کنند و ضماوی برینند بدین نسخه
صفت ضما و صبر و مصلکی و فستقین رومی از هر یک در درم و گسرخ پنجدرم
عود خام سنبل و سنگ از هر یک سه درم زعفران یک درم با سوم روغن بستر
و بر جگر نهند باب سیر و هم در بیماری سپهر علامت سپهر گرم حرارت از
جانب چپ تشنگی غالب و لیل رنگین شب علاج رگ با ملین و اسهال است

چندند و آب کسند و آب با دیان با هم آمیخته دهند و آب غلبه التلباب
 کرفس از هر یک دو اوقیه بهم آمیخته میدهند و استقراخ کنند به آب و اسهال و اسهال
 و ایارج فیه و غار یقون از هر یک کثیرا حب کنند و بدهند و درم غار یقون
 با دو اوقیه سکنجبین نافع بود و آب سبزی گز و آب برگ بید و آب برگ پد از هر یک
 که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنجبین بید و برگ بید و برگ پد خشک
 کرده در سایه مقدار دو درم کوفته هر با دو باد و درم شکر سفوف کنند سپهر را
 را ابل کند علامت سردی سپهر طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت
 رنگین نباشد علاج مار الاصول بار و غن با دام تلخ و چهار دانگ تریان از
 درومی حل کرده بدهند و پنجم فتمون سوده با یک اوقیه سکنجبین سپهر را پاک کند
 و فتمون پوست بچ کبر از هر یک استار است کوفته و نجینه با انگبین شسته از
 پنجم تا پنجم شغال نافع بود و آشن را با سرکه حل کرده و مغز با دام تلخ کوفته
 و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی برابر بدین محلول بشنند و سپهر را طاک کنند
 و بدهند و آنجیر بر سر که نرزد و خردل کوفته و پوست بچ کبر کوفته و نجینه بهم بشنند
 و ضا و نمایند و غضاره یا قدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب از آنجا بخورند

کتاب امراض سینه
 جلد ۲ مقاله ۲
 کرفس از هر یک دو اوقیه بهم آمیخته میدهند و استقراخ کنند به آب و اسهال و اسهال
 و ایارج فیه و غار یقون از هر یک کثیرا حب کنند و بدهند و درم غار یقون
 با دو اوقیه سکنجبین نافع بود و آب سبزی گز و آب برگ بید و آب برگ پد از هر یک
 که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنجبین بید و برگ بید و برگ پد خشک
 کرده در سایه مقدار دو درم کوفته هر با دو باد و درم شکر سفوف کنند سپهر را
 را ابل کند علامت سردی سپهر طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت
 رنگین نباشد علاج مار الاصول بار و غن با دام تلخ و چهار دانگ تریان از
 درومی حل کرده بدهند و پنجم فتمون سوده با یک اوقیه سکنجبین سپهر را پاک کند
 و فتمون پوست بچ کبر از هر یک استار است کوفته و نجینه با انگبین شسته از
 پنجم تا پنجم شغال نافع بود و آشن را با سرکه حل کرده و مغز با دام تلخ کوفته
 و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی برابر بدین محلول بشنند و سپهر را طاک کنند
 و بدهند و آنجیر بر سر که نرزد و خردل کوفته و پوست بچ کبر کوفته و نجینه بهم بشنند
 و ضا و نمایند و غضاره یا قدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب از آنجا بخورند

در مدت چهار روز سبز گردم سرد را بگذارد و پاک کند باب چهارم در برقان
 برقان زرد و باید دانستن که برقان علتی است که رنگ چشم زرد و همین
 بگرداند چنانکه یازد شود و یا سیاه اما برقان زرد و از فردنی صفر باشد و
 بیشتری از بکر باشد و از سده که در سفد زهر افتد و برقان سیاه از سپهر
 افتد و شرح آن در کتاب خیره گفته آمده است علامتها اندر برقان زرد
 تشنگی غالب شود و دمان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک بول رنگ بول
 دارد و علاج اگر برقان محکم باشد رنگ باید زد از اسلیم یا از باسلیق از دست
 راست و سهیل طبعی فسنین و طبله زرد و عناب اجاص خرمای هند و تخم
 کثوث و تخم کسند و بنج سوسن و غاریقون و غافث و شاتره باید ساختن اگر
 سهیل سبکتر باید فلوس خیار شنبه اندر آب کسند کفایت باشد و اما اگر بنج سخت
 نافع بود و هر باید اسکنجین زور می دهند آب کسند و از پس سنگین بهار است
 کشکاب هند و اندر کشکاب بنج کرفس و بنج بادیان و بنج کاسنی و تخم کاسنی
 در افکند و اگر آب باشد هر باید اسکنجین ساخته و آب کسند و یا آب تخم خرفه
 و آب انار ترش و شیرین دهند موافق باشد و کشکاب بار و عن بادام و شکر دهند

دانند کشاکش تخم کاسنی و بیج کاسنی در انگند و در آبن بر نشستن صواب بود و
 اگر بعد آبن در او قیة آب ترب یکا و قیة شراب ربجانی و بنیدرم بوزنه آن در
 زرد می فرو و آورد و خامنه اگر هم در آبن بول کند یک استار برگ چکنر خشک
 کرده و کوفته نیمخته اندر جلاب یا اندماء الحسل بدهند و اگر یکد رم و ناس کوفته
 نیمخته باز در تخم نیمبرشت بدهند مفید بود و اگر چهار رم پسیا و شان و طبخ
 انیسون بدر برقان و زردی فرو و آورد و برقان سیاه و خداوند برقان سیاه
 را رگ با سلیم یا سلیم از دست چپ باید زد و دست فراغ بهار الجبن کردن و
 تدبیر کن دن سده و دست فراغ سودا باید کردن باب پانزدهم در انواع
 استسقا استسقا سه نوع است یکی لحمی است و سبب آن ماده بلغمی بود که
 با خون در ممبره گها بگذرد و دوم طبعی است و سبب آن ماده بادناک اند
 احشا مانده و سوم زرقی است و سبب آن ماده آنباک باشد که در فضا شکم
 گرد آمده باشد و اصل نقیصان منضم است و پاری استفاد آب خواستن بود
 و سبب آن ضعیفی جگر باشد و سبب ضعیفی آب که بدور از خوشتن دفع نمواند کردن
 و باند امحانواند فرستادن بدان سبب همه تن نشسته اند و از جگر آب خوا

نئے آنکہ جگر آب حاجت باشد و همچنانکہ جوع البقر گرسنگی همه اندامها
 باشد نئے آنکہ جگر آب خواهد و از بهر آنکہ جگر ضعیف باشد و آب را باند امضا
 تواند فرستاد و هر آب کہ خوردہ شود اندر جگر بماند و جگر را سرد و آن آب
 ترشح اندر فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشایاہ کند و بدان سبب علت
 بہ شاکت ہمہ اشیا مستحکم شود و چگونگی ترشح از کثاب خیر و باید چستین و اما استقار
 کہ سبب آن گرمی جگر باشد و آنچنان باشد کہ سبب می جگر رطوبتها کہ ختن
 گیرد و استقر آنها تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و سہال خون افراط
 طمٹ و بدان سبب خشکی تولد کند و بسبب کی رطوبت اصلی کہ مدد حرارت غریزی
 است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت کہ باشد ضعیف گردد و در ہر گاہ کہ
 حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کلبوس را خون تواند کردن با استقار
 ادا کند علامتھا اما علامت زخمی آنست کہ شکم گران باشد و پلس همچون مشک
 پر آب باشد و علامت طبعی آنست کہ ناف بیرون آید و شکم بدان سبب گرانبار
 باشد و پلس همچون مشک باشد کہ باد اندر دهند و اگر دست بر روی رآد از طبل
 و علامت لحمی آنست کہ اندامها آماسید شود و ہر گاہ کہ انگشت بروی در نشیند

و اثر آن بگزمان بماند و رنگ روحی داند اما مهابرتک زندگان نمازد و بیشتر بر
 طبع نرم باشد علاج زرقی سبزه برین علاج تشنگی کشیدن و کرسنگی بردن بود و
 از دیدن آب و بکار داشتن منع کردن و هر باید در ریاضت کردن معتدل و هر روز
 قه کردن و در گرما به خشک عرق آوردن و در یک گرم نشاندن سخت صواب بود
 چنانکه سر او از آفتاب در سایه باشد و تن در آفتاب در یک گرم و تدبیر در ار
 بول کردن و در آب و در آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک نشاندن
 و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب انگلند و چند روز در آفتاب نهند بجای آب
 باشد و استغراق با حباب رقیقون کنند صفت حب رقیقون غار رقیقون بدیم
 عصاره غافث ریوند چینی از هر یک دو درم شکر طبرزد و دهرم حب کنند و هر با
 کیدرم دهند و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر اعرابی باندک بول او
 سود دارد و آنجا که شتر اعرابی نباشد اشتر ابلع بیرون بزند و آرد و جو خمیر
 کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان را منخواه مقدار صد درم اندر آن خمیر بشیند
 و بدیند تا شیر او نیک شود و طعام او مان بریان کرده باشد و خمیر نیک خاسته باید
 و خمیر آب تخم کرفس و تخم بادیان بشیند و هر روز مقدار ده استار از آن

خرنوب

نان را تیره او کنند و اگر نیز ازین نان در نحو آب بپزند میساید و چرب بر دهن
 سیر پخت یا روغن بادام یا روغن سمن و ترنجبم پنجه سود دارد و لیکن خام
 نافشر باشد چندانکه نخورد و اگر از گوشت صبر نکند گوشت تدریجاً گوشت کبک و
 گوشت کجنگ بریان دهند یا اندر نحو آب پنجه و اگر بفور آب دهند باندگی شرا
 یا نیزند یا آب انار قناعت کنند و اگر حرارتی و تپشی باشد هر باید اداب برگ تیز
 و برگ کرفس و برگ کسنه فشرده جوشیده و کفک برشته و پالوده با اندک نمک بپزند
 علاج طبعی شکم را بتبکید گرم کنند بپوس گرم و نمک و ازین و پیوسته سمو
 در و باه پوشیده دارند و اما الاصول دهند همچون غذا و لیقون و کندر و زیره
 پیوسته بخانند و طعام نحو آب خورند علاج لحمی قی کردن در ریاضت معتدل
 و دماغ را بغرغره و معده با یاره فقیر پاک کردن و در آب دریا و آب گوگرد
 انشادن و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب انگنند و چند روز در آنجا بنهند
 بجای آب دریا باشد باب شانزدهم در بیماریهای گردنه شانه
 و اعضای تناسل آماس گرم در کرده علامت آن تب لازم و تشنگی و
 گرانی در کرده و دشواری گردیدن از پهلوی دیگر پهلوی مانند آن و باشد

که غشیانی رنجیده دارد و باشد که زبان سیاه شود علاج فصد با سلین و کتاب
 باروغن با دام و شکر و کم خوردن آب حقه نرم کردن و خیار شنبه و اودن در
 آب گشنه یا در آب مادر الجبین آماش سرد و در گرده علامت آن تشنگی نباشد
 و گرانی بیشتر باشد و علامت کسلانی و بلغم طاهر باشد علاج تن کردن و
 شراب افستین و کلنگین دادن حقه از بابونه و اکلیل الملک و برگ سداب
 اطعمه از رب طعم چقدر از هر یک و خشک و دشت پر سیا و نشان حله
 تخم کتان بسوس گندم برگ خطمی انجیر بستنی بنفشه از هر یک یکمشت تخم خربزه
 روغن کبچد از هر یک و بدرم روغن بید انجیر بخورم و ضماد از تخم کتان
 و حله و تخم خطمی و تخم شبت و بابونه و اشق و علک البطم سازند و نمونه را
 پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاؤ گداخته و اندک مقل در میان در روی
 حله کرده میمالند و بسوس آب با غسل در روغن با دام دهند بول الدم و حرق
 بول علامتها اگر بول خون از کلیه باشد با خون با بول آن منجیه نباشد لیکن فسره
 باشد و پاره پاره آید از غشیان خالی نبود و در نواحی کلیه الی باشد و گاهی
 الی در میان پشت بود و بر آنها فرد آید و گاهی میان و کف بر آید اگر

از نشانه باشد خون با بول آمیخته باشد و رقیق بود و از تخلیه نشانه و
سوزن خالی باشد علاج فصد با سلین و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز در پیش
بر نیز کردن و کشاکش شراب بنفشه و شراب تخم‌های خردن و اگر با بول خون
سوزش و حرارت نباشد بگیرند فطره سالینون تخم کرفس انیسون و دو قودسین
و تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خرزهره و تخم کدو همه بکوبند و میفنج بپوشند و
بکار دارند شربتی و دوزم با مار الحسل یا با مار الشیر جلفوره و تخم
خیارین و تخم خرزهره را است بکوبند و میفنج بپوشند و بکار آرد سوزش و
قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر بز یا با شیر خر فروم نشانه را سود دارد
قرص کبر با خون آدن را سود دارد و اقراص گانج قروح و سوزش را با زرد
و نسجه اقراص در قرا با دینها توان یافتن سلس البول بیرون آید
بول با بنجر و بیدار مردم و بیدار سدر می نهان باشد علاج
قی کردن و در آب گوگرد شستن و روغن سداب روغن زرفیون مالیدن و
مشرد و لیس و سحر یا خوردن ماسک البول بکار داشتن ماسک البول
کندر حب لاس تخم حلب مقشر سعد خولجان قرفه و ج رسن را است گفته

فرا بپای

و نخیته در سینه بپوشند شربت بی باد و دوش با نگاه سه درم و گوشت رو باه
 بریا نموده کوفته اندک سود دارد و فایده طیس این علتی است که سبب آن
 گرم شدن مزاج کلیه است علامتها تشنگی و بیصبری از آب بیرون آب
 در حال که خورده باشد هنوز زنگا گرفته بیرون آید علاج آب نارد تخم خرفه و
 شراب غوره کشکاب شکریه وقت خواب پیچال اندر آب خیار ترش باشد
 و اقراص طباشیر و اقراص کافور و هند سرکه و گلاب روغن گل در موضع کلیه
 مالیدن مضاد از طلب است جو د آبی کوفته و برگ بید و برگ مورد تر کوفته بر نهان
 و اگر این برگها نباشد صندل سرخ و سفید و فلفل و اندک کافور و گلاب سوده
 و قدری سرکه بر چکانیده طلا کنند و طعام و روغن ترش و مفروده بنشیند
 و ماش مقشرد ^{بک} پنهان و مفروده کشکاب جو و مفروده کوک و غوره و مانند این
 دهند و سببش ^{بک} زرد و آلودگی ترش و خرمای ^{بک} مندی و طفیل مقشرد آب غوره
 حبس البول باز گرفتن بول را اسهال بول گویند و دشواری آنرا اسهال البول
 خوانند و اسباب آن زخمی بود یا سقطه یا ضعیفی در قوت و انفع یا باد می غلیظ
 یا چیزی در مجرای بول گرفته شود چون سنگی یا خونی فسرده علاج اگر

سبب زخمی باستقطه باشد رگ باسلیق بزنند و در آبرین فایز نشاند و در عینک
 بمانند و بقا تا طیر بول بیرون گیرند و اگر حرارتی یا درمی باشد آب غلبه
 و آب تخم خرفه دهند و بخته نرم آفراغ کنند و اگر سنگ در مجرای بول مانده باشد
 علاج در جایگاه خویش یا در کرده آید و اگر خونی فسرده در مانده باشد شب یا
 در سر که فرغار کنند یک شب از روز و پالانید و شکر را بگفتند و بقوام آید و بر باد
 میدهند و او را که سنگ شانه را بریزند سود دارد و اگر سبب باومی غلبه باشد
 ماء الاصول دهند یا روغن بید انجیر یا روغن باو ام تلخ و اگر ضعیف قوت شانه
 باشد باب گوگرد نشاند و بوره ارمنی اندر آب حل کنند و به حلیل فرو چکانند و
 زهره گاه و زهره بزد مکیاب تلخ در چکانند سود دارد و سپس که در جامه مردم
 افتد با حلیل در هندی بول کشاده شود سنگ ریگ که در کرده و شانه
 تو لک کند علامت آن بود که ریگ اندر بول پیدا آید و در بن قار و در سوز
 کند و مجرای بول را بخراشد و بسوزاند و گرانی کند و آتاختن زود و از و گوگرد
 و آنچه از کلیه آید زود باشد و آنچه از شانه آید سفید باشد یا خاکسترگون ^{علاج}
 اندر آبرین فایز نشاند و کمر گاه و شانه بر روغن عقیق چرب کنند و بر روغن

شبت و از طعامهای غلیظ پرهیز کنند و تخم خیار و تخم بادیان و تخم کرفس و حبوبات
 بازرنگ و تخم خنجر پره و حجر العیون و آب بادیان و سجون عقب بر میدهند و آب
 ترب مقداره در دهیم با شیر تازه سه روز بدهند شانه را از ریک پاک کند چرب
 علامت ما بیرون آمدن بول با دغدغه باشد و سوب بول همچون بوس باشد
 علاج کسکاب بروغن بادام دادن و لعاب نهی با شیر زنان و بر و غنکل
 حقه کردن و با حلیل در چکانیدن و طعامهای نرم و چرب خوردن و مستحق
 علامتها هرگاه که بر پشت باز خنجر بجای باز شود و قراقرز کرده و فرد
 آمده باشد و اگر نه قراقرز باز شود آن پیه که آنرا شرب گویند فرو داده باشد
 علاج از حرکاتها و کاسخت پرهیز کنند خاصه در پس طعام و آواز بلند نکنند و چیز گرمان
 نیز برندارد و آن موضع را بپوشد و اگر دشوار بجای باز شود شبت پنجه نیکرم
 برنهند و برهم نشاند و چون بجای باز شود این ضماد برنهند جزا السرو و برگ
 آن سعد و مازوی نارسیده و کندر و مرزنجوش و نانخواه سرشیش همه را در
 کوفته پنجه در سرشیش مایه پیزند و برنهند و ببندند و بگذازند تا خوب بنفشند و بپزند
 برمی نهند تا سخت شود و از طعامهای با دناک پیوه پرهیز کنند و کمونی بکار دارند

آماس قضیب خایه اگر حرارتی باشد درگ با سلیق زبند و طبیب آرد و جواب
 کشنیز ز آب کسند بر بنند و اکلیل الملک آرد گندم زرد و بیضه مرغ هم اند
 منبفتح ^{بچرخ} بضم کسند و بر بنند و ضاد تا که در علاج آماس پستان باید کرد و آید
 است درین باب نافع است ریش قضیب خایه علاج فی کتند درگ با سلیق زبند
 و از طعناهای تیز بر پیر کنند و صبر و کند و انزروت و گلزار و مردار سنگ
 بسایند و بروی پراکنند خارش قضیب خایه علاج فی و فصد با سلیق زبند
 و از خیرهای تیز بر پیر کنند و بر روی آن حجامت کردن باید و یوچه بر افکندن و
 ایشان بسرکه تر کرده هر روز بگرابه بدن شوند و همچنین کل بسرکه تر کرده
 می شوند و اگر بسوزانند و غلغل با سفید و بیضه مرغ طلا کنند بر بالاشد
 خایه از آب سرد و هوای سرد خویشتن را نگاه دارد و هر روز یک زمان در آب گرم
 نشیند بسیار می ندمی و وودی بگیرند و زنبون و جند بیدستر و سعد و
 عاقر قرحا و قسط و دار فلفل اخرا را کوفته بنجته و اندکی مشک بتنی سوده
 بروغن سداب تر کنند و بر زبانه خایه حوالی آن میمالند و فی کنند و از طعنا
 تری فرا می بر پیر کنند و کونی و دوار اسک بکار دارند ضعیفی قوت مثبت

مردم محدود چسبند و اردی گرم بیشتر خورد و در آن کار ضعیفتر باشد لیکن از
دوغ تازه و خجرات تازه و امرو و دونه و خام شربت کرده قوت تمام حاصل
آید و بعضی بگویند که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت گیرند که عجب ازند و تسلیم
نرگسی که در دمی نخورد و با قلاب بسیار باواند کی زنجبیل سوده در و باشد خداوند
مزاج معتدل را سخت سود دارد و مرطوب مبر و راقی کردن و نهدرم انکزد
در پنج زرد و بنفشه مرغ سود دارد باب مقدم هم در بیماریها زنان
بسیار رفتن خون جمیع اسباب آن از بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و
تیزی خون یا قرحه اندر رحم علامتها آنچه از بسیاری خون باشد بنفشه عظیم
باشد و رنگ روی سرخ و تازه باشد و همه تن قوی باشد علاج فصد و طعم
از سماق و باروان دادن عدس مفروده و پاچه بره و گوشت گوساله و افرا
که با و حمل از چشم پاره که از آب ماز و ترکند و بر سر آلوده کنند و آنچه از
گر می تیزی خون باشد تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین حسرت
بشربهای خنک غذا می غلیظ چنانچه یا کرده آید از عدس پاچه مفروده
و مانند آن و آنچه از قرحه باشد خون غصن و کنده با علاج رگ با سلیندن

و در کباب بپزند و با روغن بپزند و اگر صاف کینج و بنادق الزور
 و آب گوگرد انداختن سود دارد باز الیتا و ن حین موقت
 اسباب آن یا کمی خون باشد یا اندک یا غلیظی و سردی خون و فرجهی علما
 اما طاعت کمی خون آنست که پس از استراحتها بوده باشد چون عاف و عرق
 آمدن بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون او زرد باشد علاج
 در آبریزن نشستن هر روزی یک ساعت و غذای معتدل ترسی دهند و دهند
 چون ماء اللحم زرد و هبغه مرغ نیم پخت و شاد کامی علامت غلیظی است
 خون آنست که اندامها بلبس سرد باشد و فرجهی از پیشه باشد از گوشت علاج
 غذای لطیف و گرم و اندکی در ریاضت معتدل کند هر روز یک زمان و سحر نیا
 و کونی و فلاطی و معجون دادن و در طعامها زیره و زناخواه انگزد و از
 و خردل و انگدان بپزد و نشستن سود دارد و خشتاق الرحمن سبک نایاب
 مرد با علامت عالی پدید آید چو صرع که با کفک و تشنج و اضطراب باشد و درین علت کفک
 تشنج و اضطراب نباشد علاج سبب است و دغده غده و عطسه آوردن بکشد
 و فلفل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه و صندل سود دارد در حیات

حالی باشد همچون حال بستنی و علامت های آن هیچ نباشد علاج
 ماده الاصول بار و غن با دام تلخ و روغن بید انجیر و استقراغ با بار و غن
 یا غار یقون مرکب و حب منق و مانند آن نافع است حمل تا پذیرفتن
 انچه از جهت زن باشد سبب آن یا قوی یا فراط و غلبه سردی و ذری منی و
 خشکی مزاج یا بادی غلیظ باشد و علامتهای آن اسباب پوشیده نیست و
 در بسیاری جایگاه یاد کرده آمده است علاج اگر سبب سردی و تری باد
 غلیظ باشد ماده الاصول بار و غن با دام تلخ و روغن بید انجیر و استقراغ
 بحسب کیسینج و حب منق و سبغینا و دوار المسک کردن و پشم پاره بر غن
 بسان آلوده کردن یا بغالیه مشکین و بخوشتن برداشتن و سخو آب و
 قلیه خشک کردن با تو ابل چون فلفل و ارچینی و مانند آن اگر سبب گرمی و
 خشکی باشد علاج کشتاب بار و غن با دام شیرین در آب تخم خرفه و آب انار
 و لعاب بزرقطونا و شکر بکار داشتن و طعام قلیه که و قلیه خیار و سفناخ
 و مانند آن از اسفید یا ما و شوار می را و ن چون وقت آن بکاید
 هر روز بکر مایه شوند و در آبرن نشینند و پشت و شکم را روغن منقش و روغن

بادام پالند و شور بامی چسب بخورند و در حال دشواری زایون خرمای و حلبه بزنند
 و مقدار صد درم آب آن بچند کرت بد و دهند یا روغن بادام و یک شقال غالیه
 در شراب ریجانی بدهند و عطسه آزند لعل و کندش و بینی بگیرند تا عطسه باز
 گردد و قوت فرد سو کند و اگر مشیمه بماند یا بچه بمیرد بگیرند مرو و بیزد و گوگرد
 و جاد شیر راستار است و بیره گاو بشنند و زیاده و دکتد چنانکه رسم است
 مشیمه بچه مرده جدا گردد اما **حسرم** و لیش آن عیلاج همچون عیلاج
 آماس و قرصه مثانه بود و خارش رحم سبب آن بطوبی باشد گرم سوزان
 عیلاج همچون عیلاج جب مثانه باشد رنگ با سلیق زنند و بر روان حجامت
 کنند و حلبه و تخم کنان در مار العسل بزنند و شیم پاره بدان ترکند و بخور
 بردارند کمی شیر اگر چه شیر و منی و خون سه بصورت مخالفتد و تولد هرگز
 در عضوی دیگر است اما اسباب بیشی و کمی هر یک یکسانست هر گاه که غذا و
 کمیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج جگر معتدل باشد خون
 تمام و نیک تولد کند و هر گاه که برخلاف این باشد خون بد تولد کند و اندک
 و بدان سبب شیر و منی کمتر تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد

پس هرگاه که شیر اندک باشد یا بد باشد غذا را اصلاح باید آوردن و
 نه بهر اعتدال باز آوردن و نه بهر اعتدال مزاج بلکه باید که در علاج اگر شیر
 نرود و رقیق باشد سکنکین ساوه و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه
 باید داد و طعام نابخورش از گوشت بزغال و گوساله و مرغ مصوفی و غیره
 و مانند آن و اگر شیر غلیظ باشد سکنکین بزور می دهند و ماهی شور و قوی فرمایند
 و طعام بخور آب آبلکه ترب مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب و باره
 بادام و برنج با شیر و خطی و شور با می شلغم و کدو و اسفناخ و مانند آن
 و کجده آس کرده اندر شراب ریجانی بالند و بیالایند و آن شراب بدهند
 پستان بزود گو سفد سود دارد اما **پستان** علامتهای گرمی سردی
 چند بن جامی معلوم شده است علاج اگر آما س گرم باشد با گرم یا گرم میانه
 و بدان نمکین کند و نخست رگ با سلق زنند و سکنکین و روغن گل با هم میامیزند
 و آرد با قلابدان بپوشند و ضماد کنند و اگر آما س سرد باشد با بونه کوفته
 بنجته اندر آب بادیان کرفس بپوشند و ضماد کنند باب هیز در هم
 اندر او جاع و دوا لے و دوا الفیل و نقرس

اوجام نفاصل تقریر بسیارین علت نمیشود و منفذ باشد و بسیار
 داده و فراخی منفذ دارد که با علما متبا اگر داده گرم باشد آن عضو سرخ شود و
 گرم باشد علاج اگر داده شود باشد سخت رگ زنند لیکن در اوجام نفاصل
 رگ کحل زنند از هر دو دست و در تقریر در داند اما فرو سوی رگ با سلیق
 زنند از آنجا که در دبا و شربت های خنک دهند پس در دبا و سبیل دهند
 اگر سبیل دفع توان کرد یا اندر قاروره نصیج بپاید دفع کند و موضع در دبا
 اندر آب سرد یا فانی گرم می نهند تا در آرام گیرد و در آردی سبیل یا سورخا
 و سنا و مکی و فطوریون دهند یا آنچه مشابیه قاروره کند و خاصیت سورخا
 آنست که خلط سرد با سبیل از نفاصل دور کند و منفذ را در گها را قوت دهد تا
 خلط دیگر در آن منفذ نماند و نفاصل باز تواند ریخت و بیشتری دارد اما اگر چه
 خلط را دفع کند منفذ را کثرت دهد بگذارد و خلط دیگر هم اندر آن بجای باز
 شود لیکن سورخا باین خاصیت معده را زیان دارد و آنرا با اودی که معده
 را قوت دهد کار باید داشت چون زیره و زنجبیل و فلفل و صبر یا سقمونیا تا سبیل
 بقوت باشد بسیار خوردن سورخا عصب را سخت کند بدین سبب هرگاه

بسیار خورده شود و منحل را بموم روغن نرم باید داشت و پیوسته و پیوسته
 مرغ و مانند آن دهند و از پس سهیل با درار بول مشغول شوند تا ماده اوجاع
 منحل از رگها پاک شود و اما داروی سهیل با ترکیب چنان باید کرد که صفرا و
 بلغم را دفع کند و اگر استفراغ بلغم تنها کند در حال سودمند باشد لیکن دیگر بار
 پچیند و رطوبتی دیگر را بموضع بازار و مسهل منحل دفع سورنجان بوزیدان از
 هر یک یکدرم باهی زهره دو دانگ و تربید یکدرم و زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا
 از هر یک دانگی و نیم منحل دانگی حب کنند و بدیند اینجمله یک شربت است اندر دو قصبه
 جلاب دهند مسهل دیگر سورنجان بلبله زرد و تربید از هر یک چار دانگ شحم خنظل
 سقمونیا از هر یک دانگی و نیم مصطلک و میسون از هر یک دانگی کثیرانید اگر حب کنند
 و از ضماد و ناخست را دغ بر نهند پس مرکب پس محلل ضماد را دغ بگیرند طحلت
 بندر قطونا بکس تر کنند و بر نهند و دیگر سماق و نار پوست و پوست جوبش را ب
 بشند و بر نهند و اگر در سخت باشد بگیرند زعفران و افیون را را است بشیر
 بسایند و با سوم روغن بشیر و طلا نمایند و لو بیا در آب بنزند و بکوبند و ضماد
 کنند تحلیل کند و در و نبشاند و آس برود اگر ماده صفراوی بود استفراغ

بطبع بخ طبعه زرد و خرمایی می کنند و کما و ضماد لائق آن باید اوجام
مفاصل و نقرس سرد و علامتهای آن عضوه در هر رنگه همین باشد و گرم نباشد
و اگرانی کند علاج قوی فرمایند و اما الاصول در غن بار و غن با و ام تلخ و
روغن بید انجیر و کلنگین و ستفراغ بحب سورنجان و حبش بطریح حبش منقش کنند
و طعام شور با می کششک و مانند آن نافع است و ضماد می از بن نوع سازند
با گیرند حفص می و شراب روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید
اشن و حفص یا ر کنند و آنجا که محلل باید فروین بر روغن سوسن یا روغن
یا سمن بسایند و طلا کنند و سرگین گا و ضماد می نیک است و متعل و جاد و شیر و
پیه که اخته ضماد می محلل است عروق النساء و آن در دمی باشد که از سر
فرد و آید تا زانو و گاهی باشد که تا قدم و خضر فرو آید علاج آن همچون
علاج اد جاع مفاصل و نقرس باشد و فی کردن طعام کمتر خوردن و از طعام
حرکت ناکردن و هر باید اور یا خست کردن سود دارد و خداوند این علت و
خداوند اد جاع مفاصل و نقرس را شراب نشاید خوردن و هرگاه شفا
یابند تا چهار فصل سال برو می نگذرد و بسلا باشد اب مساودت نشاید کرد

دوالی رگهای غلیظ باشد که بر ساق پا پدید آید و سبب آن فراخی رگها
 باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت نکردن این علت حملان
 پیکان بیشتر افتد علاج جستن فرماید بار و ناکه سودا و بلغم بر آرد و رگ
 با سلیم زنند و استفراغ با داجکین کنند و مطبوخ انقیهون مانند آن در مغشیه
 ایارج فبقرا و غار یقون انقیهون و جوار منی ترکیب کنند و بدهند و از پس طعام
 هیچ حرکت نکنند و از الفیل این علتی است که سبب آن همچون سبب الی باشد و قدم
 ساق پا غلیظ گردد و همچون قیل لیکن ماده این علت برخلاف ماده دوالی
 بود و از بهر آنکه ماده دوالی عفون نباشد بدان سبب متفرج نشود و ماده این
 علت از عفونت خالی نباشد بدین سبب متفرج گردد و علاج این همچون علاج
 دوالی باشد و پس از آنکه استفراغها کرده باشند ترکت چوب کز و آرد حلیله
 و سرکین زرد تخم جرجیر و غن زیت سرشته طلا کنند نافع است ۴

مقاله سوم اندر تپ و حصیه آبله و مانند آن

تپ بیاید و هستن که تپ حرارتی غریبی است که در دل برافزود و با هوا
 که در تجوین و است که طبیبان آن را روح گویند با خون در رگها بگردد و در

تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند بر مائے که مضی آن در فعلهای طبعی
پدید آید و فعلهای طبعی شهوت طعام و شراب است و مضی آن قوت بر خاستن
و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما رفتن و گریستن و پاشیدن و خنک شدن
که ماده فرونی در تن گرد آید و حرارت غریزی از مضی آن عاجز باشد و
از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شراینها غلیظ کند تا بدین سبب
بدشواری گذر تواند کرد و بدشواری می تواند زد و بدسبب گرم شود
گرمی آن بدل باز و دوازده در شراینها باز و بد و اندر همه تن پراکنده
شود و پدید آید از بهر آنکه سود المزاج گرم اندر عضوی پدید آید و شراب
و روح آن تصور او حوالی آنرا گرم کند و این حالت آن تصور باشد از بهر
از دل بسته است هرگاه که روح و شراینها سی عضو گرم شود گرمی آن
اندک اندک بدل باز آید و هوای آن که در تجویف دل است آن حرارت غریب
را و آن سود المزاج را قبول کند و باز آنرا هم در شراینها همه تن باز و بد و
گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب
گرد و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریب است که در دل بر فروزد و با خون

و روح که در شریانهاست در همه تن پراکنده شود و پدید آید و هرگاه
 که تن انداخته شود و پاک شود و پخته شود و اگر در تن خلطی باشد با حرارت اندک
 آن دیزد و تنی که بدن خلط منسوب است و گوشت که در تن چنان باشد که
 بخار آن ماده که هوای دل را که روح است و خون که در شریانهاست غلیظ
 و گرم کرده باشد و پخته شود و میل لطیف تر کند و از بهر آنکه گرم باشد
 گردد و تحلیل پذیرد و پخته شود و انواع تنهایی خلطی که از عفونت
 اخلاط باشد چهار است از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و خون و بلغم و سودا
 لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا با بیرون رگها باشد یا بیرون رگها انواع
 این چهار است گردد و چهار بیرون چهار اندرون و باز این همه چهار را یکدیگر
 ترکیب انواع آن بسیار گردد و نهی از کتاب خیره باین تن جمعی الیوم
 علامتها اندرین تن یکسر گرانی و کسلانی و درد اندامها چنانکه در دیگر انواع
 تنها باشد میبیند و اگر صداعی و کسلانی و دردی و یکسری باشد لازم و
 قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد علاج هرگاه که فاسد شود در آخر
 تن آبرن و کربانه خوش آب فاسد صواب با و زودت و بدیر غذا باید کرد از فروج

حی

یا از بر خاله کشک جود اسفناخ و غوره و ملک مانند آن تب و دق بسیار
 باشد که حی یوم بدق باز گردد و و تپهای دیگر نیز بسبب از می مت و تخلیط بسیار
 خطای طبیب بارسی بدق باز گردد و دنا در باشد که تب و دق باشد باید عکس
 نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف موضع رگ و حوالی آن گرمتر از جایی دیگر
 باشد و بیمار از حرارت سخت آگاه نباشد چشمها در اندر شود و پوششانی
 بر استخوان کشیده شود و کفها برافرازد و یعنی باریک شود و درونی و نازکی
 از رنگ و برود و هرگاه که غذا خورده با حرارت تب ظاهر شود همچون چراغ
 که روغن باید برافروزد و نبض قویتر شود و این در ترین نشانه است علاج
 تا قوت بر جای باشد و استخوانها بگوشت پوشیده باشد و ذبول ظاهر نباشد
 امیدوار تر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و آبرزن گرم با نه خوش آب
 فاتر و روغن بالیدن سود دارد و شیر زنان و شیر دادن بر اندامها و بیدار
 و شراب شش خشک و کشکاب که در می کد و می تر و سر طایفه بخت باشد با روغن
 بادام و شکر بدهند و لبش لعاب بچول دادن و اندر کشکاب یا از پس آن
 قرص کافور و شراب صندل دادن و طعنا مهامه تری فزاینده چون قلیه کدو

و طبعه خیار و صفا ناخ و ماهی تازه گوچک بیضه مرغ نیم برشت و مغز و ده کشکج
 و دانه مشرد با چدر کشک پنجه و دوغ تازه و مانند آن و نغش و نیلوفر و گنبد
 شسته و میوهای خوشبوی و گل تازه و شاهسفرم سر و کرده میویند و اندو
 و خشم و اندیشه از خود و در و آب که و آب خرنه بند می و آب خیار ترش آب
 انار شیرین با دوغن بادم بر باد و بند سود و ارد تپ مطبوعه سبب این تپ عفونت
 خون باشد یا بسیاری دیگر می آن علامتها رنگ رومی و رنگ چشم سرخ باشد
 و رگها متلی و طعم دانه شیرین و حرارت تپ حرارت باشد بی اندع همچون حرارت
 کسی که از کربا به بیرون آید علاج فصد باید کردن و خون بطنی وافر در خون
 و قوت و عمر و فصل سال بیرون کردن و از پس چند روز مطبوعه بلکه تفراغ
 کردن و بکنگین یا بکنین دادن تپ محرقه سبب این تپ عفونت صفرا می سوخته
 باشد از اندرون رگهای همه تن یا از اندرون رگها که نزدیک دل و جگر و
 فم سده آ با عفونت بلغم شور باشد که با صفر آ سیخته باشد و تولد بلغم شور
 و طبعی رقیق باشد که با صفرا می سوخته یا نیز و علامت حرارت این
 تپ لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زیان در

و سیاه باشد باند و روز بجران در آغاز تب فراشا کند و در آخر عرق
 علاج در تسکین حسارت مبالغه باید کردن و هوای خانه خشک داشتن و تن
 بجامه پوشیده داشتن تا هوای نسیم خنک تنفس میل بسیار رسد و حرارت
 تحلیل پذیرد و با اندرون باز نگردد و سنگین شراب غوره شراب بویاچ و آن
 و حرارت بشراب صندل و شراب محض ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بوی غضا
 آب که دو آب خمر به هندی و آب خیار ترش و کشکاب قینی دادن و اگر استغفار
 حاجت آید فلوس خیار شنبدر و طنجیر خرمای هندی حل کنند و بدین تپ غلبه
 این تپ است که بگردن با دیگر دزد و در آزی مدت این مفت ساعت باشد و
 بیشترین دوازده وقت و کترین چهار ساعت و هر چه از دوازده ساعت بگذرد
 و چهار ساعته است شود یا بیشتر بدان اندازه از خالص و در باد اگر تدبیر نوزاد
 رود و دوازده وقت بیش نباشد و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار
 که لطافت داده بکنوب بمیش نیاید و یا لقی و یا لبرق یا با سهال مضمحل
 بگذرد و اما نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قار و سرخ و نارمی رفیق
 باشد و حرارت این تپ سوزانتر از دیگر تپها باشد و سرکه اندر آغاز تب با

نیک بزراند زود ساکن شود و بپاید و انستق که سبب پاکه از آغاز تنها
 پدید آید حرارت نبی است رطوبتی را باید که بگذارد و بر عضله های همین برزد
 تا ستری آن طوبت محسوس گردد و سبب پیش از تب اگر چه آن طوبت در تن باشد
 سردی آن محسوس نبود آنست که آن طوبت در تن ساکن نشود نه از حالی بحالی
 میگرد و دونه از جای بجای میشود و هر چه در تن ساکن شد اجزای تن با جزا
 آن خورده باشد و هر دو چیزی که در یکجای یکدیگر دیر بماند و در میان ایشان
 مشابهتی خوردگی پدید آید پس هرگاه که آن طوبت از حالی بحالی شود و از
 جامی بجای حرکت کند هر ضروی از وی از قرارگاه خویش بجنبه مجاورت و
 خوردگی همه اجزای تن با همه اجزای طوبت بگردد و هر ضروی از تن سردی
 آن جزو که با او خورده نباشد سرما یا فتق گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید
 آید علاج هر با دوا سکنجین و هرگز دوشه شراب غوره شراب لواج یا شراب آلود
 روز نوبت در آن حال که سرما و نوبت پدید آید سکنجین یا اگر مسموم باشد که
 نمی کند و ماده صغیر براندازد و اگر نمی کند لرزه زود ساکن شود و هرگاه که گپ برده
 شوند کی کشاکش و در فرد دیگر که نوبت نباشد آب بارین با هم آن دهند بشکر

آتاما حرارت را ساکن کند و بقوت شحم و شکر صفرا را دفع کند یا شراب آلو یا شراب
 کل مکر یا گلبین و سیخ و هند یا آب خرمای هندی یا اندکی خیار شنبلیله یا پازره دم
 بنفشه پرورده اندر گلاب شسته و پا لوده با مقداری دودرم بدر قطونا در آب لو
 و شکر دهند و مزوره از آب غوره یا از آب لویا از خرمای هند و یا از مشکوق یا از
 کشک جو همه بشیره با دام و اگر باتپ صداعی باشد و تاسه بود طبع را بختنه
 بحیث یاد کرد و آلتیر آن با که شیان از بنفشه و شکر و سقونیا سازند و بکار دارند
 و دبیرهای دیگر همچون دبیر تپ محرقه باشد شطر الغب این تپ و غب غیر خالص
 از جمله تهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و گاهی بیش از هر یک را ازین دو
 ماده و چگونه ترکیب از حدی توان نهاد و از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر و بسیار
 باشد و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی صفرا بیشتر باشد و گاهی بلغم بیشتر بدین سبب
 تها می مرکب هر یک را نامی خاصه نیست غیر از شطر الغب غب غیر خالصه علامتها
 فرق میان شطر الغب غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب صفرا باشد و در طو
 لیکن بهم آمیخته نیست چون کمبختنه نباشد بدین سبب تها هر یک جدا باشد و
 آنروز که تها حرکت صفرا بود تپ گرم تر و آشفته تر بود و روز دیگر که تها حرکت

شطر الغب

رطوبت باشد تب آهسته و دراز تر باشد و ماده غلبه غیر خالصه هم معتقد
 رطوبت باشد لیکن بهم آنجه باشد و یکمیرشته بدین سبب فعل هر یک جدا گانه بدین
 تواند آمد و بسیار باشد که در سطح لغب غلبه غیر خالصه در کیوبت دو بار یاسد
 سر و او را شاید آید و باز گرم شود و علامت غلبه هر خلطی از اعراض تب
 بتوان درین علاج طریق صواب آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قوی و تدبیر
 او را بول و تدبیر کشادن و ساق عرق آوردن پاک کردن قن از ماده تب
 و یکمیرهای سبب و سبب و بدین طریق که اساس با فزون از تدبیر تسکین حرارت
 کند و استغراغ قوی از پس بدین آمدن نفع کند و در اعراض تب نگاه میکند و
 بدفع ماده غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف باید کردن در کشاکش خود و تخم
 بادیان و سوز و فامی خشک پودنه کوهی و سنبل انچه در خور باشد در افکنند
 و پیش از کشاکش سنگین ساده دهند یا سنگین زردی و زرد بمقدار حاجت
 کنند و آب بادیان و کشک در رمی گذاشته سنگین یا و عسل و شراب غوره
 عسل و کشک با سنگین شسته موافق بود و اگر حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود
 سنگین سگری میدهند و اگر زردی کنند تخم کاسنی و یخ کاسنی و تخم کثوث

بفرمایند و اگر بجای آب آب خیار و خیار با درنگ دهند بهتر باشد و اگر طبع
 تخم خیارین زیاد و کند صواب باشد و اندازه ترتیب شربت با بر طبع باشد که حکم
 مشابه نص است که دومی افزاید و میگوید و هرگاه که اثر نفع پیدا آید و تدبیر
 استفراغ کند برفق و گشت گرداخته با کفجین آستینه صواب باشد و شراب آستین
 موافق باشد و بعد از ترید با نیدرم غار لقون یا نیدرم متغویا با شراب گل
 یا گشت شسته بدهند و از پس استفراغ قرص گل دهند باین نسخه قرص گل
 گشت و درم سنبل سه درم صلی السوس خچیرم مغز تخم خیارین تخم کاسنی
 از هر یک چهار درم شربت کیشقال اگر صغیر و بلغم بکشد که برابر باشند بگیرند
 گل سرخ و درم مصطکی بکشد و درم سنبل دو درم تخم کاسنی خچیرم شربت کیشقال
 قهقهایی بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر طوبت طبعی اثر کند عفونت اند
 پیدا آید و نا طبعی شود و تب بلغمی کند علامتها سردی و لرزه قوی باشد
 پائنده تر از سرمای دیگرتها باشد و گاه باشد که پندارد که در میان بر
 و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی
 گویند و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف و شست باطل و تاسه و غشی بسیار

و بعض ضعیف و متفاوت باشد و قاروره رقیق و سفید باشد و باختر
سرخ و تیره شود و علاج درت کفنه سکنجبین و منہ کشکاب که در و باد یا
و نحو و نخته باشد یا مارا لعسل که در وی زوفا بود و آ

در آغاز تب قی سکنجبین عسل
و منہ و طبع الجشدر مسهل و کجینند یا در دم گلشدر ایسی م سکنجبین کرده بد
و تر بد و مصلی و زنجبیل ستار است کوفه نخته و شکر چند وزن و شکر شربت انکشاف
تا دو درم طبع را نرم دارد و سوز باشد و پهای بلغمی بعضی است که با آن سر او لرزه
نباشد و گارید آن ظاهر نباشد و مانند تب ق باشد اندر علاج آن بشر تبها
پزاننده لطیف کننده چند آن لیری شاید کردن در تب بلغمی تا آب زهر آنکه
بیم باشد که ماده لطیف گردد و بد باغ بر آید و سرم تولد کند خاصه اگر صدم
باشد یا در باغ ضعیفی باشد و صواب آن باشد که از گل قند و سکنجبین ده رنگ زرد یا سبز
که در آن اندکی بنج باد یا نخته باشند و این تصرف به مشاهد تواند کرد و بقطر
از بهر این معنی گفته است الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَنَّانِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَاسِعُ
الَّذِي لَا يَلِيهِ شَيْءٌ وَلَآ تَقْدِرُ عَلَيْهِ شَيْءٌ عَلَى الشَّيْءِ إِنَّهُ لَإَكْبَرُ الْعِزِّ جَلَّ جَلَالُهُ وَتَبَّ

و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بشم غفل باید کردن و اگر اربول بماء الاصول
 و از پس استفراغ قرص گل دادن تپ ربع و خوبست تا سیه و لازم است اسباب
 تپ ربع تولد سودا و ریه بیشتر تپ که کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا
 می کنند و در این تپ از بیماریها سودا و
 بیفتد و مدت درازتر می ماند و در این تپ از بیماریها سودا و
 چون صرع یا انجولیا و تشنج برین لیکن اگر اندر علاج خطا افتد ماده سخت خام
 بوده باشد که دوازده سال بکشد و آنچه دراز کشد بیشتر می پاشند و اگر اندک مدت
 نخست سر را و قریقه اندک بود و هر نوبت زیاد می شود و تا وقت انتها سر را با
 در دستخواهناها بود و نیک بلزاند و دیگر گرم شود از بهر آنکه ماده غلیظ و شور باشد
 و نشان فصح کتر شدن سر را باشد که غیب استانی اندر خریف ربع باز گردد و
 از بهر آنکه ماده رقیق بقوت عرق و دیگر استفراغها اخرج شود و غلیظ باشد
 مدت ربع خالصه بست و چهار ساعت بود و آسایش چهل و هفت ساعت اما اگر ماده
 سودا ربلغمی باشد نوزده روز تر آرد و بعضی لطیفی نرم باشد و بول غلیظ و اگر ماده سودا
 خونی باشد علامت خون هر دو اگر ماده سودا سودا می بود و عسر با فصل سال و
 مزاج بیماری و عادت بیمار را گذشته بر هر یک می دهند و علاج آن نوبت

روزه گیر و یعنی از طعام و شراب باز بماند خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قوی
تواند کردن صواب با روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شور بای گوشت بنخورد
شبت دهند و روز دیگر فروای آن روز نوبت خواهد بود و بخود آب بنهند یا زیره یا سبزه
منع خاکی یا بروغن گاو و روز دیگر که تب خواهد بود هیچ نخورد و در آغاز تب قوی کند
و هر روز که نوبت نباشد باید او را گلقد یا بکفین شسته بدنند و بعد از آن بچند عشا
کسکاب و بانجو و پنجه و تا اثر نفع پیدا نیاید هیچ استفراغ قوی نکنند و تدبیرات دیگر
چون تب بلغمی باشد و علاج نهایی خمس و سس و سیرین قیاس با آبله و حصیه
باید دانست که آبله و حصیه هر دو یک جنس باشد و هر دو از جراثیم خون است اما لیکن
آده آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل تیزی دارد و ماده حصیه خونی باشد صفا
و اندک میل نمائنی و بدین سبب است که بترامی حصیه کو چاک است و از پوست برداشته
و از بهر آنکه حصیه از خون تباه تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون در تن مردم
گاهی طبیعی باشد و گاهی ناطعی عارضی و آنچه طبیعی باشد خون کو در کان بود از بهر آنکه
خون کو در همچون شیر خام است و خون جوان همچون شیر پنجه در سید و خون
پیر همچون شیر که قوت ازورفته باشد و سر که خواهد شد آن پس میچاکد شیر خام

حصیه

بطبع در خم بجوشد و کفک در دمی اندوی جدا شود و شیر و خنجه و صافی جدا گردد
 چاره نیست از آن که خون کودک در تن او بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیر
 از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر خنجه شود و قوام گیرد و تا بجوشد و همچنانکه
 طبیعت واجب کرد که دندان شیر بنقید و دندان قوی تر بر آید واجب است که خون
 در تن کودک بجوشد و فصله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فصله
 غذای مخالف که از بی تربیتی کودک در تن ایشان جمع شده باشد از خون
 ایشان جدا شود بدین سبب که کودکی باشد که او آبله بر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها
 و تربتها و هوای هر موضعی و قوت هر تربتی یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق
 افتاده است که مادر او حامل از پس یابی بوده باشد و بدان سبب بوده تولد فرزند
 پاکیزه تر باشد و فرزند تندرست تر آید آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی را وقت
 دیگر حمل افتاده باشد ماده تولد او با اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند تندرست
 باشد و آفت آبله بدو بیشتر رسد بدین سببها بعضی را آبله زود تر بر آید و بعضی را
 کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی با خطر باشند پس برین قیاس
 واجب بود که جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی بر نیامده باشد یا اگر

برآید و با اندک بوده یا فراجه اگر کم تر باشد غذای گرم و تر بسیار خورد
تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب ممکن است که اگر چه در کودکی آبله کشیده باشد
در جوانی نیز برآرد و هر چه ازین نوع باشد جو شیدن خون او عارضی باشد و
مردم پیر آبله بر نیاید مگر وقتیکه هوا بد شود و بسیاری را در شهر برآید تا هوا
بد و بخار و نفس شایع و می اثر کند علامتها تپ بله با تاسه عظیم باشد و با
در پشت و در دگرانی همه تن دستی و ماندگی و ترسیدن اند خواب سخی
چشم و مده و عارش بینی و بعضی را سرفه و در دگر و تنگی نفس گرفتگی آواز پند
آید و آبله سفید یا سرخ باز رود و اندک و پرگنده امیدوار تر باشد خاصه
انچه زود تمامی بیرون آید زرد و پنجه شود و انچه پهلوما دارد و در نیمه پستی
باشد و نفش یا سبز یا سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار برآید و در بیرون آید
و در پنجه شود و خطر ناک باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس باندرون شود
بد باشد و اگر آبله برآید و تنگ ریخته شود هم بد باشد علاج هرگاه که در شهر می
آبله بسیار برآید کسانی را که آبله بر نیامده با قصد باید کردن یا حجامت داز
گوشت و شیرینی و خیرهای گرم پرنیز کردن چون آبله بد آید و غایب معند

باید داشتن و تن بجامه پوشیده و شستن و حجامت و اگر هم آلودن و صندل و کافور
 بویانیدن و سرکه و گلاب بینی بکشید و آب کشنیز تر یا نصیح سماق یا عصاره
 انار ترش یا باز و گلاب سوده چشم انداز چکانند سود و از و سرکه گلاب حل کرده با
 اندک کافور در چشم نیز چکانند و اگر حلق گرفته شود بشرب خرقه غرغره کنند و
 آب سیخ و غذا پست جو با پست عدس آسیخته در آب انار ترش یا در آب غوره و طفیل
 آب غوره یا بسرکه و بشیره مغربا دام دهند و اگر اندر سینه درشتی باشد پست
 جلاب هند و کشکاب ز کشکاب جو و عدس شردهند و در حصه لعاب انجور و لعاب
 و کشکاب قیق و آب کدو و آب خرزهره مندی آب غوره آب یواج و آب انار ترش
 آسیخته و همچنین آب تخم خرفه با این آبهای ترش آسیخته موافق تر باشد +

مقاله چهارم در آما سها و حجر آنها

آماس گرم علامت آن سرخی رنگ و گرمی با ضربان و سوزش باشد علاج فصد
 و حجامت و استغراغ بمطبوخ بلبله یا بامافواکه یا با قراصفه و طلا و اول صندل
 سرخ و سفید و فلفل آب عسل الثعلب و مسینه شیان یا شیا و خضض و زعفران و
 اندر آب کشنیز تر و با خرا و جو آب کشنیز تر و اگر ترسند که صلب شود کشنیز تر بگویند و

بار و عکسک لبابند و چون مرهمی کنند و بر نهند در و نبشاند و اگر سبب آماسی
 یا سقطی باشد ضدل سرخ زعفران است آب کشنیز سوده طلا کنند و ششم پاره
 گرم کنند و بنهند در و نبشاند آماسی و علا آن گرانی بود اما گرم نبود و هم رنگ
 دیگر جابا بود علاج شب یانی در سر که حلق کنند و آن سر که باب بیا میزند و پنبه با
 بدان تر کنند و بر نهند و به بندند و بروغن و نمک به اند و پنبه با خاکستر خوب بزنند
 و خاکستر خوب بلوط تر کنند و به بندند و اگر حاجت به تفرغ رطوبت باشد بد آن
 کنند **طهران** علاج طران علاج بالیو لیا است و آنچه طلا باید کردن بهتر آنست که
 که صبر سفیداج در قهر و صلایه برب لبابند و آب کشنیز تر طلا کنند خنار بر علاج
 خنار بر استغفران بلغم و بر نیز از طعامهای غلیظ و بسیار و مرهم و خلیون نهان
 طامعون آماسی گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه با سوزش صعب و خفقان
 علاج دل را بشاب مندل و قرص کل فور و شراب حماض قوت دهند چنانکه در علاج
 دل گرم یاد کرده اند و موضوع را بپازند و خون اندک اندک بمج کیشند و هیچ طلا
 بکار ندارند و خمس آماسی باشد که در بن ناخن پدید آید علاج نخست فصد کنند
 بنده البیج وافیون بسره که سوده طلا کنند و بنده قطونا بسره که تر کرده بر سر آن نهند

در
 در
 در

و خرقه تر کرد و آب سرد بر سر آن بپاشند و هر ساعت بر میگیزند و میگویند
 و باز میپاشند و اگر مده روز انگشت و آب سرد دهند صواب باشد و اگر ساکن نشود
 در روغن گرم کرده دهند و ملکی علاج قصد حمایت و استقرار غلیظ می کنند
 و نخست چیزی که بر نهند بدو قطا با سر که تر کرده پس در آن پس شکر روز آرد و گندم و نان
 خشک در آب روغن نهند و بنهند شرمی سبزی می یا سیاه خون یا صفر یا
 یا بلغم شور علامتها آنچه غوی بود حرکت آن بر روز باشد و سرخ باشد و آنچه بلغمی
 باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و هرگاه تن با علاج آنچه غوی باشد یا غوره
 طلا کنند و آب غوره خورند و چون کن شود رک کحل زنند و طبع را آب سیاه
 خرمای هندی نرم کنند و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر در
 آن دراز گردد و درم بپایند زرد و درم یا برنج فقیر یا بکنجبین بپاشند و بپزند
 و نخست گزند پس شکر سبیل و یا برنج فقیر یا تربد و غار لیون زنند و
 آفتیون و خم خطل ترکیب کنند و بپزند و گریه بود و در دغله و جمره و نار فارسی
 کا و سیم اینهمه از جمله ثمرات و اما سهای گرم با اما نمکه برای خورد باشد
 در هم پیوسته میگردد و پس باز می شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش

گزیدن سوره و بعضی باشد که ثرات او چون تولول بود و بعضی کمتر باشد
 جهره بحیم ثراتی باشد گرم سوزان زود بسیار شود و تری کمتر دارد و نار فاسی
 ثراتی باشد بر آب رقیق با خارش و سوزش صعب کا و رسیه ثراتی خورد با
 وسیل بصلابت دارد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ باشد علاج همه بکدیگر نزدیک
 است نخست تسکین صغیر کنند آب غوره و آب انار و مانند آن پس فصد کنند
 پس مطبوخ لمبیه یا مار فواکه یا آب انارین استفراغ کنند و صندل و فلفل و شیان
 یا میثاق سفیداج از زیر و گل ارمنی یا بکشنیز و آب کاسنی و آب غلب الثعلب بکیر
 و گلاب طلا میکنند و جهره از پس فصد و سهل انار ترش بسره که نیرد و بسایند و
 بر خرقه طلا کنند و برو نهند و اندر شبانه روز سه بار تاز و کنند و کا و رسیه همین
 تدبیر علاج کنند و لیکن استفراغ مطبوخ لمبیه کنند و از ترید و اقیقون خالی
 گذارند که و خارش هم خشک باشد و هم تر علاج خشک بگرا به خوش آب
 و شستن آب چقدر دارد و خود استفراغ بجا و الجبن کنند و بگیرند تخم ریوج
 و منغر زرد آلو تلخ از هر یک و شغال نمک و یاب گشته از هر یک یکدرم با هم بپزند
 و بسره که و گلاب تر کنند و بیخبرات بشینند و در گرا به طلا کنند سه روز علاج تر

فصد کنند و بطبع شامه استغراغ کنند و بگیرند کندش و درم زراوند طویل
چهار درم خبث الفصد شاز و درم زرد چوبه سه درم سیاه کشته سه درم بکوند
و باهم بیا میرند و بر سر که ترکند و بر و غمکل حل کنند و در حمام یا آفتاب طلا کنند
سغفه و شیر پنجه علاج اگر خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در آ
پس مرهم سحر طلا کنند درگ قیفا زنند و بر گردن حجامت کنند و بگیرند
خشک سوخته و سفال نور کنند و خامه بکوبند و با سرکه و روغن گل طلا کنند و اگر
تر باشد بگیرند روی سوخته و مرو قنیل از هر یک یک درم زراوند طویل قلع طاز
از هر یک یک درم بر سر که روغن گل طلا کنند قویا صمغ عربی و کثیر او بلیه زرد
بر سر که تر کرده طلا کنند و اگر سخت قوی باشد بگیرند باز و ناسفته و بر سر که و بول گاو
بیا میرند تا زود نرم شود و بسایند و طلا کنند نافع بود سوختن آتش و حال
سفید تخم مرغ بار و غمکل طلا کنند پس مرهم سفید اج برهند و بگیرند سفید
از زرد و مردار سنگ زرد از هر یک سه درم صبر یک درم زراوند طویل یک درم با
موم روغن بشند و طلا کنند ریش بلخی علاج فصد استغراغ صفر کنند و
شراب غوره شراب زرشک شراب ریواج شراب لیمو و قرص کافور دهند و طلا

مرهم سفیداج ریشهای پلید علاج در وی روغن زیت و شنبلیلی و
 انگبین است مرهم سازند ریش پلید را پاک کند و خشک گرداند مرهم دیگر
 مس سوخته ریتیان نمک اندرانی است است روغن مورد و موم خرد آنکه کفایت
 باشد مرهم سازند و هر جراحتی که آلوده باشد و راست افتاده باشد و لیر
 آنست که هر دو لب آن فراموش گیرند و نگذارند که چیزی در میان آن افتد
 چون موی در روغن ماند آن خشک بند کنند و اگر جراحت نامهار باشد و زاید
 داشته باشد بشکافند و شرح کنند پس علاج کنند و از داروهای تر و در دارند
 و در خشک بکار دارند صفت آن سفیداج از یرمردار سنگ از هر یک جزو
 قرمان و از هر یک نیم جزو بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد
 زراوند مدحرج اندر شراب بنجته و خشک کرده و کوفته بنجته سودا و در خمیر
 خشک کوفته و بنجته اندر شراب هم سودا و در وری که خون باز دارد و صبر
 یکجز و قشور کند یکجز و دم الا خون از روت از هر یک نیم جزو کوفته بنجته بکار دارند
 و سرگین و سرگین خمر سوخته و ناسوخته خون باز دارد و خار و پیکان که در
 عضو بماند زراوند مدحرج کوفته با انگبین شتر و نیم فی کوفته و بنجته با انگبین

سرسشته برنهند خار و پیکان بیرون آرد باذن الله عزوجل +
 مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانها کوفتی و فشاری و بیرون آمدن استخوانها
 علاج هرگاه که این نوع آفت رسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد اگر مانعی
 باشد مجبوره بر آن موضع نهند و خون را بدگر جانب کشند و طبع را بجمعند نرم کنند
 با تاب سیوا فرو و آزند و مشرد و لیلوس دهند بار یونذ چینی اندر جلاب حلک کرده و غذا
 کشکاب استخوانخ و ماش مقشرب روغن بادام اما الهی که بمعدده رکنجین میهند
 یا کبریا و بسد از هر یک نیم شقال بگیرند سیب پاک کرده و بجلاب پنجه بنجایند
 کلسرخ و درم مصطکی و آفتاب و برگ مورد و سنبل از هر یک پنجم درم و جوز سر و درم
 و صبر از هر یک یک درم آب لسان الحمل بشند و بنهند و بینند و اگر الفم بکمر رسیده
 باشد بگیرند یونذ چینی و درم و دماس و درم کک نعصول طباشیر از هر یک پنجم
 کوفته و پنجه شرنبی و درم بککبکین بگیرند صندل سفید گل سرخ بنفشه خشک
 از هر یک پنجم درم آرد جوسه درم زعفران یک درم کافور نیم درم بجلاب روغن گل
 بشنند و برگ بنهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ نیم درم مصطکی و سنبل و
 دارچینی از هر یک و درم برگ مورد سه درم لادن و درم لادن را بر روغن بنفشه

با بروغن یا سمین حل کنند و دارو را بدان برشند و بکار دارند **شکستگی**
از جای برآمدن اندامها علاج کشیدن است چندانکه بجای باز شود
درست کردن ببتن لیکن کشیدن بر نفق باید چنانکه در وی غلیم تولد کنند و
آزاده شدن مضور بر دهنگل چسب کنند و برگ مورد کوفته و نیجه برومی پاشند
و ببندند و تا سه روز نگشایند و اگر اسینب عصب آمده باشد با ضماد بروغن زکرس یا
بروغن سوسن شدند و تحت بشراب بتر کنند پس بروغن بشند و روغن شبت گرم
کرده روغن بابونه و روغن سداب بر چکانند و داروهای شکستگی ازین نوع است
بگیرند منشا ماش منقرض از هر یک و در هر م صبر مر خطمی سفید آقا قبا از هر یک پنجم
کحل ارمنی بست درم و در سفید ه تخم مرغ برشند و بکار دارند و اگر بجزی گرم تر
حاجت آید مرزگوش و اکلیل الک در اسن و برگ مورد و برگ سرور یا دت کنند
اگر از بستن در و بغیر آید کشایند و آسایشند و باز برقی بند مقاله ششم درزیت و
آریش و البعلب علاج ایارج فقیرا با تخم خط غار لقیون دان اگر کسی احوال ضعیف
باشد تخم خطل تواند و بطبخ فقیون خرد و از د فرج گرم اطریفل کوچان و طبخ بلیله زد
استفراغ کنند ایارج فقیرا و عجون بخار دارند و موفقی و پنج کبر بنزند و ایارج فقیرا

در وی عمل کنند و بدان غرغره کنند و عاقر قرحا و فرغیون بزهره گاو بپاشند
و طلا کنند و پیاز گس مالیدن سود دارد و سبوسه علاج آن خطمی سوده و آرد نخود
یکه باشند و بر طلا کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره گاو و
شحم خنظل با این بپزند موافق تر باشد و از کردن موسی آب چقدر دارد
نخود بشویند و صبر در آب برگ مورد تر بسایند و طلا کنند و دیگران صبر کنند
پس بشویند و پیوسته موسی را با بلبله سیاه میروشوند و روغن مورد و
روغن آمله بکار دارند کلفت رگ قبضال زنند و مطبوخ بلبله و فتمون استفراغ
کنند و ایارج فقر ابکار دارند و زرنیج آب کشیز تر بسایند و پیوسته طلا کنند
و تخم ترب مغز بادام تلخ و آرد با قلا و مغز تخم خرپره کوفته و نیجه بزر و آب مصفر
شسته طلا کنند پس از آنکه از گرما به بیرون آمده باشد به معق علاج آن مطبوخ
بلبله و فتمون کنند و اطر فیض معجون سنجاب بکار دارند و بگیند تخم ترب و نار
کندش شیطرح شحم خنظل با فریون خربق سفید خردل سفید استار است کوفته
بنیجه یکه شسته طلا کنند و در گریه یا آفتاب یا نزد یک آتش بر صراط
ان قی کردن و مطبوخ فتمون و ایارج لو غا ذی استفراغ کردن اطر فیض

طمان بکار و شستن و دوا را قوی طلا کردن و اروی قوی برگ مادیون
 حریق سیاه فلفل و بورسهر که بپزند و قطران و ذریایچ و سونش آهنگران
 و کف دریا کوفته بنجیه در وی افکنند و بایند تا چون غالیه شود و در آفتاب
 طلا کنند و چند آنکه توانند صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کند آنرا بکفایند و آب
 بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود و باز معاد دت کنند بطلا طلا و دیگر بگیرند
 شیطرح نیل فوه شب بمانی مغره در در خمر خشک کرده کوفته بنجیه بسره که بشنند
 و بکار بزند و فوه را در آب بپزند و بپالایند و در بدن آب حل کنند و طلا
 کنند هموار و روز رنگ این دار و بماند رنگ وی روشن کردن
 آرد با طلا آرد خود آرد و چون شاسته کثیر تخم ترب کوفته در شیر تازه باشند
 و طلا کنند و همه شب با باد آید آب گرم بشویند و اندرین آب بسویند و
 خشک بنجیه باشند و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها
 و اما شیرین دزده تخم مرغ نیم برشت و انجیر خشک ترب کند و اندکی انگور
 و اندکی زعفران آنکه کی سیر خوردن رنگ روی را صافی کند و تازه بر فرد
 دارد و بوی عرق داند اما مها خوش کردن بلون و شریف دزده آلو

و نفع آن خوردن شراب ربگانی بوی عرق دلبوی همه اندامها خوش کند
و معجون شود و این معجون منفع است ابوی بان بوی عرق دلبوی ملین
ن کند و رنگ را صافی کند و سده را قوت دهد و طعام بگوارد و آنرا
از طعام و پس از طعام بخار تواند داشت طر قیدین پاشنه علاج پای را از
دماند آن نگاه باید داشت و بگیرند باز و صبح عربی کو قته و بنجیه نرم
بروغ سندر و س یا با پیه بگویند و بشنود و در گفتنی کنند و کاغذی بر روی
آن نهند تا دارد و در خشک شود و این دارد پس از آن بخار دارند که
ک پای را در کبابه بسته و مالیده و پاک کرده باشند +

مقاله هفتم اندر علاج زهر با

اولا که کسی را که دشمن با باشند و گمان آن باشد که ایشان را چسب
ز یا نگارد و هندی طریق احتیاط است یکی آنکه جایگاه منتهی طعامی و شرابی که
طعم آن سخت قوی بود نخورند مثلا پیبری که سخت شیرین یا سخت ترش یا سخت
شور بود نخورند از بهر آنکه طعم خیر با می ز یا نگارد و بوی آن اندر چنین طعامها
و شرابها پوشیده تواند کرد و طریق دوم آنجا که ایمن نباشند طعام

شراب ناخورد و نه زود از بهر دوا کارسجی آنکه اگر چیزی زیانکار دهند طعام
 بوسی آن سبب دریا بست طعام و رغبت در آن پوشیده گردد و دوم آنکه
 چیزیهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کنند و اندر رگها و رگها بگذرد
 زود راه یابد و بگذرد و وقت آن بدل رسد و اگر طعام خورد و شب با قوت از
 نخست بطعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها متلی باشد که زنیاید و
 زود بدل نرسد و باشد که اندر طعام که خورده باشد چیزی بوده باشد که قوت
 آن با قوت زهر باز کوشد طریق سوم آنکه بر سبیل احتیاط فصد کنند
 نخست چیزی خوردند که مضرت زهر را دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارند و
 نافع بود صفت دارو می که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهر را دفع کند
 و در وی مضرت نباشد بگیند مغز جو پاک کرده بشویم برگ سداب خشک و
 نمک درشت از هر یک یکدرم انجیر خشک چند آنکه دیگر چیزی با بدن توان سرشت
 بگویند و بیشتر شربت بی چند یک جو بدهند و گوشت قدیر اسو که آنرا بازاری
 ابن عرس گویند بخامیت بیشتر زهر را دفع کند و تر باق بزرگ و مشرد و لیون
 و تر باق اربعه و تر باق ثمانیه و تر باق الطین همه پیش از آن پس از آن

زهر را دفع کنند است لیکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقت این مفعول را احتمال
 نمیکند بر خویشتن نقد نشاید کردن نهضت و دیگر نرسیده و اگر کسی
 به سبب اینها خیر یا نخورد و حرارتی اندر وی پیدا آید آب پنجم و در غلغل میاید
 تا بیدار فرمودن اما قانون علاج زهرها آنست هرگاه که حسن آن
 باشد که زهری دادند در حال سعی بقی کنند و پیش از آنکه قوت آن در تن
 بپزد و آب بنیگرم در و غن شیرینخت بخورند بسیار قی میکند و طبعی شبت
 کی بود و در و غن بسیار قی بیشتر آرد و هرگاه که قی تمام کرده باشد شیر
 نه خورند بسیار و اگر نیز از شیر تازه قی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر
 حاضر نباشد مسکه گداخته در و غنکا و گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم
 کتان پدید بگذاخته و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجونهای بزرگ چون
 تریاق و مشرود و لوطس غیر آن حواری تولد کند آب پنجم و در و غن گل می باید
 خوردن و بدان قی می باید فرمودن و اگر در خواب شوند باید گداختن و
 بهر پیری که ممکن باشد بیدار باید بودن و اگر طعام خورند بسیار باید خورد
 تا اگر قی افتد بسیار طعام بران غلبه کند و باشد که معده متعطل گردد و

کردن آسان شود و اما دوا روا که از بهر گزیدن جانوران
 در هر دوا ششیر لایغیم که آنرا از باریق پوشیده گویند گزیدن انفعی سخت
 نافع است و شراب انگور سی که نفعی در دافنا ده مرده بامضت گزیدن هم
 جانور از نافع است و اگر مقدار دود در مخم ترنج بدیند ضد همه زهرهای
 جانوران است و بیخ انکدان پادزهر است و دوا روا که طلا کنند لفظ
 است و سیر خام و پنجه بار و عن گا و سرشته و جذبه ستر بر و عن زیت سرشته
 و عصاره سداب عصاره کند ناد عصاره پودنه جوئی و زهره گا و و
 سیر نمک سرگین زهریم بشنید و فساد کردن این پادزهر همه جانوران گزنده است

د ی ک ی

الحمد لله و الله که این کتاب افادت الکتاب تصحیح و تنقیح افلاک زمان حکیم

محمد یوسف خان صاحب تاریخ چهارم ماه ربیع الاول کشته ام

در بطبع محقق واقع محله خواجه قطب حساب

مرحوم رونق طبع فیت

فقط

